

۵
دوفصلنامه
(ادب پژوهی سابق)
سال سوم، دوره اول، بهار و
تابستان ۱۳۹۷ شماره پیاپی ۵

نشریه علمی پژوهشی زبان فارسی و گویش‌های ایرانی

ISSN: 2476 - 6585

- بررسی کارکردهای گفتمانی وجه فعل در غزل پست‌مدرن ۷-۲۹
علی صفایی سنگری و سمیه قربانپور دلیوند
- بررسی استعاره‌های خشم در زبان‌های فارسی، کردی و گیلکی در چهارچوب شناختی ۳۱-۵۶
مهتری روحی، بلقیس روشن و محمد راسخ‌مهند
- دستور ساختماندار: شواهدی از گروه اسمی مرکب در زبان فارسی ۵۷-۷۳
علی صفری
- نمود تکرار در زبان فارسی: نگاهی نو برپایه سازوکار دوگان‌سازی ۷۵-۹۱
مرتضی دستلان
- تعارف و روابط اجتماعی ایرانیان: مطالعه موردی تعارف در آموزش زبان فارسی به‌عنوان زبان دوم ۹۳-۱۱۲
فاطمه جعفری و ابوالقاسم غیائی زارچ
- مطالعه تاریخی سه جفت آوای خاص در گونه رودباری قلعه‌گنج (کرمان) ۱۱۳-۱۳۱
سپهر صدیقی‌نژاد و محمد مطلبی
- پی‌بست‌ها و پیش‌بست‌های ضمیری در گویش ابوزیدآبادی ۱۳۳-۱۵۵
سید طیب رزاقی
- چکیده انگلیسی مبسوط مقالات 2-33



دو فصلنامه علمی - پژوهشی

زبان فارسی و کوشش‌های ایرانی

(ادب پژوهی سابق)

سال سوم، دوره اول، بهار و تابستان ۱۳۹۷ (شماره پانزدهم)

صاحب امتیاز: دانشگاه گیلان

مدیر مسؤول: دکتر فیروز فاضلی

سر دبیر: دکتر محرم رضایتی کیش‌خاله

اعضای هیأت تحریریه:

دکتر بهزاد برکت (دانشیار ادبیات تطبیقی دانشگاه گیلان)

دکتر محمود جعفری دهقی (استاد فرهنگ و زبان‌های باستان دانشگاه تهران)

دکتر عباس خائفی (دانشیار فرهنگ و زبان‌های باستان دانشگاه گیلان)

دکتر مریم دانای طوس (دانشیار زبان‌شناسی همگانی دانشگاه گیلان)

دکتر محمد راسخ‌مهند (استاد زبان‌شناسی همگانی دانشگاه بوعلی سینا همدان)

دکتر محرم رضایتی کیش‌خاله (استاد زبان و ادبیات فارسی دانشگاه گیلان)

دکتر حسن رضایی باغبیدی (استاد فرهنگ و زبان‌های باستان دانشگاه تهران)

دکتر علی‌اشرف صادقی (استاد زبان‌شناسی همگانی دانشگاه تهران)

دکتر فیروز فاضلی (دانشیار زبان و ادبیات فارسی دانشگاه گیلان)

دکتر غلامحسین کریمی دوستان (استاد زبان‌شناسی همگانی دانشگاه تهران)

دکتر مجتبی منشی‌زاده (دانشیار فرهنگ و زبان‌های باستان دانشگاه علامه طباطبایی)

مجله زبان فارسی و گویش‌های ایرانی بر اساس مجوز شماره ۷۹۳۸۷ به تاریخ ۱۳۹۶/۲/۱۸ وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی منتشر می‌شود و به استناد نامه شماره ۳/۱۸/۲۸۷۵۱ مورخ ۱۳۹۶/۲/۱۷ کمیسیون بررسی نشریات علمی کشور، از اولین شماره دارای درجه علمی - پژوهشی است.

آدرس سایت مجله: <http://zaban.guilan.ac.ir>

آدرس پست الکترونیکی: zaban@guilan.ac.ir

zabanmag1395@gmail.com

آدرس پستی: رشت، بزرگراه خلیج فارس، (کیلومتر ۵ جاده

رشت - تهران)، مجتمع دانشگاه گیلان، دانشکده ادبیات و

علوم انسانی، صندوق پستی: ۴۱۶۳۵-۳۹۸۸

تلفنکس: ۰۱۳-۳۳۶۹۰۵۰

مدیر داخلی: دکتر معصومه غبوری

ویراستار ادبی: دکتر علی نصرتی سیاهمزیگی

ویراستار انگلیسی: دکتر محمد امین صراحی

طراح جلد: رسول پروری مقدم

صفحه‌آرا: حمیده شجری

ناشر: اداره چاپ و انتشارات دانشگاه گیلان

این نشریه در سایت‌های زیر نمایه می‌شود:

۱. مرکز منطقه‌ای اطلاع‌رسانی علوم و فناوری: ricest.ac.ir

۳. بانک اطلاعات نشریات کشور: magiran.com

۵. پایگاه اطلاعات علمی جهاد دانشگاهی: sid.ir

۲. پایگاه استنادی علوم جهان اسلام: isc.gov.ir

۴. پایگاه مجلات تخصصی نور: noormags.ir

۶. پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی کشور: ensani.ir



دوفصلنامه علمی - پژوهشی

زبان فارسی و کوشش‌های ایرانی

(ادب پژوهی سابق)

سال سوم، دوره اول، بهار و تابستان ۱۳۹۷ (شماره پانزدهم)

صفحه	فهرست مقالات
۷-۲۹	• بررسی کارکردهای گفتمانی وجه فعل در غزل پست‌مدرن علی صفایی سنگری و سمیه قربانپور دلیوند
۳۱-۵۶	• بررسی استعاره‌های خشم در زبان‌های فارسی، کردی و گیلکی در چهارچوب شناختی مه‌ری روحی، بلقیس روشن و محمد راسخ‌مهند
۵۷-۷۳	• دستور ساختمدار: شواهدی از گروه اسمی مرکب در زبان فارسی علی صفری
۷۵-۹۱	• نمود تکرار در زبان فارسی؛ نگاهی نو بر پایه‌سازی سازوکار دوگان‌سازی مرتضی دستلان
۹۳-۱۱۲	• تعارف و روابط اجتماعی ایرانیان: مطالعه موردی تعارف در آموزش زبان فارسی به‌عنوان زبان دوم فاطمه جعفری و ابوالقاسم غیائی زارچ
۱۱۳-۱۳۱	• مطالعه تاریخی سه جفت‌آوای خاص در گونه رودباری قلعه‌گنج (کرمان) سپهر صدیقی‌نژاد و محمد مطلبی
۱۳۳-۱۵۵	• پی‌بست‌ها و پیش‌بست‌های ضمیری در گویش ابوزیدآبادی سید طیب رزاقی
2-33	• چکیده انگلیسی مبسوط مقالات

مشاوران علمی این شماره (به ترتیب الفبا):

- محمود جعفری دهقی (استاد فرهنگ و زبان‌های باستانی دانشگاه تهران)
- زهرا حامدی شیروان (استادیار زبان‌شناسی همگانی دانشگاه فردوسی مشهد)
- عباس خائفی (دانشیار فرهنگ و زبان‌های باستانی دانشگاه گیلان)
- محمد راسخ مهند (استاد زبان‌شناسی همگانی دانشگاه بوعلی همدان)
- محرم رضایتی کیشه‌خاله (استاد زبان و ادبیات فارسی دانشگاه گیلان)
- جهاندوست سبزه‌علیپور (دانشیار زبان و ادبیات فارسی دانشگاه آزاد واحد رشت)
- منصور شعبانی (استادیار زبان و ادبیات فارسی دانشگاه گیلان)
- شهین شیخ‌سنگ‌تجن (استادیار زبان‌شناسی همگانی دانشگاه پیام نور رشت)
- محمد امین صراحی (استادیار زبان و ادبیات انگلیسی دانشگاه گیلان)
- اسفندیار طاهری (استادیار فرهنگ و زبان‌های باستانی دانشگاه اصفهان)
- امید طیب‌زاده (دانشیار زبان‌شناسی عمومی دانشگاه بوعلی همدان)
- مریم سادات فیاضی (استادیار زبان‌شناسی پژوهشکده گیلان‌شناسی دانشگاه گیلان)
- مجتبی منشی‌زاده (دانشیار فرهنگ و زبان‌های باستانی دانشگاه علامه طباطبایی)
- علی نصرتی سیاهمزیگی (مدرس دانشگاه فرهنگیان گیلان)
- مهرداد نغزگوی کهن (دانشیار زبان‌شناسی همگانی دانشگاه بوعلی همدان)



جمهوری اسلامی ایران
وزارت علوم، تحقیقات و فناوری
سازمان پژوهش و فناوری

گواهی تعیین اعتبار علمی

براساس آیین نامه تعیین اعتبار علمی نشریات وزارت علوم، تحقیقات و فناوری، نشریه با عنوان زبان فارسی و گویش های ایرانی (ادب پژوهی سابق) وابسته به دانشگاه گیلان در جلد کمیون نشریات علمی مورخ ۱۳۹۶/۰۶/۰۶ مطرح و با اعطای اعتبار علمی پژوهشی موافقت شد. بدون شک تلاش دست اندکاران نشریه سهم به سزایی در گسترش مرزهای دانش و ارتقای کیفی و کمی جایگاه علمی کشور خواهد داشت. عدم رعایت مفاد آیین نامه مذکور موجب ابطال تاییدیه خواهد شد.

ممن شمرنی
مدیرکل دفتر باسکنداری و برنامه ریزی امور پژوهشی

دبیر کمیون نشریات علمی

راهنمای نگارش مقاله

اهداف و حوزه پذیرش مقالات:

دوفصلنامه تخصصی «زبان فارسی و گویش‌های ایرانی» به موضوعات عمومی مرتبط با زبان فارسی و گویش‌های ایرانی می‌پردازد و هدف از انتشار آن، مطالعه، تحقیق و شناخت علمی زبان فارسی و گویش‌های ایرانی از جنبه‌های گوناگون، و چاپ دستاوردهای نوین پژوهشگران در این حوزه است.

قلمرو پژوهشی این نشریه علاوه بر مطالعات تاریخی که عموماً مبتنی بر متون ادبی و علمی زبان فارسی در طول تاریخ هزارساله آن است، مسائل زبان فارسی و گویش‌های ایرانی امروز نیز هست. مطالعات مرتبط با نسخه‌شناسی و تصحیح متون، مسائل نظری مربوط به فرهنگ‌نویسی، بررسی‌های زبانی بومی‌سروده‌ها، ریشه‌شناسی واژه‌ها و اصطلاحات، واژه‌سازی در متون کلاسیک و مترجم زبان فارسی، تحلیل شواهد گویشی در متون ادب فارسی، نقد علمی پژوهش‌های زبان فارسی و گویش‌های ایرانی، و تحقیقات مرتبط با حوزه‌های آوایی، صرفی، نحوی و معنایی زبان فارسی و گویش‌های ایرانی با رویکرد در زمانی و هم‌زمانی از اهم مسائل و حوزه‌های مطالعاتی و پژوهشی این نشریه است.

ضابطه‌های نویسنده:

۱. نام و نام خانوادگی نویسنده(گان) کامل باشد (به فارسی و انگلیسی).
۲. میزان تحصیلات، رتبه علمی، گروه آموزشی، نام دانشکده، دانشگاه و شهر محل دانشگاه نویسنده(گان) مشخص شود (به فارسی و انگلیسی).
۳. نویسنده مسؤول و عهده‌دار مکاتبات مقاله معرفی گردد (مکاتبات فقط با نویسنده مسؤول انجام می‌شود).
۴. آدرس الکترونیکی نویسنده(گان) نوشته شود.
۵. آدرس کامل پستی به همراه ذکر کدپستی، و شماره تلفن همراه آورده شود.
۶. مقاله ارسال شده برای مجله نباید قبلاً منتشر شده یا به صورت هم‌زمان در مجله دیگری در حال بررسی باشد.

ضابطه‌های مقاله:

۱. مقاله باید شامل عنوان، چکیده فارسی و انگلیسی، واژگان کلیدی، مقدمه، متن اصلی در قالب عنوان‌های مشخص، نتیجه‌گیری و فهرست منابع باشد.
۲. عنوان مقاله کوتاه و گویا باشد (به فارسی و انگلیسی).
۳. مقاله حداکثر در ۲۰ صفحه A4 باشد (از ۸۰۰۰ کلمه تجاوز نکند).
۴. چکیده مقاله حداقل ۱۵۰ و حداکثر ۲۰۰ کلمه باشد (به فارسی و انگلیسی).
۵. واژگان کلیدی حداقل ۳ و حداکثر ۵ واژه باشد (به فارسی و انگلیسی).
۶. متن مقاله با قلم B Nazanin فونت ۱۳ و متون انگلیسی با قلم Times New Roman فونت ۱۱ تایپ شود.
۷. پاورقی با قلم B Nazanin فونت ۱۰ و متون انگلیسی Times New Roman فونت ۹ تایپ شود.
۸. فاصله سطرها ۱ سانتیمتر باشد.
۹. تمامی اعداد داخل جدول‌ها و همچنین اعداد محورهای نمودارها به فارسی درج شوند.

۱۰. نحوه ارجاع در داخل مقاله بدین گونه است که بلافاصله بعد از اسم افراد، سال انتشار اثر و شماره صفحه آن در داخل پرانتز درج گردد. مثلاً: (۱۳۵۰: ۲۵) و یا بعد از نقل مطالب، نام خانوادگی نویسنده، سال انتشار و شماره صفحه در داخل پرانتز ذکر شود. مانند: (ربعی، ۱۳۹۲: ۲۵).

- در صورت تعدد منابع از یک نویسنده در یک سال، با افزودن (الف) و (ب) در کنار سال انتشار، مشخص شوند. مانند: (عنایت، ۱۳۴۹ الف: ۱۴)، (عنایت، ۱۳۴۹ ب: ۱۵۰).

۱۱. نحوه نوشتن منابع (اعم از کتاب، مقاله، پایان نامه، گزارش روزنامه، تارنما و...) باید به صورت الفبایی مرتب شوند. برای کتاب: نام خانوادگی نویسنده کتاب، حرف اول نام نویسنده کتاب. سال انتشار. نام کتاب (به شکل ایتالیک)، نام شهر: نام ناشر.

برای مقاله: نام خانوادگی نویسنده مقاله، حرف اول نام نویسنده مقاله. سال انتشار. عنوان مقاله (داخل گیومه). نام مجله (به صورت ایتالیک)، شماره پیاپی مجله (دوره یا شماره مجله): شماره صفحه اول و آخر مقاله. برای مجموعه مقالات: نام خانوادگی نویسنده مقاله، حرف اول نام نویسنده مقاله. سال انتشار. عنوان مقاله (داخل گیومه). نام مجموعه مقالات (به شکل ایتالیک)، نام گردآورنده. نام ناشر. شماره صفحه اول و آخر مقاله.

برای پایان نامه / رساله: نام خانوادگی نویسنده پایان نامه، حرف اول نام نویسنده پایان نامه. عنوان پایان نامه / رساله (به شکل ایتالیک)، مقطع، رشته تحصیلی، نام دانشگاه و شهر.

برای تارنما: نام خانوادگی نویسنده. حرف اول نام نویسنده. تاریخ دریافت از پایگاه اینترنتی، عنوان مطلب (داخل گیومه)، نام پایگاه اینترنتی. نشانی پایگاه اینترنتی.

مانند مثال های زیر:

باقری، م. ۱۳۸۶. *تاریخ زبان فارسی*، تهران: ابن سینا. (کتاب)

قاسمی پور، ق. ۱۳۹۰. «ترکیب سازی در پنج گنج». *متن شناسی ادب فارسی*، (۱۰): ۱۱۷-۱۳۶. (مقاله)

سیمز ویلیامز، ن. ۱۳۸۲. «ایرانی میانه شرقی». *راهنمای زبان های ایرانی*، ج ۱، ویراسته ر. اشمیت،

ترجمه فارسی زیر نظر ح. رضائی باغبیدی. تهران: ققنوس. ۲۶۱-۲۷۱. (مجموعه مقالات)

مطلبی، م. ۵-۱۳۸۴. «بررسی گویش رودباری کرمان». *رساله دکتری فرهنگ و زبان های باستانی*،

تهران: پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی. (پایان نامه / رساله)

Wilson, W. 2013/3/12. "Criminal Law", University of London International Programmers., www.London international.ac.uk. (Web site)

نحوه ارسال مقاله:

۱. نویسندگان باید هنگام ارسال، سه فایل را بارگذاری نمایند: ۱- فایل اصلی بدون مشخصات نویسندگان، ۲- فایل مشخصات نویسندگان و ۳- فایل تعهدنامه نویسنده
۲. مقاله در برنامه word 2003 یا 2007 ذخیره و ارسال گردد.
۳. مقاله حتماً با سامانه مجله به آدرس <http://zaban.guilan.ac.ir> ارسال شود (تمام مکاتبات نشریه، از این طریق انجام خواهد شد).

زبان فارسی و کوشش‌های ایرانی

سال سوم، دوره اول، بهار و تابستان ۱۳۹۷، شماره پیاپی ۵

بررسی کارکردهای گفتمانی وجه فعل در غزل پست‌مدرن

دکتر علی صفایی سنگری^۱

سمیه قربانپور دلیوند^۲

تاریخ پذیرش: ۱۳۹۶/۱۲/۲۶

تاریخ دریافت: ۱۳۹۶/۷/۲۶

چکیده

فعل به‌عنوان اصلی‌ترین عنصر هر پیام، نشان‌دهنده جهت‌گیری ذهنی گوینده در ایجاد پیام است. شیوه‌های گوناگون حضور، غیاب، ساختار، نمود، وجه و ... یک فعل می‌تواند در بردارنده اغراض مشخص گفتمانی در هر پاره گفتار باشد. در میان ویژگی‌های فعل در نحو زبان فارسی، زبان‌شناسی نقش‌گرا و تحلیل گفتمان انتقادی، وجه و وجهیت فعل را که مرتبط با تلقی گوینده از وقوع یا عدم وقوع فعل همراه با احتمال، شرط، آرزو، امر یا جز آن است، باید حامل معانی اصلی گفتمانی دانست. در این پژوهش با تمرکز بر برخی مجموعه‌غزل‌های پست‌مدرن، وجه فعل از بعد معنایی (وجهیت توانمندی، وجهیت درخواستی و وجهیت برداشتی) و همچنین علت‌ها و شیوه‌های گزینش هر یک از وجوه اخباری، التزامی و امری بررسی شده و سعی گردیده‌است تا ارتباط یا تعارض این وجوه، با گفتمان غالب مشخص گردد. یافته‌ها حاکی از نقش محوری وجه فعل در شفافیت اغراض گفتمانی غزل پست‌مدرن و تأثیر آن بر سایر عناصر هم‌نشین در محور کلام است و اینکه چگونه گزینش پُرسامد برخی وجوه، نظیر وجه التزامی به یکی از مختصات سبکی در غزل پست‌مدرن بدل شده‌است.

واژگان کلیدی: غزل پست‌مدرن، گفتمان، وجهیت، وجه اخباری، وجه التزامی، وجه امری

✉ safayi.ali@gmail.com

۱. دانشیار زبان و ادبیات فارسی، دانشگاه گیلان

۲. دانشجوی دکتری زبان و ادبیات فارسی، دانشگاه علامه طباطبایی تهران

۱- مقدمه

نظریه‌پردازان پسامدرن را برای توصیف موضوعات مختلف به کار برده‌اند. پسامدرنیسم به طرز تفکر و شیوه‌های بازنمایی در هنر و ادبیات مربوط می‌شود و سبکی در نگارش متون ادبی یا ژانری نو در ادبیات را مشخص می‌کند که ابتدا در اواخر دهه ۱۹۵۰ و اوایل ۱۹۶۰م در هنر و معماری به کار رفت و سپس از ۱۹۷۰م به بعد وارد رشته‌هایی نظیر جامعه‌شناسی، روان‌شناسی، فلسفه و ادبیات شد. پسامدرنیسم با نفی عقلانیت عصر روشنگری و گرایش به نیهیلیسم، به معناگریزی و عدم قطعیت روی آورد. ژاک لاکان، میشل فوکو، رولان بارت، ژان فرانسوا لیوتار، ژاک دریدا، ژان بودریار و ژولیا کریستوا مشهورترین نظریه‌پردازان جنبش پست‌مدرنیسم هستند (نوذری، ۱۳۹۲: ۱۶، نیز نک. رشیدیان، ۱۳۹۳).

پست‌مدرنیسم در ایران از دهه ۱۳۷۰ش و همزمان با تحولات سیاسی، اجتماعی و فرهنگی شکل گرفت. گرچه به عقیده برخی، این جریان برای جامعه‌ای سنتی مانند ایران، که هنوز مدرنیته را به‌طور کامل تجربه نکرده‌است، جریانی شتاب‌زده، بیگانه و غیرمعقول می‌نماید اما «کاربرد پسامدرن صرفاً معنایی تاریخی ندارد و مقصود نمایش پیدایی جریانی پس از مدرنیسم نیست. برخی آن را مکتب نیز نمی‌دانند، نوعی مباحثه است و به قول دریدا یک لحظه است البته لحظه‌ای در منطق نه در زمان» (شادخواست، ۱۳۸۴: ۵۰۳). با تمام این ملاحظات این جریان وارد ادبیات ایران شد. شعر پست‌مدرن را رضا براهنی مطرح و باباچاهی و دیگران دنبال کردند. تناقض‌نمایی، هزل به جای جد، آشنایی‌زدایی، گروتسک، خردستیزی، میل به اغتشاش، زبان محاوره و بازی‌های زبانی از مختصات کلی شعر پست‌مدرن است (شمیسا، ۱۳۹۶: ۲۶۹). تقریباً پس از یک دهه و از اوایل دهه ۸۰، جریان پست‌مدرنیسم به قالب‌های شعری کلاسیک نیز وارد شد و عده‌ای از شاعران ایرانی با الگوبرداری از نظریه‌های ادبی غربی، به خلق آثاری با ویژگی‌های هنجارگریزی، توجه به زبان و بازی‌های زبانی، خردستیزی، مسؤولیت‌زدایی از شعر، اعتقاد به بی‌نظمی و درهم شکستن ساختارهای متداول، چندصدایی (پلی فونی)، هیچ‌انگاری و معناگریزی پرداختند (طیب، ۱۳۹۴: ۲۸۸).

۲- پیشینه و روش پژوهش

در این پژوهش، ده مجموعه‌غزل پست‌مدرن پرمخاطب (چهار مجموعه از برخی شاعران و شش مجموعه از دو شاعر پیشرو غزل پست‌مدرن؛ مهدی موسوی، محمدسعید میرزایی، که در سال‌های ۱۳۸۴-۱۳۹۴ چاپ شده) با روش کیفی بررسی شده‌است. ابتدا فعل‌های وجهی

غزل‌ها مشخص شد، سپس با روش کیفی علت و اهداف گفتمانی استفاده از این افعال واکاوی شد. هدف این پژوهش بررسی کارکردهای گوناگون وجه فعل در پاره‌گفتارهای گفتمان غزل پست‌مدرن است. اصطلاح گفتمان در این پژوهش، ناظر به یکی از تعاریفی است که ریچاردز و همکاران از گفتمان ارائه کرده‌اند؛ «اصطلاحی عام برای نمونه‌های کاربرد زبان در فرایند برقراری ارتباط» (آقاگل‌زاده، ۱۳۸۵: ۸). تخطی از هنجارهای نحوی و معنایی در ادبیات پست‌مدرن در جهت نیل به اغراض گفتمانی خاص است که به‌زعم جان بارت و امبرتو اکو، نوع متفاوتی پرداختن به مضامین پایدار و همیشگی با استفاده از اشکال سنتی به گونه‌ای کنایه‌آمیز یا شیوه‌ای دیگرگونه از مؤلفه‌های نوشتار پست‌مدرنیستی محسوب می‌گردد (نوذری، ۱۳۹۲: ۱۰۲). ارتباط تنگاتنگی میان معنی‌شناسی و کاربرد وجوه مختلف فعل در تحلیل هر گفتمان وجود دارد و طریقه‌ارائه توصیفات در ارتباط مستقیم با وجه فعل است. «براساس نظریه ظرفیت، مرکز ثقل ساختاری جمله، فعل است، زیرا فعل تعیین می‌کند که چه تعداد متمم‌هایی می‌توانند یا باید در جمله ظاهر شوند. یعنی در هر جمله‌ای، غالباً فعل هسته است و بقیه عناصر یا وابسته فعل هستند یا وابسته و وابسته فعل» (طیب‌زاده، ۱۳۸۵: ۲۵).

تحلیلگران کیفی متون، همواره پس از تحلیل ساختاری گفتمان و مشخص کردن اجزای گفتمانی، علت‌گزینش این اجزا را با توجه به بافت ذهنی و اجتماعی پدیدآورنده گفتمان، بررسی می‌کنند. به عقیده هالیدی (۱۳۹۳: ۶۲) نکته مهم در خصوص ماهیت متن این است که اگرچه هر متن از واژه‌ها و جمله‌ها تشکیل شده‌است، اما در واقع متن از معناها تشکیل می‌شود، و آنچه بیش از همه در تحلیل‌های کیفی مدنظر قرار می‌گیرد شیوه‌های خلق معنا و ارتباط متن با بافتی است که در آن به وجود آمده‌است.

در زمینه موضوع تحقیق، پیش از این، زهرا عامری (۱۳۹۱) وضعیت گونه‌های شعری پست‌مدرن در دو دهه اخیر را بررسی کرده، اما بر غزل پست‌مدرن تمرکز ویژه‌ای نکرده و تنها به‌عنوان بخشی از غزل معاصر، ویژگی‌های آن را آورده‌است. محبوبه خراسانی (۱۳۹۲) وضعیت غزل پست‌مدرن را از منظر سبک‌شناسی تحلیل کرده‌است. بررسی ویژگی‌های زبانی این تحقیق اهمیت بیشتری دارد. اعظم جوادی (۱۳۹۳) واژگان پرکاربرد غزل پست‌مدرن را معرفی و بر ویژگی‌های نحوی، آوایی و عاطفی آنها تأکید کرده‌است. محمود طیب (۱۳۹۴) ویژگی‌های کلی غزل پست‌مدرن را بدون بازه زمانی مشخص یا جامعه آماری معین بررسی کرده‌است.

وجه و وجهیت فعل را نیز شهرزاد ماهوتیان (۱۳۸۲)، ژیلبر لازار (۱۳۸۴)، امید طیب‌زاده (۱۳۸۵) نگین ایلخانی‌پور (۱۳۹۴)، جلال رحیمیان (۱۳۷۸)، محمد عموزاده و حدائق رضایی (۱۳۸۹)، محمد عموزاده و شادی شاه‌ناصری (۱۳۹۰) و منوچهر اکبری و مونا ولی‌پور (۱۳۹۵) پژوهیده‌اند. تاکنون پژوهشی کیفی درباره‌ی وجه فعل در غزل پست‌مدرن صورت نگرفته و پژوهش‌ها در این زمینه، صرفاً با رویکرد توصیفی بوده‌است.

۳- مبانی نظری پژوهش

۳-۱- تعریف وجه^۱ و وجهیت^۲

وجهیت، نگرش سخنگو درباره‌ی حقیقت و درستی یک پاره‌ی گفتار و میزان قاطعیت گوینده در بیان یک گزاره است که نوع روابط میان افراد و مناسبات اجتماعی را مشخص می‌کند و مشخصه‌ی جمله محسوب می‌شود. وجه فعل آن دسته از ابزارهای دستوری است که نگرش گوینده را در فعل بروز می‌دهد. به تعبیر دیگر، صورت یا جنبه‌ای از فعل است که بر اخبار، احتمال، امر، آرزو، تمنا، تأکید و امید و بعضی امور دیگر دلالت می‌کند و عبارت است از دلالت فعل بر وقوع یا عدم وقوع عمل به شکل اخبار یا احتمال یا امر و از این جهت، وجه فعل ارتباط مستقیم دارد با معنی فعل اگرچه ظاهراً نیز نشانه‌هایی در آن وجود داشته باشد. (نک. فرشیدورد، ۱۳۵۰: ۲۱۹).

خانلری (۱۳۹۵: ۱۹۸) می‌نویسد: «وجه فعل به شیوه‌ای از استعمال فعل اطلاق می‌شود که به وسیله‌ی آن گوینده وضع خود را نسبت به جریان فعل بیان می‌کند. به عبارت دیگر، طریقه‌ای که جریان فعل از طرف گوینده نقل می‌شود برحسب آن که از وقوع فعلی خبر بدهد یا قصد خود را به انجام دادن، یا میل به انجام دادن، یا میل به انجام یافتن، یا شرط انجام گرفتن، یا امر به انجام دادن فعلی را بیان کند».

در میان فرانش‌هایی که هلیدی برای زبان برمی‌شمارد (اندیشگانی، بینافردی و متنی) می‌بینیم که در نقش بینافردی، «گوینده از زبان به مثابه ابزاری برای ورود خود به رخداد گفتاری استفاده می‌کند. برای بیان نظرات، نگرش‌ها، ارزیابی‌های خود و نیز بیان رابطه‌ای که میان خود و شنونده‌اش بنا می‌کند. رابطه‌ای که با صورت‌هایی مانند اطلاع‌رسانی، پرسش، احوال‌پرسی، اقناع و ... انجام می‌پذیرد» (درپر، ۱۳۹۲: ۸۰). وجهیت فعل یکی از مواردی است که

1. Mood
2. Modality

هلیدی آن را همراه با فرانشش بینافردی زبان به کار می‌گیرد. از نظر فالوئر (۱۹۸۶: ۱۳۱)، وجهیت به مثابه ابزاری است که مردم از طریق آن میزان درجه تعهد یا التزام خود را نسبت به صحت گزاره‌هایی که می‌گویند بیان می‌کنند.

۳-۲- انواع وجه فعل در زبان فارسی از نظر دستورنویسان

دستورنویسان آرای گوناگونی دربارهٔ وجوه فعل و نشانه‌های آن دارند. در کتاب‌های دستور وجوه فعل را بین سه تا هفت شمرده‌اند. خیامپور (۱۳۷۵: ۹۶) بر این باور است که وجه فعل عبارت است از دلالت آن بر وقوع یا عدم وقوع عمل به شکل اخبار، احتمال و امر. وی به ارتباط زبان توجه کرده و بر پایهٔ معنی، گونه‌های وجوه افعال را به سه وجه احتمالی (التزامی)، اخباری و امری محدود می‌داند. محمد جواد مشکور (۱۳۶۶: ۸۶) در دستورنامه، دوباره وجوه ششگانهٔ فعل چون اخباری، التزامی، امری، شرطی، وصفی و مصدری را مطرح می‌کند. فرشیدورد (۱۳۴۸: ۱۲۰) در دستور مفصل امروز، قائل به سه وجه اصلی اخباری، التزامی و امری برای فعل در زبان فارسی است. وی (۱۳۸۳: ۷۷) همچنین در کتاب فعل و گروه فعلی و تحول آن در زبان فارسی می‌نویسد: امروز پنج یا شش وجه برای فعل داریم؛ سه یا چهار وجه متصرف (قابل صرف به شش صیغه) و اصلی و دو وجه غیرمتصرف (یک صیغه برای تمام زمان‌ها و اشخاص). وجوه متصرف عبارت‌اند از: اخباری، التزامی، امری، تأکیدی. دو وجه غیرمتصرف عبارت‌اند از: مصدری و وصفی. خانلری (۱۳۹۵: ۱۹۸) پنج نوع وجه را برمی‌شمارد: اخباری، التزامی، شرطی، امری و تمنایی.

باطنی (۱۳۷۳: ۵) بدون ارائهٔ تعریفی از وجه، از وجوه اخباری، التزامی و امری یاد می‌کند. ارژنگ (۱۳۷۴: ۱۴۱) وجه فعل را صورتی از ساختار فعل می‌داند که دیدگاه گوینده را دربارهٔ قطعی یا غیرقطعی بودن یا امری بودن فعل می‌رساند. او معتقد است زبان فارسی امروز سه وجه بیشتر ندارد: اخباری، التزامی و امری. مشکوه‌الدینی (۱۳۶۶: ۵۱) نیز در تعریف وجه و انواع آن با ارژنگ موافق است.

ماهوتیان (۱۳۸۲: ۲۳۹-۲۳۱) در تقسیم‌بندی انواع وجه فعل آن را به اخباری، امری و التزامی تقسیم کرده و برای هر یک شاخه‌هایی نظیر شرطی، دعایی و منظوری، بایدی، احتمالی و پیمانی تعریف می‌کند. وفایی (۱۳۹۲: ۱۶۳) وجه فعل را به اعتبار چگونگی بیان مفاهیم به اخباری، التزامی و امری منقسم می‌داند. امروزه بیشتر دستورنویسان در سه وجه اخباری، التزامی و امری برای فعل در زبان فارسی اتفاق نظر دارند.

۳-۳ - تفاوت وجه و وجهیت

زبان‌شناسان میان وجه و وجهیت تفاوت قائل شده و بر این عقیده‌اند که وجهیت مقوله‌ای معنایی و وجه مقوله‌ای دستوری است (همایونفر، ۱۳۹۲: ۴)، اما همان‌گونه که در ادامه خواهد آمد، به نظر می‌رسد وجه فعل در کارکردهای معنایی خود، چندان پایبند ساختار صرفی و نحوی نیست و بیشتر تحت‌الشعاع معنای اراده شده قرار می‌گیرد. بدین ترتیب دیده می‌شود که گاه یک ساخت نحوی فعل در کاربرد معنایی، نمایانگر ویژگی‌های معنایی ساخت دیگری از فعل باشد. هالیدی معتقد است که در تعاملات، هر یک از عناصر برقراری ارتباط «توسط نوع خاصی از بند نشان داده می‌شود؛ مثلاً دادن اطلاع از طریق بند خبری و یا درخواست اطلاع از طریق بند پرسشی ممکن می‌شود. البته این رابطه همیشه یک‌به‌یک نیست و می‌توان حتی با یک بند خبری هم کالا و خدماتی را درخواست کرد» (هالیدی و حسن، ۱۳۹۳: ۲۵-۲۶). پس می‌توان گفت در مقوله وجه، افعال براساس عناصر هم‌نشین و جانشین در بافت کلام، فعالانه تغییر معنا می‌دهند. برای نمونه ممکن است در کلامی، ساخت التزامی در معنای امری و یا اخباری در معنای التزامی و ... باشد. این ویژگی نشان می‌دهد که به صرف ساختار یک فعل نمی‌توان درباره وجه آن حکم صادر نمود.

۳-۴ - طبقه‌بندی وجهیت فعل از بُعد معنایی

زبان‌شناسان (پالمر، ۱۹۷۹؛ هاینه، ۱۹۹۳؛ بای بی و همکاران، ۱۹۹۴؛ نروگ، ۲۰۰۵؛ نک. داوری، نغزگوی کهن، ۱۳۹۶: ۲۳۸) با افتراق میان وجه و وجهیت، آن را به دسته‌های زیر منحصر دانسته‌اند:

۳-۴-۱- وجهیت توانمندی: در این نوع از وجهیت انتساب عمل به فاعل -کننده عمل- در بند یا جمله است. مثال: باید هر طوری شده یه کاری بکنم.

۳-۴-۲- وجهیت درخواستی: در این نوع از وجهیت نوعی اجبار یا اجازه برای انجام عمل در محتوای جمله وجود دارد. گوینده، درخواستی یا تهدیدی یا اجازه‌ای صادر می‌کند. مثال: باید از اینجا بروی. لازمه یه سر بهش بزنی.

۳-۴-۳- وجهیت برداشتی: این وجهیت معنایی، میزان تخمین یا احتمال وقوع فعل و درجه احتمال وضعیت امور را در بند مشخص می‌کند. مثال: شاید تا حالا رفته باشد (همایونفر، ۱۳۹۲: ۵-۹). وجه برداشتی وضعیت برداشت یا شناخت گوینده را نشان می‌دهد و به دو نوع تقسیم می‌شود: ۱- قضاوت‌های گوینده (قضاوت‌های حدسی یا سست و قضاوت‌های استنتاجی

یا قوی)؛ ۲- شواهد و قراین (همان: ۶۷). با توجه به تقسیم‌بندی وجهیت معنایی، فعل‌های وجهی فارسی به موارد زیر تقسیم شده‌اند:

۱- «باید»: (درخواستی: اجباری و ضرورت)

۲- «توانستن»: (توانمندی)

۳- «شاید»: (برداشتی - احتمالی) احتمال داشتن، ممکن بودن، امکان داشتن (نک. داوری،

نزرگویی کهن، ۱۳۹۶: ۲۳۶-۲۶۱)

در هر گفتمان براساس قابلیت‌های هر یک از این وجوه است که فعل‌ها استفاده می‌شوند و گوینده براساس خواسته‌ها و پیش‌فرض‌های ذهنی، هر یک از این صورت‌ها را برمی‌گزیند. «مقررات نظام‌های زبان که از قبل تعیین شده و محدود است، به فاعل زبان که خواهان آزادی بیشتری برای بیان است اجازه فعل و انفعال نامحدود نمی‌دهد. همین محدودیت است که فاعل زبان را چه‌بسا ناخواسته مجبور به دخالت در مقررات نظام زبانی می‌کند تا بتواند متن خود را (چه نوشتاری و چه گفتاری) به آن صورت که می‌خواهد تولید کند ... به عبارت دیگر، زبان در خدمت ذهنیت کاربرنده آن قرار می‌گیرد» (عضدانلو، ۱۳۸۰: ۳۶).

۴- بحث و بررسی

در هر گفتمان، عناصر زبانی و غیرزبانی آن تحت‌الشعاع انگاره‌های ذهنی گوینده یا عامل آن گفتمان قرار دارد. عاملان هر گفتمان ناخودآگاهانه تحت تأثیر برداشت‌های خود از حوادث پیرامونی‌اند و بر این اساس، شیوه‌های بیانی خاصی در راستای اغراض خود اتخاذ می‌کنند. لاکان معتقد است «زبان روی تحریف مداومی از ساختمان خود فعالیت می‌کند، تحریفی که همان حضور فاعل است. به عبارت ساده‌تر، حضور فاعل و ذهنیت او که تحت تأثیر شرایط محیط پیوسته در حال تغییر است، باعث می‌شود که ساختار زبان نیز ثابت و پایدار نماند و مدام دگرگون شود» (به نقل از عضدانلو، ۱۳۸۰: ۳۸).

در گفتمان غزل پست‌مدرن این حقیقت در نحوه بازنمایی گزاره‌ها نمود می‌یابد. «فرا مدرنیته از کارکرد نمایش‌دهندگی زبان منصرف می‌شود و به تبعیت از فراساختارگرایی، این ایده را می‌پذیرد که زبان نه بازتابنده، بلکه سازنده جهان است. از این‌رو، دانش همیشه با زبان، یعنی شرایط تاریخی و محیط ویژه‌ای که در آن به وجود می‌آید، تحریف و آلوده می‌شود. این بدان معنی است که ما هرگز نمی‌توانیم زبان را از شرایط ویژه‌ای که در آن خلق می‌شود، جدا

سازیم (همان: ۳۹). با توجه به جنبه‌های دوگانه کلام (چه و چگونه گفته می‌شود) چگونه گفتن پیام اغلب با توجه به شرایط و موقعیت‌ها، حامل معانی مختلف است. این اغراض در قالب عناصر گفتمانی ظاهر می‌شوند و یکی از اصلی‌ترین عناصر گفتمانی، وجوه فعلی متعدد است.

۴-۱- وجه اخباری و کارکرد گفتمانی آن در غزل پست‌مدرن

بعضی از صیغه‌های فعل برای خبر دادن از کار یا حالتی آورده می‌شود. این گونه صیغه‌ها از «وجه اخباری» شمرده می‌شوند. در صیغه‌های وجه اخباری، گوینده به روی دادن یا ندادن فعل یا به وجود و عدم حالتی که از آن خبر می‌دهد یقین دارد و اسناد در آن قابل صدق و کذب است. در تمامی تعاریف بر این نکته تأکید شده است که وجه اخباری در صورتی به کار می‌رود که وقوع یا عدم وقوع فعل از نظر گوینده حتمی باشد. «کاربرد وجه اخباری از دیگر وجوه بیشتر است» (ماهوتیان، ۱۳۸۲: ۲۳۱). ساخت‌هایی از فعل که در وجه اخباری‌اند عبارت‌اند از: ۱- گذشته کامل؛ ۲- گذشته کامل دور؛ ۳- گذشته استمراری؛ ۴- گذشته کامل نقلی؛ ۵- گذشته کامل استمراری؛ ۶- حال استمراری؛ ۷- حال جاری؛ ۸- آینده (به استثنای آینده کامل احتمالی) (وفایی، ۱۳۹۲: ۱۱۵).

استفاده از وجه اخباری در دو بیت زیر، نشان‌دهنده روایت مستقیم و منفعلانه شاعر است. روایتی خطی که حتی قصد انگیزش مخاطب را نیز نداشته و نوعی بی‌حوصلگی و استیصال را نشان می‌دهد. استفاده از این وجه با زمان حال، میزان قطعیت گوینده را در صحت گزاره‌ای که وقوع آن در حال صورت می‌گیرد نشان می‌دهد شاعر تنها به شرح وقایعی که در حال و به صورت روزمره در حال رخ دادن است اشاره می‌کند. گزاره‌های مطرح شده، برای شاعر عینی و قطعی‌اند به گونه‌ای که حتی دیده می‌شود شاعر از عناصر تأکیدی برای انگیزش مخاطب استفاده نمی‌کند؛ زیرا «ما ممکن است از آنچه در گذشته روی داده است، از آنچه ممکن است در آینده رخ دهد یا آنچه در جایی حادث می‌شود مطمئن نباشیم؛ اما بر دانشمان بر زمان حال، اینجا و اکنون همان‌گونه که دنیای ادراکی حاضر را تجربه می‌کنیم تأکید می‌ورزیم» (تاجیک، ۱۳۷۹: ۱۸۲). در ابیات زیر، شاعر از وجه اخباری در زمال حال استفاده کرده است:

صبح طرح مجازی عرفان! عصر ژل می‌زنم به گیسویـــــــــــــــــم
می‌نویسم هر آنچه می‌خواهند، هر چه که خواستند می‌گویم
عشق دیوانگی اصل من است! شکلی از اعتراض نسل من است
عشق من مثل خرس می‌خوابد، توی جوراب‌های بدبویـــــــــــــــــم
(موسوی، ۷۴: ۱۳۹۴)

استفاده از این وجه در این ابیات نشان‌دهنده قطعیت گزاره‌های ادعایی شاعر همراه با انعکاس نوعی معنی اجبار و اضطراب است. در این موارد می‌توان برداشت کرد که قصد شاعر از این نوع بیان، بازنمایی و برجسته نمودن همین اجبارها باشد.

اگر با توجه به نظر کارتر، واژگان را از جهت شأن و کارکرد متفاوت‌شان به دو نوع هسته‌ای و غیرهسته‌ای تقسیم کنیم (به نقل از یارمحمدی، ۱۳۸۰: ۲۰۱)، در این تقسیم‌بندی، وجه اخباری فعل را باید به جهت امکان صدق و کذب و شمول معنایی عام‌تر در دسته افعال هسته‌ای قرار دهیم. در هر گفتمان استفاده از واژگان هسته‌ای در جهت عینیت بخشیدن به مطالب صورت می‌گیرد. در بیت‌های زیر (از مجید معارف‌وند) می‌توان بهره‌گیری از وجه اخباری را با هدف برجستگی و وضوح معنایی گزاره‌ها و تأکید بر آنها دانست:

از لابه‌لای پنجره‌ها، چشم‌های خیس می‌ریخت چکه‌چکه به ایوان یکی‌یکی
حل می‌شدند در نفس هم کلاغ‌وار سرها میان سایه‌ء دالان یکی‌یکی
(حسینی، ۱۳۹۳: ۲۵۶)

شاعر با توصیفات صرف و استفاده از وجه اخباری، خود را به گزارشگری منفعل تبدیل می‌کند. در غزل پست‌مدرن گاهی همراه افعال در وجه اخباری، برای نشان دادن تأکید شاعر بر عینیت گزاره‌ها و همچنین مؤکد کردن گزاره از قیده‌های تأکید استفاده می‌شود. این وجه از فعل برای بیان موضوعات گوناگونی استفاده می‌شود و بنابه نوع ماهیتی که شاعر از آن اراده کرده‌است، ساده یا مؤکد بیان می‌شود. در امور وصفی که قصد شاعر تنها گزارش توصیفی است، این وجه به صورت ساده است و اغلب در زمان گذشته استفاده می‌شود:

پنگوئن‌ها به راه افتادند در ته خواب‌های غمگینم
قطب‌ها سمت استوار رفتند ... ایستادم که بعد بنشینم
رادیو نوحه پخش می‌کردی توی مغز کسی که من خُرم!
چشم‌ها می‌کنم در این تابوت باز هم هیچ چی نمی‌بینم
(موسوی، ۱۳۸۹: ۱۱)

تمامی افعال در بیت‌ها در وجه اخباری و بیشتر زمان‌های فعل گذشته است. «زمان گذشته در مقایسه با زمان حال و آینده همواره قطعیت بالاتری در زمینه رویداد دارد» (داوری و نغزگوی کهن، ۱۳۹۶: ۲۳۴). شاعر اتفاقاتی را گزارش می‌کند که در گذشته رخ داده و وقوع آن پایان یافته‌است. در ابیات پایین نیز این گونه است:

خلاصه این که سرم رفت و پیکرم جا ماند به عکس، پیکر من محو شد، سرم جا ماند
گریست خواهر من روی دست‌هام، تمام و به دستم موه‌های خواهرم جا ماند
(میرزایی، ۱۳۹۳: ۱۴۵)

در این بیت‌ها حتی نوع بیان تفسیری با واژه‌هایی مانند «خلاصه» نشان از آن دارد که شاعر سعی در بیان مستقیم و روشن‌نگری تداعی‌ها ندارد و تنها به گزارش اتفاق‌ها بسنده می‌کند.

در بیت‌های زیر (از الهام میزبان)، استفاده‌های مکرر از وجه اخباری، نوعی حس ملال و بی‌حوصلگی را به ذهن مخاطب القا می‌کند. تکرار فعل در وجه اخباری و زمان گذشته، فضایی خسته‌کننده به تصویر می‌کشد. با توجه به تعریف واژگان نشان‌دار و بی‌نشان در گفتمان‌شناسی؛ «واژگان بی‌نشان تنها نمادی از واقعیت است و به مصادیق ذاتی یا تجربیدی اشارت دارند. واژه‌های نشان‌دار علاوه بر اشارت به یک مصداق خاص، نگرش‌گوینده و نویسنده را نیز در خود جای داده‌اند» (یارمحمدی، ۱۳۹۳: ۶۰)، باید گفت در ابیات زیر، شاعر ضمن توصیف‌های مکرر با استفاده از صفت‌های نشان‌داری نظیر «غم‌زده، سرد، دل به هم زده» در کنار وجه اخباری میزان قطعیت گزاره‌ها را افزایش داده‌است:

چسباند عکس غم‌زده این دوشنبه را چسباند دست سرد خودش را به من، به ... را
راحت نشست توی خودش بعد سر کشید لیوان دل به هم زده شیر انبه را
(حسینی، ۱۳۹۳: ۲۸۲)

گاه در غزل‌های پست‌مدرن وقتی هدف بیان حقیقتی فردی، اجتماعی، جنسی، دینی، سیاسی، عاطفی و ... است، علاوه بر استفاده از وجه اخباری در زمان حال، میزان قطعیت و اطمینان با قیدهایی مؤکد شده‌است. در این صورت برای مخاطب نیز جای تردید باقی نمی‌ماند. در این حالت اگر به عقیده پالمر وجهیت را دستوری‌شدگی عقاید ذهنی‌گوینده و نگرش وی بدانیم (آقا گل‌زاده، ۱۳۹۱: ۱۳۷)، می‌توان میزان قاطعیت‌گوینده را از شیوه بیان وی به‌ویژه در وجه فعلی که انتخاب کرده‌است، استنباط نمود:

از خودم مثل مرگ می‌ترسم، مثل از زندگی شدن با هم
هیچ چی واقعاً نمی‌فهمم، هیچ چی واقعاً نمی‌خواهم
دارم از اتفاق می‌افتم، مثل از چشم‌های غمگینت
مثل از زندگی تو بیرون، می‌زنم زیر گریهات را هم
(موسوی، ۱۳۹۴: ۴۷)

توصیف‌های مستقیم با همراهی وجه اخباری و قیدهایی تأکید، بر میزان قطعیت پاره‌گفتارها در ابیات زیر افزوده‌است. نکته مهم این است که منظور از ایجاد قطعیت در صحت گزاره‌های ادعایی شاعر به معنی این نیست که گزاره‌های شعری عنوان شده با وجه اخباری از

جهت ارجاع به دنیای واقعی و صحت معانی دارای قطعیت است که در این صورت منافی مبانی شعر پست‌مدرن خواهد بود؛ بلکه منظور از ایجاد قطعیت، قطعی بودن هرگونه گزاره مشوش یا خارج از عرف و عادت است که در فضای غزل پست‌مدرن، مجال بروز می‌یابد. در ابیات زیر استفاده از افعال اسنادی «که بر انجام یافتن کاری دلالت ندارند؛ بلکه تنها از بودن صفت یا حالتی یا وجود رابطه‌ای بین نهاد و مسند خبر می‌دهند و تصور معنای فاعل را در ما برنمی‌انگیزند» (ارژنگ، ۱۳۷۴: ۹۵)، کارکردی گفتمانی در جهت قطعیت بخشیدن به صحت جمله‌های بیان شده، یافته‌است:

اینجا غم است، فقط واقعاً غم است	این شرح منظره‌ای از جهنم است:
هرچند که ادامه تصویر درهم است	یک مرد و زن کنار افق دیده می‌شوند
یک بمب منفجر شده در متن عالم است ...	ابلیس هست و نیست، خدا هست و نیست
دنیا درست مثل همیشه جهنم است	اینجا فقط غم است فقط تا ابد غم است

(موسوی، ۱۳۹۴: ۱۸۴)

در ابیات بالا هدف شاعر تنها توصیف فضایی است که در آن به سر می‌برد. این بافت موقعیتی و حوادث به وقوع پیوسته در آن از میان توانش‌های متعدد زبانی، با فعل‌های اخباری در ساخت اسنادی به کنش رسیده‌اند و این بدان معنی است که در فضای ذهنی شاعر، وقایع پیرامونی به این شیوه بازتاب یافته‌است. گاهی فعل‌های مکرر اسنادی که تنها وظیفه ارتباط‌دهندگی مسند و مسندالیه را به عهده دارند، همچنین گزاره‌های خالی از افعال کنشی و روایتگری صرف، نشان‌دهنده حس دلمردگی و اعتراض گوینده است. در فعل‌های ایستایی از قبیل «بودن»، محدودیت زمانی یا نمود پایانی وجود پایانی ندارد زیرا در آنها زمان به پایان رسیدن کار اهمیت ندارد (رضایی، ۱۳۹۱: ۳۱). در این گونه افعال تنها بیان حالت اهمیت ویژه دارد. در ابیات زیر، شاعر اعتراض خود را تنها با تأکید بر واژه‌های اعتراضی منتقل نمی‌کند بلکه این اعتراض در شیوه بیان توصیفگر و منفعل او نیز نمود می‌یابد:

جهل و نفرت، ریا و رابطه‌ها فصلی از ایل بی‌تبار من است
سنگ زیرین آسیا شده‌ام، عشق در کار سنگسار من است
یک طرف اختلاط نان و شرف، یک طرف عاشقان بی‌مصرف
خنده گوسفندهای طرف! قصه روز و روزگار من است
مرگ زخمی است روی شانه من، زایمانی است در زمانه من
آه ای عشق احمقانه من، لب تو آخرین و بار من است
(نجفی، ۱۳۹۳: ۴۶-۴۷)

نکته دیگر درباره کاربرد فعل‌ها میزان کاربرد فعل‌های اسنادی و کنشی است. در «جملات کنشی تحرک و تبوتاب و جریان کار وجود دارد، اما در جملات ربطی حالت سکون و آرامش و در عین حال، برقراری ارتباط بین دو پدیده است» (یارمحمدی، ۱۳۸۳: ۱۴۳). در ابیات بالا شاعر علاوه بر وجه اخباری که نشان از قطعیت شاعر در موضوع ادعایی دارد فعل را به صورت اسنادی به کار برده است. این شیوه برخلاف افعال کنشی، الفای سکون و ایستایی کرده و به قطعیت و تثبیت معنای مورد نظر شاعر نیز کمک کرده است:

بدجور خسته‌ام همه عمر خستگی، با دست بغض خود دهنم را گرفته‌ام
 از هر شهید زنده معمارم، ببین! ترکش تمام حجم تنم را گرفته‌است
 ترکش که نیست، زخم زبان غریبه‌هاست، تا مغز استخوان مرا دوره می‌کند
 لعنت به این طبیعت ناجور و مبتذل، وقتی «زنم» حضور زنم را گرفته‌است
 (صباغ نو، ۱۳۹۴: ۳۹)

در مجموع می‌توان درباره استفاده از وجه اخباری در نمونه شعرها گفت که وجه اخباری در این اشعار، سعی در بازنمایی بافت موقعیتی ایدئولوژیک ندارد؛ بلکه شاعر دلتنگی‌ها و دلخوری‌های خود را که در بسیاری از موارد صبغه جبری دارد با وجه اخباری بیان می‌کند. در این روایت‌ها با «فاعل کنشگر غیرمختار» مواجه هستیم که در روند وقوع رخدادها دخالتی ندارد و تنها پندار گوینده و بی‌اختیاری وی (همراه با نارضایتی) در مورد وقوع رویدادی نامیمون و خارج از کنترل کنشگر نشان داده می‌شود. (داوری و نغزگوی کهن، ۱۳۹۶: ۲۲۲). به نظر می‌رسد شاعر توانسته باشد خواننده را نیز با دریافت‌های خود هم‌داستان کند:

دعا کردیم و هر شب ترس هامان بیشتر می‌شد دعا کردیم و گوش آسمان هر بار کر می‌شد
 من و تو در دهان زندگی پا بسته جا ماندیم دعا خواندیم و هر بار این جهنم داغ‌تر می‌شد
 (ابراهیم پور، ۱۳۹۳: ۴۷)

نکته مهم در ابیات بالا گزینش وجه اخباری در زمان گذشته استمراری است. این نشان‌دهنده پایایی و استمرار حسی است که شاعر سعی در بازنمایی آن دارد و بیشتر آمیزه‌ای از دلزدگی و یأس است که با این زمان مؤکد شده. به سخن دیگر، هدف شاعر نشان دادن استمرار حالت‌های بیان شده در دوره‌ای از زمان گذشته با تداوم و تکرار بوده است. نکته دیگر، صیغه‌های جمع افعال است که حامل معنی ملازمت و نشان‌دهنده کارکرد هم‌دلانه و جلب همراهی مخاطب در جهت انگیزانندگی و همسو کردن وی با شاعر است. درصد زیادی از فعل‌های وجه اخباری در این نمونه غزل‌های پست‌مدرن از نوع افعال اسنادی‌اند که تنها در گزاره‌های توصیفی نمود یافته‌اند و این نشان از سکون و ایستایی گزاره‌هاست.

۴-۲- وجه التزامی و کارکرد گفتمانی آن در غزل پست‌مدرن

هرگاه واقع شدن یا نشدن فعل مسلّم نباشد، فعل در وجه التزامی آورده می‌شود. فعلی که به وجه التزامی است، اغلب دنبال فعل دیگر می‌آید. مضارع التزامی در جمله‌های مستقل کاربرد نسبتاً محدود دارد (لازار، ۱۳۸۴: ۱۷۷). وجه التزامی صورت یا جنبه‌ای از فعل است که بر امری احتمالی و غیرقطعی مثل آرزو، میل، خواست، دعا، امید، شرط، شک، لزوم و مانند آن دلالت کند. در خصوص این وجه، این نکته در تمامی منابع مشترک است که وقوع یا عدم وقوع فعل قطعی نیست. الزام و امکان در زبان منطق به صورت دو عملگر؛ «ممکن است که» و «لازم است که» نشان داده شده‌است. الزام یعنی تحقق گزاره در جهانی از جهان‌های ممکن، امکان‌پذیر است و امکان یعنی تحقق گزاره در تمامی جهان‌های ممکن، لازم است. این تمایز دوگانه الزام و امکان در تحلیل‌های زبان‌شناختی جای خود را به پیوستارهایی می‌دهد که نشان‌دهنده میزان تعهد گوینده به گزاره‌ای است که بیان می‌کند و نیز بیانگر درجه اطمینان او از تحقق آن گزاره‌اند (ایلخانی‌پور، ۱۳۹۴: ۱۹-۱۸). ساخت‌هایی از فعل که در وجه التزامی‌اند عبارتند از: ۱- گذشته التزامی؛ ۲- حال التزامی؛ ۳- فعل‌های با قید التزام (وفایی، ۱۳۹۲: ۱۶۴). در بیشتر موارد، فعل‌های وجه التزامی با عوامل التزام‌ساز نظیر شاید، کاش، گویا، مثل اینکه و ... همراه است. گاه غرض شاعر از گزینش وجه التزامی فعل، بهره‌گیری از نقش منظوری وجه التزامی است. شاعر قصد خود را از انجام کاری بیان می‌کند. این شیوه گزینش فعل، در ژرف‌ساخت یک امکان معنایی در ذهن مخاطب ایجاد می‌کند و آن قطعیت بر عدم امکان آن فعل تا کنون است؛ یعنی تا به حال آن فعل صورت نگرفته اما گوینده آرزو می‌کند کاش آن فعل به وقوع بپیوندد. در ابیات زیر شاعر با شواهد و قراین استنتاجی که محصول تحلیل‌های ذهنی اوست درباره بافت موقعیتی حاکم اظهار نظر می‌کند:

بهار آمده یک داغ نو به من بدهد
تو را بگیرد و احساس بی ... شدن بدهد
صدای درد مرا می‌شود بیننی یارا!
اگر خدا به غزل‌های من دهن بدهد
(قریشی و زنده‌دل، ۱۳۸۴: ۳۶)

بسیار دیده می‌شود که در اشعار ایدئولوژیک بسامد وجه اخباری فعل بالاست، در نتیجه مخاطب با روایت محض و عدم تردید گوینده مواجه است. این شیوه بیان در انگیزانندگی

مخاطب نقشی منفعل و بی‌طرف دارد. اما گاه وجه اخباری در معنی التزامی به کار رفته‌است و عناصر التزام‌ساز مانند فعل‌های وجهی و قیده‌ها، وظیفهٔ ایجاد این تحول معنایی را بر عهده می‌گیرند. افعال را در وجه التزامی باید از نوع غیرهسته‌ای به شمار آورد، به این معنی که همواره دارای دلالت‌های ضمنی و هاله‌های معنایی وسیع‌تری نسبت به افعال هسته‌ای هستند. در گفتمان‌های غیرعلمی که بیشتر مبتنی بر ارائهٔ نظر بدون توجه به استنتاج‌های علمی است اغلب از واژه‌های غیرهسته‌ای استفاده می‌شود (یارمحمدی، ۱۳۸۰: ۲۰۱):

یعنی دلی که زندگی‌اش درد می‌کند
شاید برای خانم دکتر گرفته است
(موسوی، ۱۳۸۹: ۶۲)

در بیت بالا وجه اخباری در ساخت ماضی نقلی و در معنای شک و تردید و عدم قطعیت به کار رفته‌است. «برخلاف وجه اخباری که عمل واقعی را می‌رساند، مضارع التزامی در مواردی به کار می‌رود که تحقق عمل قطعی در نظر گرفته نمی‌شود. این وجه در بیان آرزو، امکان، اجبار، شک و تردید، شرط و مانند آنها به کار می‌رود» (لازار، ۱۳۸۴: ۱۷۶). به نظر می‌رسد استفاده از وجه‌ها در معنای یکدیگر، علاوه بر تحول کارکردهای متداول افعال، دلالت‌های مستقیم فعل‌ها را نیز به چالش می‌کشد و در صورت تکرار این گونه موارد، نوعی عدم قطعیت و تشکیک در باورهای نهادینهٔ مخاطب ایجاد می‌گردد. زیرا شواهد و قراینی که شاعر ارائه می‌دهد چندان محکم نیست. استفاده از «شاید» در گزارهٔ فوق نشان می‌دهد در این گزاره «تنها ذهنیت گوینده جریان دارد و هیچ عنصر عینی (مانند مخاطب) درگیر این ذهنیت نیست؛ به بیان دیگر، چنین ارزیابی ذهنی ضرورتاً نمی‌تواند حاوی حقیقت قطعی در مورد اوضاع امور در دنیای خارج باشد، بلکه تنها نظر گوینده را در این مورد بیان می‌کند.» (داوری و نغزگوی کهن، ۱۳۹۶: ۲۴۹). در اشعار هنجارگریز و اعتراضی وفور وجه‌های التزامی و امری و کاربرد وجه‌ها به جای یکدیگر خصیصه‌ای طبیعی و اجتناب‌ناپذیر است. در بیت زیر (از طاهره خنیا) وجه التزامی کارکرد وجه اخباری را یافته‌است و در این ساخت به صورت «جمله‌ای مستقل برای ابراز نگرانی از وقوع کاری در آینده» (ارژنگ، ۱۳۷۴: ۱۴۳) به کار رفته‌است:

می‌ترسم از حرارت، می‌ترسم از شمارش معکوس
از تست بارداری فوری، از ترس اینکه حامله باشم...
(حسینی، ۱۳۹۴: ۱۶۲)

اگر به ماهیت دنیای پسامدرن، دنیایی که در آن «تقابل و مرزبندی بین واقعیت و تخیل در هم می‌ریزد و جای خود را به نوعی فراواقعیت^۱، یعنی دنیای نشانه‌های خودارجاعی می‌سپارد (نوذری، ۱۳۹۲: ۶۳) توجه داشته باشیم، بسامد بالای فعل‌های وجه التزامی تردید، اضطراب و نگرانی گوینده و عدم تأکید وی بر گزاره‌ای است که مطرح می‌کند. با توجه به ماهیت معنایی جریان پست مدرن، باید انتظار داشت که این کارکردها در غزل پست مدرن فراوان باشند. شاعر تمامی موارد غیریقینی و توأم با تردید و تشکیک و نیز مواردی که مایل است در قطعیت آنها تشکیک کند را با این وجه فعل بیان می‌کند. وجه التزامی به‌ویژه در غزل‌های پست مدرن با ساختار روایی گسسته و اپیزودیک دیده می‌شود. در گزاره‌های زیر (از پیام سیستانی)، وجه التزامی به ظهور جمله‌هایی انجامیده که پایه آنها بیانگر عدم قطعیت است، جمله پایه بر تردید و امکان و عدم امکان کاری دلالت می‌کند (ارژنگ، ۱۳۷۴: ۱۴۴):

فرض اول که نامه بنویسم، نامه‌ای عاشقانه بنویسم
نامه را با زغال سیاه، روی دیوار خانه بنویسم
فرض دوم: ته دلت با غم، طبق برنامه غم‌برک بزنم
از همان جا برای گیسویت، نامه در رد شانه بنویسم
فرض سوم که اخم شیرین را لااقل سرخوشانه برچینی
تا مبادا به تیشه سرخور نامه‌ای خودسرانه بنویسم
(صحرایی، ۱۳۸۷: ۱۳)

گاه نیز شاعر از وجه التزامی جهت پاسخ دادن به سوال‌های مقدر مخاطب استفاده می‌کند. در این موارد وجه التزامی در بخش پیرو گزاره‌ای شرطی یا تفسیری و برای بیان هدف و نتیجه جمله پایه به کار می‌رود که با توجه به غیرهسته‌ای بودن وجه التزامی، منعکس‌کننده نظر و عقیده شاعر است:

سیگار می‌کشم نفسی غم بیاوری
چای غروب ریخته را دم بیاوری
سیگار می‌کشم نکند مثل من تو هم
یک روز توی زندگی‌ات کم بیاوری
تا غصه‌دارتر بشوم در عروسی‌ات
یک شهر، توی مجلس‌ت آدم بیاوری
(نجفی، ۱۳۹۳: ۱۲۷)

1. Hyper-reality

به نظر می‌رسد وجه التزامی فعل در غزل‌های پست‌مدرن بررسی شده، علاوه بر دلالت‌های معنایی که برای این وجه فعل در کتب دستور ذکر شده، حامل نوعی حس حسرت و پوچی نیز هست. در تمامی موارد، شاعران از موضوعات غیرقطعی همراه با نوعی تأسف، یاد کرده‌اند و شاید همین تردید در وقوع فعل، برای شاعر آزاردهنده باشد. دیده شد که شاعر با به کارگیری این وجه فعلی، نوعی تردید و وسواس را به مخاطب نیز منتقل کرده و همدردی مخاطب را نیز برمی‌انگیزد. احمدشفايي، در کتاب *مبانی علمی دستور زبان فارسی*، مناسبات وجه التزامی را در دو مفهوم «تمایل» و «تردید» خلاصه می‌کند و عقیده دارد مفهوم تمایل بیشتر در مضارع التزامی و مفهوم تردید بیشتر در ماضی التزامی به چشم می‌خورد؛ زیرا انسان نسبت به کاری که در گذشته انجام گرفته، تردید بیشتری دارد (به نقل از مظاهری و دیگران، ۱۳۸۳: ۱۰۱).

یکی دیگر از کارکردهای وجه التزامی در غزل پست مدرن را می‌توان مواقعی دانست که شاعر بنابه اضطرار و اجبارهای ایدئولوژیکی، قادر به بیان قطعی و مستقیم نیست؛ لذا از این وجه جهت برانگیختن حس کنجکاوی مخاطب و جلب توجه به موضوع استفاده می‌کند. در این موارد با استفاده از عناصر مقیدکننده فعل نظیر قیده‌های زمان، تعلیل، تأکید، تفسیر و ... بر میزان انگیزندگی مخاطب می‌افزاید:

ناگهان زنگ می‌زند تلفن، ناگهان وقت رفتنت باشد
مرد هم گریه می‌کند وقتی، سر من روی دامنت باشد
بکشی دست روی تنه‌ایم، بکشد دست از تو و دنیات
واقعاً عاشق خودش باشی، واقعاً عاشق تنت باشد
روبرویت گلوله و آتش، پشت سر خنجر رفیقانت
توی دنیای دوست داشتی، بهترین دوست، دشمنت باشد
دل به آبی آسمان بدهی، به همه عشق را نشان بدهی
بعد در راه دوست جان بدهی، دوستت عاشق زنت باشد
(موسوی، ۱۳۹۴: ۴۴)

صورت منفی وجه التزامی نیز نشان‌دهنده عدم احتمال وقوع فعل در همه زمان‌های ممکن در فضای گفتمانی است. این صورت از وجه التزامی، نشان از آن دارد که فعل مورد نظر تحت هیچ شرایطی به وقوع نخواهد پیوست:

خواستیم و قرار بود و نشد، آخر فیلم را عوض بکنیم
زن نبود و کسی نمی‌خواهد، عاشق آدم آهنی باشد
(همان: ۴۱)

در بیت بالا دیده می‌شود که علاوه بر صورت منفی، فعل در وجه التزامی و زمان گذشته به کار رفته است. گذشته التزامی را برای اشاره به عملی به کار می‌برند که در آن شک و تردید وجود دارد و یا گمان می‌برند که انجام شده باشد (ماهوتیان، ۱۳۸۲: ۲۳۵). در این بیت نیز شاعر از عملی سخن می‌گوید که قرار بود صورت پذیرد اما انجام نشده و هیچ‌گاه انجام نخواهد شد. به عقیده خانلری در وجه التزامی عواطف و ذهنیات گوینده با جریان فعل درمی‌آمیزد (۱۳۹۵: ۱۹۹) و به همین دلیل می‌توان گفت که گوینده، از روایتگری صرف و بی‌طرف به تحلیلگری درگیر تبدیل می‌شود که با این نوع عمل گفتمانی، قصد برانگیختن کنجکاوی مخاطب را نیز دارد:

لباس تازه بپوشی مگر پسند شوی
 که خواستگار سمج، مرگ مهربان باشد
 از ارتفاع نترسی و ترست این بشود
 که پای پنجره‌ای بسته در میان باشد
 (نجفی، ۱۳۹۳: ۲۴)

یکی دیگر از کارکردهای گفتمانی وجه التزامی، اختلال در زمان فعل است. تردید و عدم قطعیت، زمان فعل را نیز در حالت تعلیق قرار داده و به تشدید ابهام، آشفتگی و عدم قطعیت فعل کمک می‌کند و این ابهام در معنی، مخاطب را نیز در فرایند درک معنا دچار سردرگمی می‌کند. این شیوه، از خصایص سبکی ادبیات پست‌مدرن است که در غزل پست‌مدرن نیز کاربرد گسترده‌ای دارد.

۴-۳- وجه امری و کارکرد گفتمانی آن در غزل پست‌مدرن

در صیغه‌های امری، فرمانی به نفی و اثبات می‌دهیم؛ یعنی به کسی می‌گوییم که کاری را انجام دهد یا ندهد و یا حالتی را بپذیرد یا نپذیرد. در وجه امری کار به صورت حکم و فرمان، خواهش، خواست و تمنا بیان می‌شود. «صیغه ی امر، حکمی را با همه تفاوت‌های ظریف معنایی آن می‌رساند: دستور، دعوت، نصیحت، خواهش و ...» (لازار، ۱۳۸۴: ۱۷۹). وجه امری ناظر بر وجهیت درخواستی است که در آن به اجبار یا تقاضا، امری درخواست می‌شود. به اعتقاد میشل پشو «واژه‌ها مطابق با مواضع اتخاذشده به وسیله کسانی که آنها را به کار می‌برند، معنای خود را تغییر می‌دهند» (تاجیک، ۱۳۷۹: ۶۷). این عقیده در مورد افعال به‌عنوان رکن مهم جمله مصداق دارد. در وجه امری، اگر گوینده بخواهد نشان دهد که از نظر

او فعل جمله به وقوع می‌پیوندد، وجه اخباری را به کار می‌برد و اگر در مورد وقوع فعل به هر طریقی دچار شک باشد و وقوع فعل هر چند تحقق‌پذیر باشد اما حتمی نباشد، از وجه التزامی بهره می‌گیرد. در خصوص وجه امری نیز باید گفت آنچه در کاربرد وجه امری زبان فارسی اهمیت دارد نگرش گوینده به اجرای امر و فرمان از سوی مخاطب است:

دست و پای مرا به تخت نیند، مثل دیوانه‌ها بلند نخند
من فقط یک هزار پایم که دوست دارد تو را قطار شود ...
آه شال و کلاه تو بشوم کیف چرم سیاه تو بشوم
عشق باید به پای ما روزی کفش آماده فرار شود
(میرزایی، ۱۳۹۳: ۳۰۱)

در بیت‌های بالا وجه‌های امری به دو صورت ساخت امری و وجه التزامی در معنای امر است. در بیت دوم فعل وجهی «باید» به همراه وجه التزامی، در معنای امر به کار رفته‌است. وجه امری با ساخت التزامی در گزاره فوق نشان از تردید گوینده در تحقق عملی دارد که خواهان انجام آن است. اگرچه در هر صورت، وجه امری دارای کارکردی آمرانه و تحکمی است اما در آن یا در وجهیت درخواستی، غالباً دو نوع درخواست نمود می‌یابد: نوعی از وجهیت درخواستی محترمانه که در آن برای رعایت احترام و ادب از قید تبری و ادب؛ لطفاً، در صورت امکان و ... استفاده می‌شود. این وجه درخواستی بیشتر شامل کلام رسمی و غیرمستقیم است. این وجه با ماهیت معنایی غزل پست‌مدرن سازگاری کمتری دارد، از این‌رو، در غزل پست‌مدرن بیشتر شاهد حضور امر حاضر هستیم:

ضامنم را بکش که منتظرند
بمب‌هایی که در مدار من‌اند
رو به صفری که می‌رسد بشمار
لحظه در لحظه انتظارم را
علیرضا آذر (حسینی، ۱۳۹۴: ۵۲)

اگرچه امر مستقیم (حاضر) گاه نشان‌دهنده صمیمیت و یگانگی گوینده با مخاطب نیز هست:

دو تا پیاله شراب و دو تا پیاله عسل
بیا بنوش به یاد فرشته مرحوم
هدا قریشی شهری ۱۳۶۰
و روی سنگ نوشته: دلیل نامعلوم
(قریشی و زنده‌دل، ۱۳۸۴: ۷۹)

در برخی موارد نشان‌دهنده گستاخی و بی‌پروایی و جسارت گوینده است، «اگر گوینده بخواهد به مخاطب خود نشان دهد که او راه دیگری جز اجرای امر و فرمان او ندارد و امر او قابل چشم‌پوشی نیست، از وجه اخباری [برای امر] استفاده می‌کند» (آقاگل‌زاده، ۱۳۹۱: ۱۴۱). در غیر این صورت از امر مستقیم بهره می‌گیرد:

رستم بخواب و مرده‌شویی را رها کن
این مرده‌ها مه‌ری به بازویشان ندارند
علیرضا آذر (حسینی، ۱۳۹۴: ۲۹)

یکی از کارکردهای وجه امری در غزل پست مدرن مشارکت خواننده در متن است. در این حالت، کلام از تک‌محوری خارج، و شاعر با مخاطب وارد گفت‌وگو می‌شود. این شیوه بیان دلیلی برای استفاده‌های مکرر از امر حاضر در گفتمان غزل پست‌مدرن است. از این منظر شاید بتوان آن را با آرای پدیدارشناسان که در فرایند تعیین معنا بر نقش محوری خواننده تأکید می‌کنند (سلدن و ویدوسون، ۱۳۹۲: ۷۲) هماهنگ دانست. در این وجه از فعل خواننده از موجودی منفعل به بخشی از فرایند ارتباطی تبدیل می‌شود و درگیر تفسیر گزاره یا پاره‌گفتار می‌گردد:

نامرد را به باد بده، عشق را بمیر
بگذار تا ملامتیون بیشتر شوند
نامرد باش مرد! که این نارفیک‌ها
کبریت‌های سوخته بی‌خطر شوند
دل را نبند ریشه نازک به سروها
در وقت امتحان همه تیغ و تبر شوند
چاقوی غیرت تو به دردی نمی‌خورد
بگذار تا که روسببیا معتبر شوند
(نجفی، ۱۳۹۳: ۳۸)

شاعر دغدغه‌های ذهنی خود را با فعل‌هایی در وجه امری با مخاطب در میان می‌گذارد، خواننده خطاب قرار می‌گیرد و بدین ترتیب درگیر فرایند تعامل با شاعر می‌شود: ای دختری که آمده‌ای از ستاره‌ها، با دختران شهر، درباره غریبی من گفت‌وگو مکن وقتی که مست می‌گذری از پیاده‌رو، در چشم خیس من، نوک بلند چتر خودت را فرومکن...
گفتم: هزار آرزوی کوچک مرا، بر باد داده‌ای، گفتم سوار باد از این سرزمین برو!
گفتم که آرزوی بزرگم فقط تویی، پس یا مرا بکش، یا مرگ آرزوی مرا آرزو مکن
(میرزایی، ۱۳۹۴: ۱۶)

شاعر در ابیات زیر مخاطب را مستقیماً در فرایند معناسازی وارد، و بدون هیچ ارجاع و توضیح قبلی وی را با امرهای مستقیم خطاب می‌کند:

تویی که مثل برمودا دلم را جذب خود کردی
 به عشق دختران چشم‌رنگی هم حسادت کن
 بیا و مرد باش و کمتر از آنی که می‌بینم
 مرا با گرگ‌های هرزه‌گرد بیشه قسمت کن
 دلم یخ بسته، اسکیموی شرقی با دم گرم
 کمی از این دل یخ‌بسته قطبی حمایت کن
 (صباغ نو، ۱۳۹۴: ۳۷)

شاعر پست‌مدرن برای تأثیرگذاری بیشتر در مخاطب، تأکید بر درخواست و فرمان از ساخت متعارف فعل امر و بیشتر از صیغه‌های امر حاضر استفاده کرده‌است و شکل‌های دیگر امر که غالباً به صورت وجه‌های اخباری و التزامی و در معنای امرند، کمتر به کار رفته‌است. این شیوه استفاده از فعل امر تأکید شاعر در خطاب مستقیم را نشان می‌دهد. در نمونه‌های شعری بالا این تأثیرگذاری خطاب مستقیم دیده می‌شود. همین‌گونه است در ابیات زیر (از الهام میزبان)، امرهای مستقیم و جایگاه بیان آنها که بیشتر در ابتدای جمله و مکرر به کار رفته‌اند، علاوه بر تأکید بر امر در جلب توجه مخاطب نیز بی‌تأثیر نمانده‌است:

و مال من بشو، برهم بزن تعادل را
 بریز توی سرم قطره قطره الکل را ...
 من و تو ... من ... و تو ... این انتظار بی‌معنی است
 تلاش کن که به هم ... منفجر کن این «پل» را!
 (حسینی، ۱۳۹۴: ۳۲۵)

۵- نتیجه‌گیری

بررسی ما نشان می‌دهد در غزل پست‌مدرن، از افعال در وجه اخباری، بیشتر در بیان حقیقت‌هایی ذهنی که گوینده عمیقاً به وجود آنان اعتقاد دارد و بخش عمده‌ای از دغدغه‌های ذهنی اوست، استفاده شده‌است. اگرچه در بیان ادبی کمتر از واژه‌ها و در اینجا به طور ویژه از افعال هسته‌ای استفاده می‌شود، گاه در القای دیدگاه‌ها و اصرار بر صحت آنها، غالباً از وجه هسته‌ای (اخباری) استفاده می‌شود. شاعر با گزینش وجه اخباری و در بیشتر موارد فعل‌های اسنادی، سعی در عینیت بخشیدن انگاره‌های ذهنی خود دارد. هرچند وجه فعل ناظر به

معناست و نمود فعل به زمان وقوع فعل مربوط می‌شود اما در گفتمان غزل پست‌مدرن این جنبه از ویژگی‌های فعلی نیز دور از نظر نمانده‌است.

در وجه اخباری برای استحکام و اتقان مطالب مطرح شده سعی بر آن بوده‌است تا ضمن استفاده از وجه اخباری، این وجه در زمان‌های حال و گذشته استفاده شود. این پرهیز از پرداختن به آینده در هماهنگی با اهداف گفتمانی غزل پست‌مدرن یعنی پوچی و هیچ‌انگاری است. در بیان موارد غیرقطعی و همراه با تردید و بیان حسرت و چشم‌داشت از وجه غیرهسته‌ای التزامی استفاده شده که چالشگری در زمان افعال در این وجه نیز به خصیصه‌ای گفتمانی بدل گردیده‌است. در این موارد پرهیز از پوشیده‌گویی و هنجارگریزی‌های زبانی از بسامد معناداری برخوردار است. در وجه امری نیز شاعر با خطاب‌های مستقیم به مخاطب، ضمن درگیر کردن مخاطب در فرایند ایجاد معنا، خود نیز از حالت انفعال و گریز موجود در وجه اخباری و التزامی برکنار مانده و در این بخش‌ها به پویایی و کنش‌مندی گزاره‌ها افزوده شده‌است. در بحث وجهیت نیز می‌توان گفت که بیشتر معانی وجهی افعال در غزل پست‌مدرن ناظر بر وجهیت برداشتی و درخواستی است و کمتر شاهد افعالی در وجهیت توانمندی بوده‌ایم و این نکته در بردارنده اهداف گفتمانی حول محور معنایی استیصال، آزرده‌گی و از خود بیگانگی، پوچی و یأس در گفتمان غزل پست‌مدرن است.

منابع

- ارژنگ، غ. ۱۳۷۴. *دستور زبان فارسی امروز*، تهران: قطره.
- آقاگل‌زاده، ف. ۱۳۸۵. *تحلیل گفتمان انتقادی*، تهران: علمی و فرهنگی.
- _____ ۱۳۹۱. «بررسی وجه فعل در زبان فارسی بر پایه نظریه فضاهای ذهنی». *ادب پژوهی*، (۲۰): ۱۳۵-۱۵۴.
- آقاگل‌زاده، ف. و خیرآبادی، م. ۱۳۹۲. «واقع نشدن فعل در عنوان‌های خبری روزنامه‌های فارسی زبان از منظر تحلیل گفتمان انتقادی». *زبان پژوهی*، (۹): ۲۰-۱.
- اکبری، م. و ولی‌پور، م. ۱۳۹۵. «نقد و تحلیل انواع وجه فعلی در زبان فارسی». *ادب فارسی*، (۱۷): ۱-۱۵.
- ایلخانی‌پور، ن. ۱۳۹۴. *صفات وجهی در زبان فارسی*، تهران: مرکز.
- باطنی، م. ۱۳۷۳. *زبان و تفکر*، تهران: فرهنگ معاصر.
- پالمر، ف. ر. ۱۳۹۱. *نگاهی تازه به معنی‌شناسی*، ترجمه ک صفوی، تهران: کتاب ماد.
- تاجیک، م. ۱۳۷۹. *گفتمان و تحلیل گفتمانی*، تهران: انتشارات فرهنگ گفتمان.

- جوادی، ا. ۱۳۹۳. «تحلیل کارکرد واژگان غزل پست‌مدرن دهه هشتاد»، *پایان‌نامه کارشناسی ارشد زبان و ادبیات فارسی، دانشگاه سلمان فارسی کازرون*.
- حسینی، ا. ۱۳۹۳. *غزل روزگار ما ۱ (گزیده غزل‌های دهه هشتاد)*، تهران: نیماژ.
- _____ ۱۳۹۴. *غزل روزگار ما ۲ (گزیده غزل‌های دهه هشتاد)*، تهران: نیماژ.
- خانلری ناتل، پ. ۱۳۵۲. *دستور زبان فارسی*، تهران: بنیاد فرهنگ ایران.
- خانلری ناتل، پ. ۱۳۹۵. *تاریخ زبان فارسی*، تهران: نشر نو.
- خراسانی، م. ۱۳۹۲. «سبک‌شناسی غزل پست‌مدرن». *پژوهش‌های نقد ادبی و سبک‌شناسی*. (۱۴): ۱۵۰-۱۲۹.
- خیامپور، ع. ۱۳۷۵. *دستور زبان فارسی*، تهران: کتابفروشی تهران.
- داوری، ش. و نغزگوی کهن، م. ۱۳۹۶. *افعال معین در زبان فارسی*، تهران: نشر نویسه پارسی
- درپر، م. ۱۳۹۲. *سبک‌شناسی انتقادی (سبک‌شناسی نامه‌های غزالی با رویکرد تحلیل گفتمان انتقادی)*، تهران: علم.
- رحیمیان، ج. ۱۳۷۸. «وجه فعل در فارسی امروز». *علوم اجتماعی و انسانی دانشگاه شیراز*. (۲): ۵۲-۴۱.
- رشیدیان، ع. ۱۳۹۳. *فرهنگ پست‌مدرن*، تهران: نشر نی.
- رضایی، و. ۱۳۹۱. «بررسی نحوی و معنایی فعل‌های ایستا در زبان فارسی». *زبان‌شناسی و گویش‌های خراسان*، (۷): ۲۳-۳۸.
- سلدن، ر و ویدوسون، پ. ۱۳۹۲. *راهنمای نظریه ادبی معاصر*، تهران: طرح نو
- شادخواست، م. ۱۳۸۴. *در خلوت روشن*، تهران: عطایی.
- شمیسا، س. ۱۳۹۶. *مکتب‌های ادبی*، تهران: قطره.
- صحرايي، ر. ۱۳۸۷. *گریه روی شانه تخم مرغ (آثار برگزیده جشنواره غزل پست‌مدرن)*، تهران: کتابناک.
- طیب‌زاده، ا. ۱۳۸۵. *ظرفیت فعل و ساخت‌های بنیادین جمله در فارسی امروز*، تهران: مرکز.
- عامری، ز. ۱۳۹۱. «بررسی شعر پست‌مدرن در دهه‌های هفتاد و هشتاد: مؤلفه‌ها و نمایندگان» *پایان‌نامه کارشناسی ارشد زبان و ادبیات فارسی، دانشگاه کاشان*.
- عضدانلو، ح. ۱۳۸۰. *گفتمان و جامعه*، تهران: نشرنی.
- عموزاده، م. و شاه‌ناصری، ش. ۱۳۹۰. «بررسی پیامدهای ترجمه از انگلیسی بر مقوله وجهیت در فارسی». *پژوهش‌های زبانی*. (۱): ۲۱-۵۰.
- عموزاده مهدیرجی، م. و رضایی، ح. ۱۳۸۹. «ابعاد معناشناختی 'باید' در زبان فارسی». *پژوهش‌های زبانی*. (۱): ۷۸-۵۷.
- فرشیدورد، خ. ۱۳۴۸. *دستور امروز*، تهران: صفیعلی‌شاه

- _____ ۱۳۵۰. «وجه فعل در فارسی معاصر». *دانشکده ادبیات و علوم انسانی دانشگاه تهران*، (۷): ۲۱۸-۲۴۴.
- _____ ۱۳۸۳. *فعل و گروه فعلی و تحول آن در زبان فارسی*، تهران: سروش.
- _____ ۱۳۸۴. *دستور مفصل امروز*، تهران: سخن.
- قربانی، ه. زنده‌دل، م. ۱۳۸۴. *باران صدای موجی زن جیب رادیو*، مشهد: سخن گستر.
- لازار، ژ. ۱۳۸۴. *دستور زبان فارسی معاصر*، ترجمه م بحرینی، تهران: هرمس.
- ماهوتیان، ش. ۱۳۸۲. *دستور زبان فارسی از دیدگاه رده‌شناسی*، ترجمه م سمائی، تهران: مرکز.
- مشکوه‌الدینی، م. ۱۳۶۶. *دستور زبان فارسی بر پایه نظریه گشتاری*، مشهد: دانشگاه فردوسی.
- مشکور، م. ۱۳۶۶. *دستورنامه در صرف و نحو زبان پارسی*، تهران: شرق.
- مظاهری، ج؛ هاشمی، م. و متولی، م. ۱۳۸۳. «بررسی و تحلیل وجه التزامی در دستور زبان فارسی». *دانشکده ادبیات و علوم انسانی (دانشگاه اصفهان)*، (۳۸): ۹۵-۱۰۸.
- موسوی، م. ۱۳۸۷. *پرنده کوچولو نه پرنده بود نه کوچولو*، مشهد: سخن گستر.
- _____ ۱۳۹۴. *با موش‌ها*، تهران: نیماژ.
- _____ ۱۳۹۴. *انقراض پلنگ ایرانی با افزایش بی‌رویه تعداد گوسفندان*، تهران: نیماژ.
- _____ ۱۳۹۴. *غرق شدن در آکواریوم*، تهران: نیماژ.
- میرزایی، م. ۱۳۹۳. *الواح صلح*، تهران: نیماژ.
- _____ ۱۳۹۴. *یک زن کامل*، تهران: نیماژ.
- نوذری، ح. ۱۳۹۲. *بست‌مدرنیته و بست‌مدرنیسم*، تهران: نقش جهان.
- وفایی، ع. ۱۳۹۲. *دستور توصیفی براساس واحدهای زبانی*، تهران: سخن.
- همایونفر، م. ۱۳۹۲. «وجه و تأثیر آن بر نظام فعل در زبان فارسی»، پایان‌نامه کارشناسی ارشد، *دانشگاه علامه طباطبائی*.
- هالیدی، م. و حسن، ر. ۱۳۹۳. *زبان، بافت، متن*، ترجمه م نوبخت، تهران: سیاه‌رود.
- یارمحمدی، ل. ۱۳۷۷-۱۳۷۸. «مناسبت زبان، فکر، رفتار جمعی و اصطلاح‌شناسی». *ادب و زبان (دانشگاه شهید باهنر کرمان)*، (۹ و ۱۰): ۹۴-۱۱۰.
- _____ ۱۳۸۰. «واژگان هسته‌ای و غیرهسته‌ای در واژگان‌شناسی مقابله‌ای، تجزیه و تحلیل گفتمانی انتقادی و ترجمه ادبی». *نامه فرهنگستان علوم*، (۱۷): ۱۹۷-۲۰۶.
- _____ ۱۳۹۳. *درآمدی به گفتمان‌شناسی*، تهران: هرمس.

زبان فارسی و گویش های ایرانی

سال سوم، دوره اول، بهار و تابستان ۱۳۹۷، شماره پیاپی ۵

بررسی استعاره های خشم در زبان های فارسی، کردی و گیلکی در چهارچوب شناختی

مهتری روحی^۱

دکتر بلقیس روشن^۲ ✉

دکتر محمد راسخ مهند^۳

تاریخ دریافت: ۱۳۹۶/۲/۲۰

تاریخ پذیرش: ۱۳۹۶/۱۲/۲۶

چکیده

در پژوهش میدانی و توصیفی-تحلیلی حاضر، به بررسی ساختار مفهومی خشم در سه زبان فارسی، کردی و گیلکی پرداخته ایم. روش مطالعه، تحلیل الگوی استعاره‌ای است که استفانویچ (۲۰۰۶) پیشنهاد نموده است. چهارچوب نظری در بررسی استعاره، مدل انطباقی لیکاف و جانسون (۱۹۸۰) و در بررسی استعاره احساسات و نقش فرهنگ در شکل‌گیری آن، رویکرد کووچش (۲۰۰۵) است. عبارات استعاره‌ای مبتنی بر خشم، در سه زبان با مصاحبه و گفت‌وگو با گویشوران گردآوری شد و پس از تحلیل و استخراج نگاشت‌ها، شباهت‌ها و تفاوت‌ها مشخص گردید. نتایج نشان می‌دهد شباهت‌ها ریشه در تجربیات یکسان انسان‌ها از این حس، و تفاوت‌ها ریشه در نگاه متفاوت فرهنگی و انتظارات متفاوت هر زبان از اعضای خود دارد.

واژگان کلیدی: معنی‌شناسی شناختی، استعاره مفهومی، خشم، فارسی، کردی، گیلکی

✉ bl_rovshan@pnu.ac.ir

۱. دانشجوی دکتری زبان‌شناسی همگانی، دانشگاه پیام نور، تهران

۲. دانشیار گروه زبان‌شناسی همگانی، دانشگاه پیام نور، تهران

۳. استاد گروه زبان‌شناسی همگانی، دانشگاه بوعلی سینای همدان

۱- مقدمه

زبان‌شناسان شناختی بر نقش و کاربرد زبان تکیه می‌کنند و رابطهٔ زبان، ذهن و تجربهٔ انسان را بررسی می‌نمایند. پیش‌فرض اصلی این است که زبان آینهٔ الگوهای اندیشه و ویژگی‌های ذهن انسان است (راسخ‌مهند، ۱۳۹۰: ۶). بر این اساس، تجربهٔ انسان، نحوهٔ درک و شیوه‌های مفهوم‌سازی او می‌بایست بنیان مطالعات زبانی قرار گیرد. جهان معنایی انسان متأثر از محیط، اجتماع، تاریخ و تجاربِ گروهی و فردی، باورها و اعتقادات، آداب و رسوم و فضای زمانی و مکانی اوست که نوعی دانش دایره‌المعارفی به او می‌بخشد (کرافت و کروز، ۲۰۰۴: ۳۲۸).

ارزش‌گذاری از بارزترین ویژگی‌های انسان است. ما برحسب فرهنگ و آنچه می‌آموزیم برای پدیده‌ها ارزش قائل می‌شویم و گاه این ارزش‌ها را بدون کوچک‌ترین تغییری به نسل بعد آموزش می‌دهیم. این ارزش‌گذاری‌ها در انتقال معنی و حتی تغییر آن مؤثرند (صفوی، ۱۳۹۲: ۲۳۰). اعضای یک گروه فرهنگی، همواره در حال تبادل تجربه‌های مفهومی خود با یکدیگرند. از همین رو، می‌توان ادعا کرد که مفهوم‌سازی‌های ذهن انسان همان‌اندازه که فردی هستند، فرهنگی نیز به‌شمار می‌روند. به عبارت دیگر، نظام‌های پیچیدهٔ مفاهیم، غالباً حاصل مفهوم‌سازی‌های ملموسی هستند که میان اعضای یک گروه فرهنگی به‌صورت تدریجی به‌وجود آمده‌اند و نتیجهٔ این مفهوم‌سازی‌ها همان شناخت فرهنگی^۱ است (شریفیان، ۱۳۹۱: ۲۸). احساسات بخش جدانشدنی زندگی افرادند که به‌گمان صاحب‌نظران، ماهیتاً اجتماعی و شناختی‌اند و افراد این احساسات و عواطف را با توجه به رویدادها و موقعیت‌های مربوط به آن، تعریف، تبیین و درک می‌کنند (لوتز^۲، ۱۹۸۸: ۲۹۲).

اگر زبان‌شناسی شناختی^۳ را مطالعهٔ ویژگی‌های زبان بدانیم که در آن سایر جنبه‌های شناخت انسانی منعکس می‌شود، استعاره^۴ برجسته‌ترین مظهر این ویژگی‌هاست (روشن و اردبیلی، ۱۳۹۲: ۱۱۴). نظریهٔ استعارهٔ مفهومی^۵، برای اولین بار در کتاب لیکاف و جانسون (۱۹۸۰) مطرح شد. مهم‌ترین نکتهٔ این نظریه آن است که استعاره، صرفاً یک ویژگیِ سبکیِ زبان ادبی^۶ نیست، بلکه خودِ تفکر و ذهن دارای ماهیت استعاری است. در این نظریه، ساختار مفهومی^۷

1. Cultural cognition
2. Lutz, c.
3. Cognitive linguistics
4. Metaphor
5. Conceptual metaphor
6. Figurative
7. Conceptual structure

براساس نگاشت‌های^۱ بین حوزه‌های شناختی شکل می‌گیرد. منظور از نگاشت، تطبیق ویژگی‌های دو قلمرو شناختی است که در قالب استعاره به یکدیگر نزدیک شده‌اند (راسخ مهند، ۱۳۹۰: ۵۰).

استعاره‌های مفهومی، معمولاً از تجربه‌های بدنمند^۲ ریشه گرفته‌اند؛ البته این تجربه‌های بدنمند برای ورود به قلمروهای مقصد^۳ در استعاره‌های مفهومی باید از صافی مدل‌های فرهنگی عبور کنند و مدل‌های فرهنگی نیز، غالباً با همین استعاره‌های مفهومی انتظام می‌یابند (یو^۴، ۲۰۰۳: ۲۹). کووچش^۵ (۲۰۰۵: ۴) اشاره می‌کند که استعاره‌های استفاده‌شده در یک فرهنگ برای درک مفاهیم غیرملموس، می‌توانند تأثیر بسزایی در چگونگی تجربه این مفاهیم در آن فرهنگ داشته باشند. استعاره‌ها بخش جدانشدنی فرهنگ‌اند.

در این پژوهش به بررسی و مقایسه استعاره‌های خشم در فارسی، کردی و گیلکی می‌پردازیم. این سه زبان به شاخه غربی زبان‌های هندوایرانی تعلق دارند؛ زبان فارسی جزء زبان‌های جنوب‌غربی و کردی و گیلکی جزء زبان‌های شمال‌غربی‌اند (ارانسکی، ۱۳۷۸: ۱۱۰-۱۴۱). کردی و گیلکی، در واژگان شباهت‌های فراوان دارند و فارسی، گونه معیار است. مثال‌های فارسی از تهران، کردی از سنندج و گیلکی از رودسر گردآوری شد. روش مطالعه، تحلیل الگوی استعاری^۶ است که استفانویچ^۷ (۲۰۰۶) پیشنهاد نموده‌است. چهارچوب نظری در بررسی استعاره، مدل انطباقی^۸ لیکاف^۹ و جانسون^{۱۰} (۱۹۸۰)، و در بررسی استعاره احساسات و نقش فرهنگ در شکل‌گیری آن، رویکرد کووچش (۲۰۰۵) است.

در پژوهش، گونه گفتاری سه زبان برای تعیین و بررسی استعاره‌های خشم مطالعه شد. در مطالعه‌ای میدانی داده‌ها با مصاحبه گویشوران به صورت نمونه‌گیری در دسترس جمع‌آوری گردید. از هر زبان ۵۰ گویشور ۴۰ تا ۷۰ ساله صرف‌نظر از جنسیت انتخاب شد. مراحل گردآوری اطلاعات براساس تحلیل الگوی استعاری بدین شرح است:

1. Mappings
2. Embodied experiences
3. Target domain
4. Yu, N.
5. Kovecses, Z.
6. Metaphorical Pattern Analysis (MPA)
7. Stefanowitsch, A.
8. Correspondence model
9. Lakoff, G.
10. Johnson, M.

۱. تعیین کلیدواژه‌های قلمرو مقصد مانند خشم^۱، غضب^۲، عصبانیت^۳؛
۲. جمع‌آوری داده‌ها با مصاحبه و گفت‌وگو با گویشوران؛
۳. تعیین الگوهای استعاری؛
۴. مشخص نمودن قلمرو مبدأ؛
۵. تعیین استعاره‌های مفهومی؛
۶. بررسی شباهت‌ها و تفاوت‌های استعاره‌های مفهومی در سه زبان.

۲- پیشینه پژوهش

داروین^۴ (۱۸۷۲/۱۹۹۸) ادعا می‌کند که انسان‌ها، از هر نژاد و فرهنگ، توانایی بیان احساسات به شکل مشابهی دارند، عملکرد ماهیچه‌ای انسان، ویژگی جهانی است، حیوانات خشم خود را با گاز گرفتن نشان می‌دهند و انسان‌ها با بالابردن پلک‌ها برای تمرکز بر هدف (برای حمله)، فشردن لب‌ها و دندان‌ها (بخشی از پاسخ برای حمله) و افزایش جریان خون در دست‌ها. خشم و ابراز آن کارکرد بین‌فردی دارد؛ پایین آمدن ابروها و بالا رفتن پلک‌ها و حالت خیرگی چشم‌ها در مخاطب ایجاد ترس می‌کند و سبب ایجاد رفتارهای اجتنابی^۵ می‌شود. تحقیقات نشان داده کودکانی که نشانه‌های خشم را در رفتار مادر دیده‌اند در مقایسه با کودکانی که حالات شادمانی در رفتار مادر دیده‌اند، از کاری مثل ترک کردن میز غذا اجتناب کرده‌اند (سورس، امده و کلینرت^۶، ۱۹۸۵).

ماتسوموتو، سونگ و جوآن^۷ (۲۰۱۰) بر این باورند که احساساتی مانند خشم اساس زیستی، و ریشه در تاریخ تکاملی ما دارند اما با فرهنگ در تعامل اند. بنابراین برای درک بهتر احساسات انسانی، باید درک فرهنگی داشت. این درک ریشه در تشخیص پیچیدگی‌ها و تنوع زندگی اجتماعی انسان دارد. از راه‌هایی که فرهنگ‌ها با آن نظم اجتماعی را حفظ می‌کنند، قاعده‌مند کردن سیستم‌های احساسی زیست‌بنیاد^۸ است؛ زیرا احساسات منبع اصلی محرک رفتارند و رفتارها برای حفظ نظم اجتماعی می‌بایست مدیریت شوند (ماتسوموتو، کلتنر و اسولیان^۹، ۲۰۰۷).

1. Anger
2. Indignation
3. Fury
4. Darwin
5. Avoidance-related behavior
6. Sorce, J.F.; Emde, J.J.; Klinnert, M.D.
7. Matsumoto, D.; Seung, H.; Joanne, Ch.
8. Biologically-based emotion system
9. Matsumoto, D.; Keltner; O'Sullivan

احساساتی که فرهنگی قاعده‌مند شده‌اند سبب تولید رفتار مناسب فرهنگی و تسهیل نظم و قانونمندی می‌شوند. از کاربردهای اولیه فرهنگ، تنظیم و هماهنگ نمودن نظام احساسی ذاتی افراد با رویدادهای فرهنگی، هنجارهای تجویزی فرهنگی، ارزش‌ها، نگرش‌ها، و مقتضیات فرهنگی زندگی انسانی است (همان).

هافستید^۱ (۲۰۰۱) می‌گوید برخی فرهنگ‌ها به فرد و برخی به جمع اهمیت می‌دهند. در فرهنگ‌های فردگرا^۲ - مانند جامعه آمریکا - افراد به بیان صریح احساسات تشویق می‌شوند، حتی اگر بیان آن حس احساسات دیگران را جریحه‌دار کند اما در فرهنگ جمعی^۳ - مانند جامعه چین - فرد از خود و احساساتش صرف‌نظر می‌کند تا دیگران آسیب نبینند. چون لیو^۴ (۲۰۱۴) می‌گوید این اعتقاد مردم چین؛ «مردم متولد می‌شوند که پرهیزگار باشند»، ریشه در انسان‌گرایی کنفوسیوسی دارد و از مردم می‌خواهد با اعتدال با مشکلات مواجه شوند. برای یک چینی حرف یا رفتار باید مطابق با ماهیت انسانی باشد. در تعالیم کنفوسیوس، بر مهربانی و ادب بسیار تأکید شده‌است؛ از این‌رو، چینی‌ها علائق خود را قربانی و خشم خود را پنهان می‌کنند تا مؤدب به نظر برسند، اما در فرهنگ آمریکایی، وابستگی^۵ نه نیاز است و نه عامل محرک. از آنها انتظار می‌رود بدون ملاحظه از حق و علائق خود دفاع کنند. در روز اول مدرسه، مادر چینی به فرزند می‌گوید: «بچه‌های دیگه رو اذیت نکنی!»، اما مادر آمریکایی می‌گوید: «سرت رو بالا بگیر، رک و صریح جواب بده و اگر کسی بهت زور گفت، جلوش وایسا!». چون لیو (همان) می‌افزاید: از چینی‌ها انتظار می‌رود خوددار و خجالتی باشند. آنها همواره به دنبال یک هماهنگی سطحی^۶ هستند حتی اگر با دیگران موافق نباشند. از این‌رو، پنهان کردن احساسات، به‌ویژه احساسات آزاردهنده‌ای مانند خشم، در این فرهنگ معمول و پسندیده است. پس بیان و ابراز احساسات، وابستگی زیادی به انتظارات فرهنگی جامعه دارد.

هافستید (۲۰۰۱) دریافت که آمریکایی‌ها ترجیح می‌دهند احساسات خود را شفاف نشان دهند. اگر آمریکایی عصبانی باشد تظاهر به خوشحال بودن نمی‌کند اما در جامعه چین، افراد ترجیح می‌دهند احساسات‌شان مخفی و مبهم باشد. دانشمندان دیگری نیز دریافتند اگرچه احساسات جهانی‌اند اما نحوه درک و بیان آنها فرهنگ‌ویژه^۷ است. فرهنگ‌ها، ساختار و انتظار

1. Hofstede
2. Individualism
3. Collectivism
4. Liu, Chun
5. Affiliation
6. Superficial harmony
7. culture-specific

متفاوتی برای درک رفتار انسان ارائه می‌دهند. روزالدو^۱ (۱۹۸۰) دریافت که خشم برای قبیله ایلوگنات^۲، در فیلیپین معادل انرژی و شور است، نیرو و ویژگی مثبت است و باید به کودکان آموزش داده شود. بیان و درک خشم می‌تواند بیولوژیکی و جهانی باشد و هم‌زمان تحت‌تأثیر فرهنگ. فرهنگ‌ها به طرق مختلف، بخش جهانی و بیولوژیک خشم را اصلاح می‌کنند تا پاسخ مناسب فرهنگی که منجر به حفظ نظم اجتماعی می‌شود، پدید آورند و مانع از هرج‌ومرج اجتماعی شوند (ماتسوموتو و یو^۳، ۲۰۰۶). اسنوا^۴ (۲۰۱۱) به بررسی استعاره‌های مربوط به خشم، ترس و اندوه پرداخته و صدا را که تجربه‌ای جسمانی است، از قلمروهای مهم در بیان این سه حس معرفی کرده‌است.

روحی (۱۳۸۷) به بررسی استعاره‌های مبین هفت حس؛ عشق، نفرت، شادی، غم، نگرانی، ترس و خشم در منتخبی از داستان‌ها و رمان‌های فارسی پرداخته و نتیجه گرفته‌است خشم بیشترین استعاره‌ها را دارد. پیرزاد و مرادی (۲۰۱۴) به این نتیجه رسیده‌اند که علی‌رغم برخی تفاوت‌های کوچک در مفهوم‌سازی خشم در فارسی و انگلیسی، که تا حدودی به میزان قراردادی بودن^۵ بستگی دارد، استعاره‌های مفهومی مشابه زیادی برای بیان خشم به کار می‌رود. صراحی و عموزاده (۱۳۹۲) پس از گردآوری اصطلاحات مبین خشم در فارسی و انگلیسی و مقایسه آنها نتیجه گرفته‌اند که شباهت‌ها، عمدتاً ناشی از انگیزشی جهانی است که بیشتر به دلیل فعالیت‌ها و واکنش‌های فیزیولوژیکی مشابه و همچنین عقاید مشابه گویندگان این زبان‌ها درباره بدن خویش به وجود آمده‌است. تفاوت‌ها به زمینه‌های فرهنگی - عقیدتی، تفاوت در رمزگذاری اطلاعات و میزان شرح و بسط واژگانی مرتبط است. ساسانی و ملکیان (۱۳۹۳) نتیجه گرفته‌اند خرابی/ ویرانی، آتش/گرما، تغییر فیزیولوژیکی و رفتار حیوانی، رایج‌ترین قلمروهای مبدأ مفهوم‌سازی خشم در زبان فارسی هستند. مولودی و همکاران (۱۳۹۴) به بررسی مفهوم‌سازی استعاری قلمرو مقصد خشم در زبان فارسی براساس نظریه استعاره مفهومی پرداخته و مشخص کرده‌اند برخی قلمروهای مبدأ پرتکرار در انگلیسی و فارسی مشترک‌اند، دلیل تفاوت‌ها مشخصه‌های فرهنگی دو زبان است. حامدی شیروان و شریفی (۱۳۹۴) به بررسی استعاره‌های شناختی و مدل شناختی خشم و کینه در پنج داستان از

-
1. Rosaldo, M.
 2. Ilognot
 3. Yoo, S.H.
 4. Esenova, O.
 5. Conventionality

شاهنامه فردوسی پرداخته‌اند و نتیجه گرفته‌اند مفاهیم احساسی به صورت جسمی ظاهر می‌شوند و در مورد استعاره‌ها، تطابق بین استعاره و فیزیولوژی است نه مستقیماً بین معنای لفظی و فیزیولوژی. بنابراین استعاره‌های شناختی، صرفاً پروازهای تخیلی نیستند بلکه پایه در تجربیات جسمی دارند. در سایر زبان‌های ایرانی از جمله کردی و گیلکی چنین مطالعاتی انجام نشده است.

۳- مبانی نظری

۳-۱- استعاره مفهومی

نگاه سنتی استعاره را آرایه‌ای زبانی و منحصر به ادبیات در نظر می‌گرفت اما در رویکرد استعاره مفهومی لیکاف و جانسون استعاره از ویژگی‌های عملکرد ذهن در نظر گرفته می‌شود که به منظور درک مفهومی انتزاعی از طریق مفهومی تجربه‌پذیر صورت می‌پذیرد (گرادی، ۲۰۰۷: ۱۸۹). به گفته لیکاف و جانسون، سازوکار استعاره تداعی قراردادی بین قلمروهاست و آنچه آن را نه صرفاً زبانی بلکه مفهومی و شناختی می‌کند این است که برای استعاره در سطح قلمرو استعاری انگیزه لازم وجود دارد؛ به عبارت دیگر، نه تنها ما با اصطلاحات استعاری صحبت، بلکه با آنها فکر می‌کنیم. در این دیدگاه، عبارت‌های زبانی ماهیتاً استعاری، به سادگی منعکس کننده تداعی‌های مفهومی زیرساختی‌اند (روشن و اردبیلی، ۱۳۹۲: ۱۲۰). استعاره، صرفاً ابزاری زبانی برای بیان اندیشه نیست، بلکه راهی برای اندیشیدن درباره چیزهاست (لیکاف و جانسون، ۱۹۸۰).

۳-۱-۱- نگاشت^۲

نگاشت، اساسی‌ترین مسأله در نظریه استعاره مفهومی، از حوزه ریاضی گرفته شده است و به انطباق‌های استعاری میان مفاهیم مرتبط به هم اشاره دارد (افراشی و همکاران، ۱۳۹۴). فتوحی (۱۳۹۰: ۳۲۳) می‌گوید: فرایندهای استعاره‌پردازی دو خاستگاه دارد؛ نوع انگاریدن یا بینش گوینده، و تجربه زیستی وی. مثلاً فرایند استعاری ماشین‌انگاری رایج در فارسی روزمره متأثر از غلبه تکنولوژی بر ذهن و زندگی ماست. وقتی ماشین برتر از انسان ایستاد، استعاره «انسان، ماشین است» پدیدار شد. چنین انگاره‌ای، معمولاً تحت تأثیر محیط زندگی، ایدئولوژی و تجربه شخصی در ذهن فرد متمرکز می‌شود و مثال‌های زیر را شکل می‌دهد:

1. GRADY, J.E.
2. Mapping

- ترمز بریدن (خودرو) ← اختیار از دست دادن (انسان)
- جوش آوردن (خودرو) ← عصبانی شدن (انسان)

۳-۲- تحلیل الگوی استعاره (MPA)

در سه دهه اخیر، مطالعه استعاره از مهم‌ترین مطالعات زبان‌شناسی شناختی بوده‌است. تئوری مفهومی استعاره لیکاف و جانسون بین مفاهیم استعاره - یا استعاره‌های مفهومی^۱ - و عبارات استعاره^۲ تفاوت قائل می‌شود. استعاره‌های مفهومی نگاشت‌های عام ذهنی^۳ بین قلمرو مبدأ - معمولاً عینی - و قلمرو مقصد - معمولاً انتزاعی - هستند؛ درحالی‌که عبارات استعاره، اقلام زبانی مجزایی^۴ هستند که این نگاشت‌ها را معرفی می‌کنند (استفانوویچ، ۲۰۰۶). تئوری مفهومی استعاره از این جهت با رویکردهای پیشین متفاوت است که اساساً تئوری شناخت استعاره^۵ است و نه زبان استعاره. نگاشت‌های استعاره مانند «خشم آتش است» نمونه‌هایی از درک و تجربه یک چیز از طریق چیز دیگر است (لیکاف و جانسون، ۱۹۸۰: ۵)، بنابراین، اساساً پدیده‌هایی غیرزبانی‌اند؛ چیزی که استعاره را می‌سازد واژه یا عبارت خاصی نیست بلکه نگاشتی هستی‌شناختی^۶ بین قلمروهای مفهومی است (لیکاف، ۱۹۹۳: ۲۰۸). در نتیجه، مطالعات شناختی استعاره به جای تمرکز بر عبارات زبانی خاصی که نگاشت‌ها را نشان می‌دهند بر استخراج نگاشت‌های عام متمرکزند. از مشکلات مطالعه استعاره نحوه گردآوری استعاره‌هاست. معمولاً استعاره‌ها را با مطالعه درون‌نگرانه^۷ و گزینشی^۸ استخراج می‌کنند. از راه‌های اصلی دسترسی به پیکره‌ها، فرم واژگانی^۹ (زنجیره املائی^{۱۰}) است و از آنجاکه نگاشت‌های استعاره، معمولاً به فرم فرم واژگانی - یا اقلام زبانی - خاصی مرتبط نیستند، استخراج خودکار آنها چندان ساده نیست (استفانوویچ، ۲۰۰۶). به بیان ساده، در این روش، اقلام واژگانی مرتبط با قلمرو مقصد انتخاب و در پیکره مشخص می‌شوند. سپس تمامی عبارات استعاره که این واژه‌ها بخشی از آن هستند مشخص، و سپس نگاشت‌ها تعیین می‌گردند. در عمل استفاده از این روش چندان

1. Conceptual metaphors
2. Metaphorical expressions
3. General mental mapping
4. Individual linguistic items
5. Metaphorical cognition
6. Ontological mapping
7. Introspective
8. Eclectic
9. Word form
10. Orthographic string

ساده نیست، زیرا استعاره‌های مفهومی به اقلام واژگانی خاص گره نخورده‌اند، به‌ویژه که بیشتر این استعاره‌ها حاوی اقلام واژگانی قلمرو مقصد نیستند. درحقیقت، با دو نوع عبارت استعاری مواجهیم: استعاره‌های حاوی اقلام قلمرو مقصد، و استعاره‌های فاقد این اقلام.

برای روشن‌تر شدن موضوع به جمله «شعله‌های خشمش، پسرک را سوزاند» توجه کنید. در این مثال، با استعاره «خشم آتش است» مواجهیم که قلمرو مبدأ آتش و قلمرو مقصد خشم است. در جمله اقلام واژگانی مربوط به قلمرو مبدأ (شعله و سوزاندن) و واژه مربوط به قلمرو مقصد (خشم) وجود دارد. از این‌رو، تشخیص استعاره در این جمله و تعیین قلمروهای مبدأ و مقصد دشوار نیست. در جمله «کاش می‌دانست که چه‌اندازه گرفتارش شده‌ام»، استعاره «عشق دام است» وجود دارد اما واژه‌ای از قلمرو مقصد در آن دیده نمی‌شود، ضمن اینکه «گرفتار شدن» که مربوط به قلمرو مبدأ است لزوماً به «به دام افتادن» اشاره نمی‌کند و در بافت‌های متفاوت می‌تواند معانی دیگری نیز داشته باشد.

این حقیقت که عبارات استعاری حاوی واژگانی از قلمرو مبدأ و مقصد باشند، گاه برای تشخیص استعاره‌ها استفاده می‌شود، اما کمتر به این نکته توجه می‌شود که این عبارات، زیرمجموعه‌ای از عبارات استعاری هستند که استفانویبیچ آنها را «الگوهای استعاری»^۱ می‌نامد و تعریف می‌کند: الگوی استعاری عبارتی چندواژگانی از قلمرو مبدأ است که یک یا چند مورد از اقلام واژگانی قلمرو مقصد در آن گنجانده شده‌است. پس در جمله «شعله‌های خشمش، پسرک را سوزاند» الگوی استعاری وجود دارد اما در جمله «کاش می‌دانست که چه‌اندازه گرفتارش شده‌ام» وجود ندارد. الگوهای استعاری اساس مطالعات قلمرو مقصد محور^۲ند؛ می‌توان واژگان قلمرو مقصد را تعیین کرد و در پیکره یا داده‌های گردآوری شده جست‌وجو نمود و از این طریق به الگوهای استعاری دست یافت. به این روش تحلیل الگوی استعاری (MPA) می‌گویند. چند نکته در مورد MPA ضروری است:

- اگر واژه‌های قلمرو مقصد را به‌دقت انتخاب کنیم تعیین استعاره‌ها، نسبتاً ساده است. البته اگر عبارات استعاری فاقد الگوهای استعاری باشد تعیین دقیق قلمرو مقصد دشوار است، اما بافت می‌تواند به ما کمک کند.

- از مزایای MPA این است که نه‌تنها نگاشت‌های عام بین دو قلمرو، بلکه نگاشت‌های خاص را هم مشخص می‌کند:

1. Metaphorical patterns
2. Target-domain oriented

«فرصت نکرد از میوه این عشق بچشد».

نگاشت عام: عشق گیاه است. نگاشت خاص: عشق درخت است.

- الگوهای استعاری، درجات مختلفی از قراردادی بودن دارند. حتی گاه قلمرو مقصد بیش از قلمرو مبدأ استفاده می‌شود و در موارد قراردادی شده، درج اقلام واژگانی قلمرو مبدأ در الگوی استعاری، تقریباً غیرممکن است. استفانوویچ (۲۰۰۶) فعل elucidate را مثال زده که کاربرد استعاری داشته و در جملاتی مانند *Could you elucidate your remark?* به کار رفته‌است اما اکنون استفاده از آن با واژه‌های قلمرو مبدأ عجیب و حتی قبول‌نشدنی به نظر می‌رسد: *Sunlight elucidated the room*؟؟. مانند «تنویر افکار» در فارسی؛ تنویر آن قدر در کنار افکار (قلمرو مقصد) به کار رفته که آمدن آن در مفهوم اصلی عجیب به نظر می‌رسد: «جهت تنویر اتاق از لامپ استفاده کردند».

- ممکن است در یک الگوی استعاری با بیش از دو قلمرو، و در نتیجه بیش از یک استعاره مواجه شویم؛ «فیوزش پریده بود! سیم‌هاش اتصالی کرده بود.» در این مثال‌ها دو استعاره هم‌زمان استفاده شده‌است: «انسان ماشین (وسیله الکتریکی) است. خشم برق است.» انسان که به دستگاه الکتریکی مانند شده ممکن است در نتیجه یک حس آنی مانند خشم دچار اختلال شود. در اینجا نوسان خلقی، مانند نوسان برق در نظر گرفته شده، همان‌طور که دومی به وسیله برقی آسیب می‌زند و در آن اختلال ایجاد می‌کند، اولی نیز به فرد آسیب می‌زند و او را دچار اختلال عملکرد می‌سازد.

قلمرو مقصد ۱: خشم قلمرو مقصد ۲: انسان

قلمروهای مبدأ: برق / ماشین نگاشت‌های عام: خشم برق است. / انسان ماشین است.

الگوهای استعاری که هم‌زمان دو نگاشت را معرفی می‌کند نشان می‌دهد که نگاشت‌های استعاری قابل ترکیب‌اند.

- تحلیل الگوی استعاری معیار مقایسه را در مطالعات بین‌زبانی در اختیار ما قرار می‌دهد. از آنجا که MPA بر اقلام واژگانی مجزای قلمرو مقصد تمرکز می‌کند، در مطالعات بین‌زبانی می‌توان از معادل‌های این اقلام واژگانی استفاده کرد - مثل مقایسه *happiness & joy* در انگلیسی با *gluck & freude* آلمانی (نک. استفانوویچ، ۲۰۰۴). استفانوویچ (۲۰۰۶) معتقد است کفایت توصیفی^۱ MPA بیشتر است و نگاشت‌ها را به صورت جامع‌تر و سیستماتیک‌تر نشان می‌دهد.

1. Descriptive adequacy

به نظر او اگرچه وابستگی این روش به واژگان از دید برخی نقطه ضعف آن تلقی می‌شود اما در بدترین حالت از نظر توصیفی برابر با روش درون‌نگر است.

۳-۳- تفاوت‌های بین‌فرهنگی

کووچش (۲۰۰۵: ۶۸) به تفاوت‌های بین‌فرهنگی در استعاره می‌پردازد که سه نوع استعاره را بدید می‌آورد: استعاره‌های متجانس؛ استعاره‌های بدیل؛ استعاره‌های منحصر به فرد.

۳-۳-۱- استعاره‌های متجانس^۱

شواهدی وجود دارد که «فردِ خشمگین ظرفِ تحت‌فشار است»^۲ استعاره تقریباً جهانی است (کووچش ۲۰۰۰). این استعاره عام است، زیرا موارد خاصی چون نوع ظرف، گرم یا سرد بودن آن و تبعات انفجار ذکر نمی‌شود. اما هر فرهنگی موارد خاص خود را به این استعاره عام اضافه می‌کند و استعاره‌های خاص هر زبان شکل می‌گیرد. این نمونه‌ای از تفاوت‌های بین‌فرهنگی است. مثلاً نینگ یو^۳ (۱۹۹۸) با مطالعه استعاره ظروف تحت‌فشار در زبان چینی دریافت اگرچه در انگلیسی انرژی اضافه تخلیه‌شده بدن در هنگام خشم مایع و گرم است، در چینی به شکل گاز و از نظر حرارت خنثی است، اما می‌تواند به ظرف بدن فشار وارد کند که این مفهوم با فلسفه و طب چینی در ارتباط است (کووچش، ۲۰۰۸). تیلور و مبنسه^۴ (۱۹۹۸) دریافتند که بسیاری از استعاره‌های مفهومی در زبان زولو^۵ شبیه انگلیسی است. اما این زبان استعاره‌های خاص خود را دارد. مثلاً در زولو «خشم در قلب است»، در حالی که استعاره‌های مربوط به قلب در انگلیسی مختص محبت و عشق است. در زبان این باور هست که قلب، ظرفی با ظرفیت محدود است که وقتی پر شود فرد عصبانی می‌شود. علاوه بر خشم، مفاهیمی مانند صبر و تحمل نیز در قلب وجود دارند.

۳-۳-۲- استعاره‌های بدیل / جایگزین^۶

کووچش (۲۰۰۸) می‌گوید ممکن است برای مفهوم‌سازی حوزه مقصدی خاص، زبان‌ها از حوزه‌های مبدأ متفاوت استفاده کنند. لیکاف و جانسون (۱۹۸۰) یک نمونه از این حالت را ذکر

-
1. Congruent metaphors
 2. The angry person is a pressurized container
 3. Ning Yu
 4. Taylor & Mbese
 5. Zulu
 6. Alternative metaphors

کرده‌اند که دربارهٔ «حل^۱ مشکل» است و اشاره می‌شود که یک دانشجوی ایرانی در برکلی از شنیدن اینکه حوزهٔ مبدأ «راه حل مشکلات» با آنچه او در ذهن دارد متفاوت است، تا چه حد متعجب می‌شود. آمریکایی‌ها برای درک معنی استعاری «راه حل» به جدول فکر می‌کنند که تنها یک راه حل دارد، اما درک دانشجوی ایرانی از این برپایهٔ یک تصویر استعاری دیگر؛ «حل شیمیایی مواد»، شکل می‌گیرد. پس تصاویر و حوزه‌های مبدأ مختلف در دو زبان می‌توانند برای مفهوم‌سازی یک حوزهٔ مقصد به کار روند (کووچش، ۲۰۰۵: ۹۸).

کووس^۲ (۲۰۰۲) به بررسی استعاره‌های مربوط به زندگی در بین آمریکایی‌ها و مجارها پرداخت. اگرچه شباهت‌هایی بین استعاره‌های دو زبان وجود داشت اما اولویت‌بندی آنها متفاوت بود. برای مجارها «زندگی جنگ است» و برای آمریکایی‌ها «زندگی دارایی ارزشمند است» در جایگاه نخست قرار داشت. این دستاورد از این رو مهم است که القا می‌کند گاه تنوع بین فرهنگی تنها در نتیجهٔ ترجیح در انتخاب برخی استعاره‌های مفهومی است و نه مسأله وجود یا فقدان حوزهٔ مبدایی خاص (کووچش، ۲۰۰۵: ۸۵).

۳-۳-۳- استعاره‌های منحصربه‌فرد^۳

منظور استعاره‌هایی است که حوزهٔ مبدأ و مقصد منحصربه‌فردی داشته باشد. البته گفتن میزان رواج این الگو در زبان‌ها مشکل است ولی استعارهٔ انحصاری وجود دارد. مثل مفهوم‌سازی استعاری بردگانی که در نیمهٔ اول قرن نوزدهم از جنوب به شمال آمریکا فرار می‌کردند. بردگان این فرار را راه‌آهن زیرزمینی^۴ می‌نامیدند. راه‌آهن زیرزمینی حوزهٔ مبدأ و فرار بردگان حوزهٔ مقصد بود. در این استعاره حوزهٔ مبدأ و مقصد منحصربه‌فرد است زیرا در سایر نقاط ایالات متحده نیز بردگانی وجود داشتند اما آنها از جنوب به شمال نمی‌گریختند (کووچش، ۲۰۰۵: ۱۱۸).

۴- درک «خشم» و معادل‌های آن در زبان‌ها

لیکاف و کووچش (۱۹۸۷) الگویی فرهنگی - شناختی از درک خشم در انگلیسی ارائه دادند که براساس شواهد استعاره‌های خشم در انگلیسی آمریکایی بود. در کار آنها برای هر استعاره الگو

-
1. Solve
 2. Koves
 3. Unique metaphors
 4. Underground railroad

یا سناریویی وجود دارد که مراحل خشم را به ترتیب توضیح می‌دهد. مراحل مختلف خشمگین شدن (سناریوی خشم) بدین شرح است:

۱. حادثه آزاردهنده (فرد یا حادثه‌ای شخص را آزار می‌دهد و سبب عدم تعادل می‌شود)؛
 ۲. خشم (خشم به وجود می‌آید، به صورت فیزیولوژیک بروز می‌یابد و شخص دچار گرما، فشار، سرخی صورت و ... می‌شود)؛
 ۳. تلاش برای کنترل خشم؛
 ۴. از دست دادن کنترل (شدت خشم افزایش می‌یابد، خشم کنترل فرد را به دست می‌گیرد، فرد با رفتار یا تهاجم ممکن است باعث آسیب دیگران شود)؛
 ۵. جبران/ تلافی (فرد می‌کوشد رفتاری جبرانی نشان دهد. میزان تلافی و جبران برابر با میزان آزار است. فرد به تعادل می‌رسد، خشم کاهش می‌یابد و نهایتاً از بین می‌رود).
- لیکاف و کووچش همین الگو را برای گویشوران مجاری^۱ نیز آزمودند و به نتایج مشابهی رسیدند. کینگ^۲ (۱۹۸۹) برای خشم در زبان چینی دو الگو مشخص نموده‌است: ۱. حادثه آزاردهنده؛ ۲. خشم؛ ۳. تلاش برای کنترل خشم؛ ۴. بروز خشم؛ ۵. برقراری تعادل.
- وی الگویی دیگر نیز برای این زبان پیشنهاد می‌کند که مراحل اول تا سوم مشابه الگوی اول و مرحله چهارم و پنجم بدین شرح است:
۴. انتقال (نیروی خشم به بخش‌های مختلف بدن انتقال می‌یابد و فرد دچار عوارض جسمی مانند سردرد و معده‌درد و ... می‌شود)؛
 ۵. رویداد جبرانی (معمولاً رفتار دلسوزانه و ترحم‌آمیز او به خودش است. شدت این با شدت آزار برابری می‌کند، عوارض جسمانی خشم و در نتیجه خود خشم از بین می‌رود).
- ماتسوک^۳ (۱۹۹۵) دریافت که الگوی خشم در ژاپنی نیز تقریباً مشابه انگلیسی است، اما جزئیات بیشتری دارد. بیشترین جزئیات مربوط به کنترل خشم است. خشم ابتدا در hara سپس در mune و بعد در atama ظاهر می‌شود. hara شکم یا معده است و نقش ظرف را ایفا می‌کند که گاه به صورت مجازی به جای مظروف یعنی خود آن حس نیز به کار می‌رود. mune سینه و atama سر است. اگر خشم به سر برسد، فرد نمی‌تواند آن را کنترل کند.

1. Hungarian

2. King, B.

3. Matsuki, K.

همه این الگوها شباهت و رابطه علی و معلولی دارند. آنها به فردی که به او فشار وارد می‌کند نیرو^۱ به وجود می‌آورد و همراه با تغییرات فیزیولوژیک است. مرحله اول، علی^۲ است و در نتیجه آن بروز/ بیان^۳ حس خشم تجلی می‌یابد. در تمام این فرهنگ‌ها مرحله کنترل نیز وجود دارد که به دو بخش؛ تلاش برای کنترل خشم، و از دست دادن کنترل تقسیم می‌شود. مدل در تمام این فرهنگ‌ها بدین شکل است:

دلیل ← به وجود آمدن^۴ خشم (نیرو) ← تلاش برای کنترل ← از دست دادن کنترل ← بروز (بیان) خشم

از آنجاکه مراحل کنترل و بروز به هم مرتبط و در واقع، مراحل کنترلی برای کنترل بروز و بیان هستند، می‌توان آنها را در هم ادغام نمود و به طرحی ساده رسید:

دلیل ← به وجود آمدن نیرو ← بیان

این طرح ساده همان ساختار بنیادینی است که فرهنگ‌های انگلیسی، مجاری، ژاپنی و چینی در درک قومی‌شان^۵ از خشم به کار می‌برند (کووچش، ۲۰۰۰). حال این سؤال مطرح می‌شود که چرا این زبان‌ها ساختار بنیادین مشابه در درک این حس دارند. کووچش (همان) سه دلیل آورده است: شباهت کاملاً تصادفی است؛ ساختار بنیادین ابتدا در جایی شکل گرفته و سپس به فرهنگ‌ها انتقال یافته است؛ ساختار بنیادین محصول مفهوم‌سازی انسان است و عمیقاً تحت تأثیر برخی ویژگی‌های همگانی جسم انسان. به نظر او دلیل شباهت وجود استعاره‌های مرکزی^۶ است که مفاهیم (درک قومی) را شکل می‌دهد. او استعاره ظرف^۷ را برای بیان خشم مطرح می‌کند که در این زبان‌ها مشترک است و بدن به مثابه ظرف و خشم به عنوان ماده (مایع یا گاز) درون آن در نظر گرفته می‌شود.

۵- تجزیه و تحلیل داده‌ها

۵-۱- استعاره‌های مفهومی خشم در زبان فارسی

الف) خشم رفتار حیوانی است.

(۱) پاچه می‌گیره.

(۲) هار شده.

(۳) اخلاش سگیه/ سگ شده.

1. Force
2. Casual aspect
3. Expressive aspect
4. Existence
5. Folk understanding
6. Central metaphors
7. Container metaphor

- (ب) خشم آتش / گرما است.
 (۴) جوش آورده.
 (۵) دود از کلهش بلند شد.
 (۶) گُر گرفته.
 (پ) خشم مانع است.
 (۷) خون جلوی چشماشو گرفته.
 (۸) کارد می‌زدی خونش در نمی‌اومد.
 (ت) خشم خرابی / ویرانی است.
 (۹) اعصابم خرده.
 (۱۰) اعصابم خرابه/ داغونه.
 (ث) خشم نیرویی ماورایی / شیطانی است.
 (۱۱) جنی شده.
 (۱۲) سوار خر شیطونه.
 (ج) خشم بی‌ایمانی است.
 (۱۳) کفرش دراومده. (۱۴) کفری شده.
 (چ) خشم برق است.
 (۱۵) فیوزش پریده.
 (۱۶) سیماش اتصالی کرده.
 (ح) خشم وسیله نقلیه است.
 (۱۷) ترمز بریده.
 (۱۸) آب‌وروغن قاطی کرده.
 (خ) خشم آلودگی/ نجاست است.
 (۱۹) خون خودتو کثیف نکن.
 (۲۰) گند زده به اعصابم.
 (د) خشم جنگ است.
 (۲۱) با همه سر جنگ داره.
 (۲۲) خوددرگیری داره.
 (ذ) خشم ماده درون ظرف است.
 (۲۳) خون به جگر/ دل کسی کردن
 (۲۴) چشماش کاسه خون شد.
 (۲۵) از عصبانیت داره منفجر می‌شه.
 (ر) خشم بیماری/ جنون است.
 (۲۶) زده به سرش.
 (۲۷) عقل از سرش پریده.
 (ز) خشم ماده خوراکی بدمزه است.
 (۲۸) ترش کرده. (۲۹) اوقاتش تلخ شد. (۳۰) با این اخلاق زهرماریش چیکار کنم.

در نمونه‌ها می‌بینیم که زبان فارسی برای بیان قلمرو مقصد خشم، از قلمروهای مبدأ متعددی استفاده می‌نماید. برخی از این قلمروها مانند «خشم رفتار حیوانی / آتش یا گرما/ ماده درون ظرف است» استعاره‌های زیادی به‌وجود آورده‌اند اما برخی چندان زایا نبوده‌اند مانند «خشم بی‌ایمانی / وسیله نقلیه است».

در استعاره «خشم رفتار حیوانی است»، حیوان وحشی قلمرو مبدأ است و ویژگی‌های آن چون حمله کردن، کنترل نشدن، آسیب‌رسانی و ... بر قلمرو مقصد - خشم - فراق‌کن شده‌است. گرچه ما «حیوان وحشی» را قلمرو مبدأ برگزیده‌ایم، اما در اکثر مثال‌ها از «سگ» به‌عنوان قلمرو مبدأ استفاده شده‌است، شاید به دلیل آشنایی بیشتر با این حیوان. ممکن است از حیواناتی مانند گرگ و شیر نیز به‌عنوان قلمروهای مبدأ در بیان خشم استفاده شود که گرگ حریص بودن و اهل انتقام و تلافی بودن و شیر شجاعت را به ذهن می‌آورد، مانند:

۱. حالا اون گرگ زخمی‌ای شده که آماده حمله است.

۲. شیری شده بود که می‌گرید.

بدین ترتیب می‌توان این نگاشته‌ها را برای خشم در نظر گرفت:

- آزار دادن حیوان ← دلیل خشم

- حیوان وحشی ← خشم / فرد عصبانی

- درندگی / رفتار حیوانی ← عصبانیت

در استعاره پُر کاربرد دیگر؛ «خشم آتش است»، شاید «آتش» بهترین گزینه برای قلمرو مبدأ در بیان خشم باشد. سوزاندگی و ویرانگری آتش، به بهترین شکل ویرانگری خشم را بیان می‌کند. عواقب خشم مانند آتش‌سوزی است. تولد آتش با جرقه‌ای است، همان‌طور که دلیلی برای خشم است. هیزم یا سوختی آتش را شعله‌ور می‌کند، هر کلام، اتفاق یا رفتار آزاردهنده‌ای می‌تواند موجب خشمگین‌تر شدن فرد گردد. آتش «تر و خشک را با هم می‌سوزند»، هیچ‌کس از عواقب خشم فرد عصبانی در امان نیست. آتش ممکن است خون فرد را به جوش آورد، در قالب گدازه‌های آتشفشانی متجلی شود، و فرد تنوره بکشد، ممکن است آتش کوره‌ای شود که خشمگین در آن بوده و اکنون «از کوره دررفته‌است». اکثر ویژگی‌های آتش قابل نگاشت بر ویژگی‌های قلمرو مقصد، یعنی خشم است:

جرقه ← دلیل خشم

هیزم / سوخت ← گفتار یا رفتار آزاردهنده

آتش ← بروز خشم

خشم می‌تواند ماده‌ای باشد که در ظرف وجود افراد ریخته می‌شود. مظروف بودن برای عینیت بخشیدن به اکثر احساسات استفاده می‌شود. خشم نیز می‌تواند مایعی باشد که جرقه‌جرعه در ظرف وجودی افراد ریخته می‌شود و اگر وجود فرد لبریز از خشم شود، واکنش

او را سبب می‌شود. وقتی خشم را مظلوف در نظر می‌گیریم، برای آن کمیت قائل شده‌ایم. هرگاه میزان خشم فزونی یابد، فرد فشاری درونی احساس می‌کند و نهایتاً ممکن است از خشم منفجر شود! از این‌رو، این ظرف مانند زودپزی است که فشار و گرمای درون آن می‌تواند موجب ترکیدن شود. پس این نگاشت‌های در این استعاره وجود دارند:

- ظرف ← وجود فرد
- مظلوف ← خشم
- لبریز شدن مایع ← بروز خشم
- افزایش حجم ماده (گاز) درون ظرف ← انفجار (بروز خشم)

«خشم ماده خوراکی بدمزه است» استعاره پُرکاربرد دیگری است. مزه‌ها از قابل‌درک‌ترین مفاهیم‌اند، به‌همین دلیل احساسات مثبت را با طعم‌های مطبوع و احساسات منفی را با مزه‌های نامطلوب بیان می‌کنند؛ تلخی/ ترشی ← خشم.

در جملاتی مانند «فیوزش پریده!» یا «نرو جلو برقیش می‌گیرد!» عصبانیت را با «برق» قابل‌درک می‌سازیم. برق در اینجا قلمرو مبدأ است، که تنها ویژگی‌های منفی آن بر قلمرو مقصد نگاشته شده‌است و از آثار مثبت آن مثل نور و روشنایی، سخنی نیست.

- برق ← خشم / فرد خشمگین

از آنجاکه در هنگام خشم، کنترل از دست می‌رود به نظر می‌رسد بخش فرماندهی جسم از کار افتاده‌است! اگر مغز را بخش کنترلی جسم بدانیم - که چنین نیز هست - طبیعاً این بخش برای کار کردن، نیازمند انرژی یا نیرویی است. اگر این نیرو را مانند الکتریسیته در نظر بگیریم، وقتی «فیوز فرد بپرد»، بخش تأمین انرژی از کار می‌افتد و کنترل دچار اختلال می‌شود و ممکن است فرد دست به هر کاری بزند.

از قلمروهای دیگری نیز برای بیان خشم استفاده می‌شود که زایایی کمتری دارند و شاید تمام ویژگی‌های قلمروها قابل نگاشت بر قلمرو مقصد خشم نباشد.

۵-۲- استعاره‌های مفهومی خشم در زبان کردی

الف) خشم رفتار حیوانی است.

31) wæk sæg te bə benj (مثل سگ به آدم حمله می‌کند) انسان برای می‌آید سگ مانند

ب) خشم آتش/ گرما/ آفتاب است.

32) dukæli le hælæse (دود ازش بلند می‌شود) بلندی‌شود از دود- او

- پ) خشم مانع است.
 33) xun bæɾ tʃawi gerdegæ (خون جلوی چشمانش را گرفته است) گرفته است چشمش جلوی خون
 ت) خشم خرابی/ ویرانی است.
 34) ?æsawi xerawæ (اعصابش خراب است) خراب است اعصابش
 ث) خشم آلودگی/ نجاست است.
 35) xun xət kæsif/ tʃæpæl mækæ (خون خودت رو کثیف نکن) نکن کثیف خودت خون
 ج) خشم جنگ است.
 36) bæ ʃɒn ʃæɾ/ dəwa ægæri (دنبال شر/ دعوا می‌گردد) می‌گردد شر دنبال به
 چ) خشم بیماری/ جنون است.
 37) fejt bugæ (دیوانه شده است) شده است دیوانه
 ح) خشم تیرگی/ سیاهی است.
 38) bæɾ tʃawi ræf bugæ (جلوی چشمش سیاه شده است) شده است سیاه چشمش جلوی
 خ) خشم ماده خوراکی بدمزه است.
 39) tɒɾʃɑŋgiæ (رو ترش کرده) ترش کرده است

در کردی چهار استعاره پرکاربرد عبارت‌اند از «خشم رفتار حیوانی/ جنگ/ بیماری یا جنون/ ماده خوراکی بدمزه است». ویژگی قلمروها و نگاشت‌ها مانند فارسی است. در تنها مثال کردی که در فارسی نیست؛ «خشم تیرگی/ سیاهی است» عصبانی جلوی چشمش سیاه شده و چیزی نمی‌بیند.

۵-۳- استعاره‌های مفهومی خشم در زبان گیلکی

- الف) خشم رفتار حیوانی است.
 40) ruje sægef weresti (روی سگش بلند شد/ بالا اومد) بلند شد سگش روی
 ب) خشم آتش/ گرما/ آفتاب است.
 41) ine kæle dag bude (سرش داغ شده) شده است داغ سر
 42) æz æsæbanijæt tæmame ine sæɾɒ kæle butuse (از عصبانیت صورتش آفتاب سوخته شده) سوخته سروکله او تمام عصبانیت از
 پ) خشم مانع است.
 43) xun une tʃɛfm dʒɒɒ bæjte (خون جلوی چشمانش را گرفته) گرفته جلو چشم او خون
 ت) خشم خرابی/ ویرانی است.
 44) ?æsabef ʃiʃe xɒɾde hise (اعصابش [مثل] شیشه خرد شده) هست خرده شیشه اعصابش
 ث) خشم نیرویی ماورایی/ شیطانی است.

- 45) fejtun ine fune sær nefite (شیطان روی شانه‌اش نشسته است) نشسته سر شانه او شیطان
(ج) خشم بی‌ایمانی است.
- 46) bærzæx a buj (برزخ شد) شد برزخ
(چ) خشم برق است.
- 47) fijuzef bæpæræse (فیوزش پریده) پریده است فیوزش
(ح) خشم فراموشی است.
- 48) hæmæ bæni dare sær (همه چیز را گذاشته بالای درخت / همه چیز را گذاشته کنار) روی درخت گذاشت همه
(خ) خشم مرگ است.
- 49) ezrail ine bæjte (عزرائیل او را گرفته است) گرفته او عزرائیل
(د) خشم دارایی است.
- 50) æsab nædæne (اعصاب نداره) ندارد اعصاب
(ذ) خشم جنگ است.
- 51) fær dōnbal gærdæne (دنبال شر می‌گردد) می‌گردد دنبال شر

دو استعاره «خشم رفتار حیوانی است» و «خشم آتش / گرم است» در گیلکی همانند فارسی وجود دارد، اما در گیلکی استعاره «خشم آفتاب است» نیز دیده می‌شود؛ عصبانی سرخ‌شده از شدت خشم به آفتاب سوخته مانند شده است. دو استعاره «خشم مرگ است» و «خشم فراموشی است» نیز خاص این زبان است. در اولی خشمگین عزرائیل فرض شده است! و در دومی چیزی به یاد نمی‌آورد و هیچ‌کس را نمی‌شناسد. «خشم نیرویی شیطانی است»، در فارسی و گیلکی هست اما در فارسی «عصبانی سوار بر خر شیطان می‌شود» و در گیلکی «شیطان بر شانه عصبانی می‌نشیند»؛ در فارسی خشمگین سوار حیوانی است که او را به هر سو می‌برد و در گیلکی شیطان سوار خشمگین است و او را به هر سو می‌برد.

در کردی و گیلکی مثال‌هایی بود که عیناً ترجمه استعاره‌های خشم در فارسی بود. این استعاره‌ها را نیاوردیم. در همه استعاره‌های گردآوری شده سه زبان، خشم حسی نامطلوب است و خشمگینان حیوانی وحشی، مجنون یا قوه تفکر از دست داده‌اند. این استعاره‌ها به نحوی افراد را از خشم برحذر می‌دارد. استرنز^۱ (۱۹۹۴) در بررسی احساسات دوران ویکتورین نوشته زنان فارغ از خشم بودند و بروز خشم برای مردان نیز در خانه مجاز نبود و فقط مردان تشویق می‌شدند که در محیط کار یا عرصه سیاست برای حفظ حس رقابت‌جویی و موفقیت از آن

1. Stearns, PN.

بهره ببرند. پس از بالارفتن آمار جرم و جنایت و رفتارهای تهاجمی در جوانان، به‌ویژه پس از جنگ جهانی و آثار مخرب نازیسم، خشم به حسی منفی برای همگان تبدیل شد. در این زمان استعاره «زودپز آماده انفجار»^۱ که کاملاً مکانیکی بود، پدید آمد که خشم را پدیده‌ای کاملاً جدا و مستقل از فرد معقول در نظر می‌گرفت؛ در نتیجه خشمگین بسیار خطرناک در نظر گرفته می‌شد. فرایند جداسازی احساسات از فرد و جسم - یعنی مکانیکی ساختن خشم^۲ - که در قرن هجدهم آغاز شد، اکنون کامل شده است (کووچش، ۲۰۰۰). می‌توان ریشه منفی بودن خشم را در سه زبان بررسی شده تعالیم مذهبی دانست. صراحی و عموزاده (۱۳۹۲) نوشته‌اند: در قرآن و احادیث به‌طور مؤکد به فروبردن خشم توصیه شده است. به همین دلیل فارسی‌زبانان، برای فروبردن خشم از لا اله الا الله، استغفرالله، لعنت بر شیطان و یا صلوات بفرست استفاده می‌کنند. در مذهب خشم ناپسند است و خشمگین شدن تعدی از اصول دینی: «وقتی عصبانی می‌شه دیگه خدا و پیغمبر رو نمی‌شناسه!».

در استعاره‌های مشترک فارسی، کردی و گیلکی؛ «خشم گرما/ آتش/ رفتار حیوانی است»، این الگوی مشترک دیده می‌شود: دلیل ← به‌وجود آمدن نیرو ← بیان

اما این الگو قابل تعمیم به استعاره‌های خاص هر سه زبان نیست. مثلاً استعاره «خشم تیرگی/ سیاهی است» در کردی، یا «خشم مرگ است» و «خشم فراموشی است» در گیلکی با این الگو قابل توصیف نیستند. از این رو، می‌توان گفت علی‌رغم شباهت‌های بیان استعاری در زبان‌های مختلف، بخشی از این استعاره‌ها فرهنگ‌ویژه‌اند. اگر بخواهیم براساس تفاوت‌های بین فرهنگی کووچش به بررسی این استعاره‌ها بپردازیم، باید اشاره کنیم که استعاره‌های متجانس بیشترین درصد را دارند و هر سه زبان از استعاره‌هایی مانند «خشم رفتار حیوانی/ خرابی است» در سطح عام استفاده نموده‌اند. استعاره «خشم آفتاب است» در گیلکی استعاره عام «خشم گرم است» را انتخاب نموده و سپس به جای آتش در استعاره‌های فارسی و کردی، آفتاب را انتخاب کرده و خشمگین را به آفتاب سوخته مانند کرده است. این مثال، نمونه خوبی برای توضیح استعاره‌های متجانس است. اما استعاره‌های «خشم فراموشی/ مرگ است» در گیلکی و «خشم تیرگی/ سیاهی است» در کردی، استعاره‌های بدیل‌اند و خاص این دو زبان. در این سه زبان استعاره منحصر به فرد باشد یافت نشد.

1. Pressure cooker waiting to explode
2. Mechanization of anger

جدول مقایسه نگاشت‌های خشم در سه زبان فارسی، کردی و گیلکی

گیلکی	کردی	فارسی	نگاشت‌های خشم	
*	*	*	خشم رفتار حیوانی است.	۱
	*	*	خشم آتش / گرما است.	۲
*	*	*	خشم مانع است.	۳
*	*	*	خشم خرابی / ویرانی است.	۴
*		*	خشم نیروی ماورایی / شیطانی است.	۵
*		*	خشم بی‌ایمانی است.	۶
*		*	خشم برق است.	۷
		*	خشم وسیله نقلیه است.	۸
	*	*	خشم آلودگی / نجاست است.	۹
*	*	*	خشم جنگ است.	۱۰
		*	خشم ماده درون ظرف است.	۱۱
	*	*	خشم بیماری / جنون است.	۱۲
	*	*	خشم ماده خوراکی بدمزه است.	۱۳
	*		خشم تیرگی / سیاهی است.	۱۴
*			خشم آفتاب است.	۱۵
*			خشم فراموشی است.	۱۶
*			خشم مرگ است.	۱۷

۶- نتیجه‌گیری

فرض اولیه ما این بود که تفاوت فاحشی در بیان استعاره‌های مفهوم خشم به‌عنوان رفتار شناختی جهانی، در سه بستر زبانی - فرهنگی سه زبان فارسی، کردی و گیلکی وجود داشته باشد، زیرا این سه اگرچه خانواده زبانی مشترک دارند اما در بستر جغرافیایی، تاریخی و فرهنگی متفاوتی نضج یافته‌اند. به نظر می‌رسد توضیح کووچش درمورد شباهت‌های استعاره‌های زبان‌ها درست باشد، زیرا او ساختار بنیادین هر استعاره را محصول مفهوم‌سازی انسان می‌داند که عمیقاً تحت تأثیر برخی ویژگی‌های همگانی جسم انسان است. او توضیح می‌دهد دلیل شباهت‌های استعاره‌ای، وجود استعاره‌های مرکزی است که مفاهیم را شکل می‌دهند. اگرچه در مورد سه زبان این تحقیق، نیای مشترک و تأثیرپذیری از زبان معیار می‌تواند دلیل دیگر شباهت‌های استعاره‌ای موجود باشد، گاه قلمرو مبدأ یکسانی انتخاب شده اما استعاره‌های متفاوتی در این زبان‌ها ساخته شده‌است، مانند «خشم گرما / آتش است» که در هر سه زبان وجود دارد اما

فارسی و کردی «آتش» و گیلکی «آفتاب» را منبع گرما و حرارت ناشی از خشم و عوارض آن انتخاب نموده‌اند. برخی استعاره‌ها منحصر به زبان خاص‌اند مانند «خشم تیرگی / سیاهی است» در کردی، یا «خشم مرگ است» و «خشم فراموشی است» در گیلکی، که در آنها قلمرو مبدأ متفاوتی برای بیان خشم استفاده شده‌است. پس علی‌رغم شباهت‌های بیان استعاری برخی از استعاره‌ها فرهنگ‌ویژه‌اند.

ماتسوموتو، کلتنر و اُسولیوان (۲۰۱۰) بر این باورند که احساساتی مانند خشم اساس زیستی و ریشه در تاریخ تکاملی ما دارند اما با فرهنگ در تعامل‌اند. اما به نظر ما نمی‌توان با قطعیت گفت که استعاره‌ها و درک آنها صددرصد ریشه‌زیستی دارد و یا صرفاً با شناخت و محیط فراگرفته می‌شود. طبعاً شباهت بین استعاره‌های احساس - مشخصاً خشم - ریشه‌های زیستی - شناختی دارد و تفاوت‌های موجود، نقش هر فرهنگ / زبان و انتظارات آن از اعضای خود را پُررنگ‌تر می‌نماید. در زبان‌های بررسی‌شده، که ریشه‌یکسان دارند، تفاوت‌های فاحشی دیده نمی‌شود اما گاه در عین شباهت بین قلمروهای مبدأ انتخابی، تفاوت‌هایی دیده می‌شود که نگاه ما را به فرهنگ معطوف می‌دارد. نگاه فرهنگی مشترک در هر سه زبان، خشم را حسی مذموم و نابخردانه، و خشمگین را اختیار از کف‌داده می‌داند. استعاره‌های این زبان‌ها مانند زبان‌های چینی و ژاپنی پنهان نمودن خشم را خردمندانه و راه حفظ روابط فردی می‌دانند و برخلاف فرهنگ آمریکایی افراد ترغیب به تخلیه خشم نمی‌شوند. می‌توان ریشه این را در تعالیم مذهبی جست‌وجو کرد.

از فرضیه‌های این پژوهش این بود که شاهد نقش پُررنگ اقلیم در شکل‌گیری استعاره‌ها باشیم اما چنین نشد. این می‌تواند به دلیل قرابت این زبان‌ها باشد. نیز استعاره «خشم تاریکی است» که در پژوهش حامدی شیروان و شریفی (۱۳۹۴) آمده در داده‌های پژوهش حاضر مشاهده نشد. فارسی نسبت به کردی و گیلکی تنوع استعاری بیشتری در بیان خشم دارد شاید به دلیل گستردگی فارسی در طول اعصار و قلمرو گویشی وسیع آن در کنار معیار بودن این زبان و نیز غنای استعاری آن با افزوده شدن داده‌های زبان‌های دیگر. اما این مستلزم پژوهش‌های بیشتر است. در پژوهش ساسانی و ملکیان (۱۳۹۳) شاهد تنوع استعاری بیشتری در بیان مفهوم خشم هستیم مانند «خشم ماده مخدر / آلت تناسلی است» که در یافته‌های پژوهش حاضر دیده نمی‌شود. به نظر می‌رسد گویشورانی با سن، جنس و طبقه اجتماعی خاص از این استعاره‌ها استفاده کنند.

منابع

- ارانسکی، ی. ۱۳۷۸. *زبان‌های ایرانی*. ترجمه ع صادقی. تهران: سخن.
- اشمیت، ر. ۱۳۸۲. *راهنمای زبان‌های ایرانی*، جلد دوم: *زبان‌های ایرانی نو*. ترجمه زیر نظر ح رضایی باغبیدی، تهران: ققنوس.
- افراشی، آ. عاصی، م. جولایی، ک. ۱۳۹۴. «استعاره‌های مفهومی در زبان فارسی؛ تحلیلی شناختی و پیکره‌مدار». *زبان‌شناخت*، ۶ (۲): ۳۹-۶۱.
- حامدی شیروان، ز. شریفی، ش. ۱۳۹۴. «بررسی استعاره‌های شناختی و مدل شناختی خشم و کینه در پنج داستان از شاهنامه فردوسی». *مجموعه مقاله‌های همایش مخاطب‌شناسی شاهنامه و شعر حماسی فارسی*. به‌کوشش ف قائمی: ۱۰۹-۱۳۳.
- ربانی خوراسگانی، ع. و کیانپور، م. ۱۳۸۸. «جامعه‌شناسی احساسات». *جامعه‌شناسی کاربردی*، ۲۰ (۲): ۳۵-۶۴.
- راسخ مهند، م. ۱۳۸۶. «اصول و مفاهیم بنیادی زبان‌شناسی شناختی». *بخارا* (۶۳): ۱۹۱-۱۷۲.
- _____ ۱۳۹۰. *درآمدی بر زبان‌شناسی شناختی: نظریه‌ها و مفاهیم*. تهران: سمت.
- روحی، م. ۱۳۸۷. *بررسی استعاره احساسات در زبان فارسی*، پایان‌نامه کارشناسی ارشد زبان‌شناسی همگانی، راهنمایی راسخ مهند، دانشگاه بوعلی سینا: همدان.
- روشن، ب. و اردبیلی، ل. ۱۳۹۲. *مقدمه‌ای بر معناشناسی شناختی*. تهران: نشر علم.
- ساسانی، ف. و ملکیان، م. ۱۳۹۳. «مفهوم‌سازی خشم در زبان فارسی». *پژوهش‌های زبان‌شناسی*، ۶ (۱۱): ۳۷-۵۶.
- شریفیان، ف. ۱۳۹۱. *مقدمه‌ای بر زبان‌شناسی فرهنگی*. ترجمه ل اردبیلی، تهران: نویسه.
- صراحی، م. و عموزاده، م. ۱۳۹۲. «بررسی مقایسه‌ای استعاره‌های خشم در زبان فارسی و انگلیسی». *پژوهش‌های زبان‌شناسی تطبیقی*، ۳ (۶): ۶۰-۳۹.
- صفوی، ک. ۱۳۹۲. *معنی‌شناسی کاربردی*. تهران: همشهری.
- مولودی، م. کریمی‌دوستان، غ. بی‌جن‌خان، م. ۱۳۹۴. «کارست رویکرد پیکره‌بنیاد تحلیل الگوی استعاری در زبان فارسی: مطالعه حوزه مقصد خشم». *پژوهش‌های زبانی*، ۶ (۱): ۹۹-۱۱۸.
- یارشاطر، ا. ۱۳۳۷. «زبان‌ها و لهجه‌های ایرانی» در *مقدمه لغت‌نامه دهخدا*. تهران: دانشگاه تهران.
- فتوحی رودمعجنی، م. ۱۳۹۰. *سبک‌شناسی: نظریه‌ها، رویکردها و روش‌ها*. تهران: سخن.
- Croft, W. and D. Alan Cruse 2004. *Cognitive Linguistics*, Cambridge: Cambridge University Press.
- Darwin, C. 1872/1998. *The Expression of Emotion in Man and Animals*, London.
- Esenova, O. 2011. *Metaphorical Conceptualization of Anger, Fear & Sadness in English*, Summery of PhD Thesis, Linguistic Doctoral School, Budapest.

- GRADY, J. 2007. Metaphor. In: Oxford handbook of cognitive linguistics, ed. By D. Geeraerts and H. Cuyckens, Oxford University Press.
- Harris, P.L, G. R. Guz, M. S. Lipian, & Z. Man Shu. 1985. Insight into the Time-course of Emotion among Western and Chinese Children. *Child Development*, 56, 972-988.
- Hofsrede, G.H. 2001. *Cultural Consequences: Comparing Values, Behaviors, Institutions and Organizations across Nations* (2nd edition). Thousand Oaks, CA: Sage Publications.
- King, B. 1989. *The Conceptual Structure of Emotional Experience in Chinese*, Ph.D. thesis, Ohio state University.
- Koveceses, Z. 2000. The Concept of Anger: Universal or Culture Specific, *Psychopathology*, Vol. 33, No. 4, 159-170.
- _____ 2005. *Metaphor in Culture*, New York and Cambridge: Cambridge University Press.
- _____ 2008. The conceptual Structure of Happiness. In Tissari, H. Pessi, A. and Salmela, M. (Eds), *Happiness: Cognition, Experience, Language* (pp. 131-143). Budapest: Eotvos Lorand University.
- _____ 2010. *Metaphor: A Practical Introduction*, second edition, Oxford University Press.
- KOVES, N. (2002). Hungarian & American dream works of life. Term paper, Department of American Studies, Eotvos Lorand University, Budapest.
- Lakoff, G. 1987. *Women, Fire, and Dangerous Things: What Categories Reveal about the Mind*, University of Chicago: Chicago Press.
- _____ 1993. The Contemporary Theory of Metaphor. In A. Ortony (Ed), *Metaphor and Thought* (pp. 202-251). Cambridge: Cambridge University Press.
- Lakoff, G. & M. Johnson. 1980. *Metaphors We Live By*, University of Chicago Press, Chicago.
- Lakoff, G. & Z. Koveceses. 1987. The Cognitive Model of Anger Inherent in American English, In D. Holland & N. Quinn (Eds.), *Cultural Models in Language and Thought*, 195-221, Cambridge: Cambridge University Press.
- Lee, D. 2001. *Cognitive Linguistics, An Introduction*, Oxford University Press.
- Liu, Ch. 2014. Chinese, why don't you show your anger? A comparative study between Chinese and Americans in expressing anger. *International journal of social science and humanity*, Vol. 4, No. 3, May 2014.
- Lutz, C. 1982. The Domain of Emotion Words on Ifaluk, *American Ethnologist* 9:113-128.
- _____ 1988. *Unnatural Emotions: Everyday Sentiments on a Micronesian atoll & Their Challenge to Western Theory*, Chicago: University of Chicago Press.

- Matsuki, K. 1995. Metaphors of Anger in Japanese, in John R. Taylor and Robert E. MacLaury, eds, *Language & the Cognitive construal of the world*, 137-151, Berlin: Mouton de Gruyter.
- Matsumoto, D. 2001. Culture and Emotion. In D. Matsumoto (Ed), *The Handbook of Culture and Psychology*, pp 171-194. New York: Oxford University Press.
- Matsumoto, D. P. Ekman, J. Witte, and R. Pargas. 2006. Anger, angrier, angriest: Can you tell? (publication :[http:// magma.nationalgeographic.com/ngm/survey](http://magma.nationalgeographic.com/ngm/survey))
- Matsumoto, D. S. H. Yoo. 2006. Toward a New Generation of Cross-cultural Research, *Perspectives on Psychological Science*, 1(3), 234-250.
- Matsumoto, D. and L. Juang. 2007. *Culture and Psychology* (4th ed.), Belmont, CA: Wadsworth.
- Matsumoto, D. D. Keltner, and M, O'Sullivan. 2007. Culture and Emotion, <http://www.davidmatsumoto.com/>
- Matsumoto, D. H. Y. Seung, Ch. Joanne. 2010. The expression of anger across cultures, (chapter to appear in Potegal, M., Stemmler, G., and Spielberger, C. *Handbook of anger*. New York: Springer.
- Pirzad Mashak, SH. & M. R. Moradi .2014. Anger Conceptualization in Persian and English, *International Journal on Studies in English Language and Literature (IJSELL)* Volume 2, Issue 11, November 2014, PP 105-111.
- Rosaldo, M. 1980. *Knowledge and Passion*. Cambridge: Cambridge University Press.
- Sorce, J. F, J. J. Emde, and M. D. Klinnert. 1985. Maternal Emotional Signaling: Its Effects on Visual Cliff Behavior of 1-year-olds. *Developmental Psychology*, 21, 195-200.
- Stearns, PN. 1994. *American cool. Constructinga twentieth- century emotional style*. New York, New York University Press.
- Stefanowitsch, A. 2004. Happiness in English & German: A metaphorical-pattern analysis. In: Michel Achard and Suzanne Kemmer (eds.), *Language, Culture, and Mind*, 134-149. Stanford: CSLI.
- _____ 2006. Words and their metaphors: A corpus-based approach. In A. Stefanowitsch & S.Th. Gries (Eds.), *corpus-based approaches to metaphor and metonymy* (pp. 63-103). Berlin & New York: Mouton de Gruyter.
- Sweetser, E. 1990. *From Etymology to Pragmatics: Metaphorical & Cultural Aspects of Semantic Structure*, Cambridge & New York: Cambridge University Press.
- Taylor, J. & T. Mbense. 1998. Red Dogs & Rotten Mealies: How Zulus Talk about Anger, In A. Athanasiadou & E. Tabakowska (Eds.), *speaking of emotions: Conceptualisation & Expression*, 191-226, Berlin: Mouton de Gruyter.
- Yu, N. 1995. Metaphorical Expressions of Anger & Happiness in English & Chinese, *Metaphor and Symbolic Activity*, 10(2), 59-92, Lawrence Erlbaum Associates, Inc.

- Yu, N. 1998. *The Contemporary Theory of Metaphor: A Perspective from Chinese*, Amsterdam: John Benjamins.
- Yu, N. 2003. *Metaphor, Body and Culture: The Chinese Understanding of Gallbladder and Courage*, *Metaphor & Symbol*, 18(1), 13-31.
- Yu, N. 2009. *The Chinese Heart in a Cognitive Perspective: Culture, Body & Language*, Berlin: Mouton de Gruyter.

زبان فارسی و کوشش‌های ایرانی

سال سوم، دوره اول، بهار و تابستان ۱۳۹۷، شماره پیاپی ۵

دستور ساختماندار: شواهدی از گروه اسمی مرکب در زبان فارسی

دکتر علی صفری^۱

تاریخ دریافت: ۱۳۹۶/۱۱/۲۴

تاریخ پذیرش: ۱۳۹۷/۴/۱۰

چکیده

گروه اسمی متمم‌ساز به لحاظ معنایی متمم و به لحاظ نحوی ادات محسوب می‌شود و در زبان‌شناسی زایشی جایگاه‌های متفاوتی برای ادات و متمم در ساخت جمله مفروض است و راهی برای حل این تضاد وجود ندارد. مسأله دیگر مربوط به جایگاه‌های متفاوت گروه متمم‌ساز در جمله است. گروه متمم‌ساز می‌تواند از درون گروه اسمی خارج و در جایگاه پس از فعل ظاهر شود. زبان‌شناسان در چارچوب دستور زایشی، یک ساخت را پایه و ساخت دیگر را ساخت مشتق می‌دانند که در اثر حرکت گروه متمم‌ساز به وجود می‌آید. در این مقاله نشان می‌دهیم که تحلیل مبتنی بر حرکت نمی‌تواند رفتار این عناصر را به خوبی توضیح دهد. نگارنده به پیروی از نظریه دستور ساختماندار (گلدبرگ، ۲۰۰۶)، هر یک از ساخت‌های مذکور را یک ساخت مستقل در نظر می‌گیرد که هیچ رابطه اشتقاقی بین آنها مفروض نیست. در ساختار نحوی به پیروی از فرضیه نحو ساده (کالیکاور و جکندوف، ۲۰۰۵)، از پیکربندی مسطح برای ساخت‌های نحوی استفاده می‌شود که در آن ادات و متمم به‌عنوان خواهر هسته، در ساخت جمله درج می‌شوند.

واژگان کلیدی: گروه اسمی مرکب، گروه متمم‌ساز، دستور ساختماندار، فرضیه نحو ساده، ساخت

✉ alisafari228@gmail.com

۱. استادیار زبان انگلیسی، دانشگاه حضرت معصومه قم

۱- مقدمه

بنابر عقیده بسیاری از زبان‌شناسان، گروه اسمی مرکب^۱ دارای ویژگی‌های خاصی است. سؤالات در این زمینه از یک طرف به جایگاه این عنصر در ساخت جمله و از طرف دیگر به جایگاه و نحوه رفتار گروه متمم‌ساز در درون گروه اسمی مربوط می‌شود.

جملات زیر نشان‌دهنده گروه اسمی مرکب حاوی گروه متمم‌ساز در زبان فارسی است. در جمله (الف.۱) گروه اسمی مرکب در جایگاه مفعول و در جمله (ب.۱) در جایگاه فاعل قرار گرفته است:

(۱) الف. همه [DP این واقعیت رو CP که حسن بی‌گناهه] می‌پذیرن.

ب. [DP این خبر] CP که حسن بی‌گناهه] همه رو خوشحال کرد.

در این جملات صفت اشاره^۲ «این» در کنار اسم‌های بیانگر گزاره مانند واقعیت، ادعا، داستان، خبر و ... قرار می‌گیرد (آقایی، ۲۰۰۶: ۵۶). حضور صفت اشاره «این» در این ساخت اجباری است (الف.۲) در حالی که وجود اسم اختیاری است (ب.۲).

(۲) الف. * [این] ادعا که حسن بی‌گناهه همه رو متعجب کرد.

ب. همه این (واقعیت) رو که حسن بی‌گناهه می‌پذیرن.

گروه متمم‌ساز می‌تواند از درون گروه اسمی مرکب خارج شده و پس از فعل قرار گیرد (ب.۳):

(۳) الف. همه [DP این خبرو CP که حسن برگشته] شنیدن.

ب. همه [DP این خبرو] شنیدن [CP که حسن برگشته].

به نظر کریمی (۲۰۰۱: ۸۵) گروه متمم‌ساز، متمم^۳ گروه اسمی است در حالی که آقایی (۲۰۰۶: ۱۲۵) و فرودی (۲۰۰۷: ۲۰۴) آن را ادات^۴ می‌دانند. آزمون‌های نحوی نشان‌دهنده ادات بودن این عنصر و آزمون‌های معنایی نشان‌دهنده متمم بودن آن هستند. از آنجاکه در دستور زایشی، جایگاه‌های متفاوتی برای متمم و ادات در ساخت جمله در نظر گرفته می‌شود نمی‌توان راهی برای حل این عدم تطابق یافت. در این مقاله، به پیروی از فرضیه^۵ نحو ساده (کالیکاور و جکندوف، ۲۰۰۵) از پیکربندی مسطح^۶ برای ساخت نحوی جمله استفاده می‌کنیم که در آن ادات و متمم به‌عنوان خواهر هسته، در ساخت جمله درج می‌شوند.

1. Complex DP
2. demonstrative
3. complement
4. adjunct
5. Simpler Syntax Hypothesis
6. flat configuration

در مورد خروج گروه متمم‌ساز از درون گروه اسمی، کریمی (۲۰۰۱: ۸۱) معتقد است گروه متمم‌ساز در درون گروه اسمی تولید می‌شود و جمله (۳.ب) حاصل حرکت «این خبر» به شاخص گروه کانون^۱ (FP) و حرکت فعل به هسته این گروه است. بنابر نظر آقای (۲۰۰۶: ۱۹۵) و فرودی (۲۰۰۷: ۲۶۵) گروه متمم‌ساز در خارج از گروه اسمی به‌عنوان ادات گروه فعلی تولید می‌شود و به دلایلی به درون گروه اسمی حرکت می‌کند. آنها ساخت (۳.ب) را پایه و (۳.الف) را مشتق می‌دانند. در این مقاله برای حل این تضاد و به پیروی از نظریه دستور ساختمان (گلدبرگ، ۱۹۹۵ و ۲۰۰۶)، هر یک از ساخت‌های مذکور یک ساخت مستقل در نظر گرفته می‌شوند که هیچ رابطه اشتقاقی بین آنها مفروض نیست. بنابراین گروه اسمی مرکب می‌تواند شواهد مناسبی به نفع تحلیل مبتنی بر دستور ساختمان در زبان فارسی فراهم کند.

۲- ویژگی‌های نحوی و معنایی

ترکیب گروه اسمی و گروه متمم‌ساز مذکور، از لحاظ نحوی رفتار گروه اسمی را نشان می‌دهد. اولین شاهد این است که این عناصر برخلاف گروه‌های متمم‌ساز عریان، در جایگاه مفعول حرف اضافه قرار می‌گیرند:

(۴) حسن از این که توی امتحان قبول نشده ناراحته.

دوم؛ هنگامی که گروه اسمی مرکب در جایگاه مفعول قرار می‌گیرد، نشانه مفعول مشخص «را» می‌تواند در انتهای گروه اسمی مرکب و پس از گروه متمم‌ساز قرار گیرد:

(۵) همه این خبر که حسن بی گناهه رو شنیدن.

خروج عناصر از درون گروه متمم‌ساز ممکن نیست. این مسأله به‌عنوان شواهدی برای ادات بودن گروه متمم‌ساز در نظر گرفته می‌شود (آقای، ۲۰۰۶: ۱۹۵):

(۶) *حسن؛ رو من می‌دونم [bɒ] اینو که کی تا زده.

حضور «این» در گروه اسمی مرکب اجباری است (۷.الف). به‌علاوه نمی‌توان از «آن» در این ساخت استفاده کرد (۷.ب):

(۷) الف. *همه واقعیت رو که زمین دور خورشید می‌گرده قبول دارن.

ب. *اون که حسن بی گناهه همه رو خوشحال کرد.

از نظر معنایی، گروه متمم‌ساز، متمم گروه اسمی محسوب می‌شود، زیرا متمم معنای هسته خود را کامل می‌کند درحالی که ادات، هسته خود را توصیف می‌کند (دوتی، ۲۰۰۳: ۸۶). در عبارت «این واقعیت که حسن بی‌گناه» گروه متمم‌ساز «حسن بی‌گناه» کامل‌کننده معنای هسته یعنی «واقعیت» است. درحالی که براساس آزمون‌های نحوی (عدم امکان خروج عناصر از درون گروه متمم‌ساز) این عنصر ادات محسوب می‌شود.

۳- تحلیل‌های پیشین

از آنجاکه درمورد گروه اسمی مرکب مقاله فارسی نوشته نشده یا حداقل نگارنده مقاله‌ای نیافته‌است به مرور مقالات انگلیسی در این باب می‌پردازیم.

کریمی (۲۰۰۱) معتقد است گروه اسمی مرکب دارای ساختی شبیه به بند موصولی در زبان فارسی است. او مثال‌های زیر را ارائه می‌دهد. جمله (۸. الف) حاوی یک گروه اسمی مرکب و جمله (۸. ب) حاوی بند موصولی است.

(۸) الف. همه این ادعا رو که رامین بی‌گناه می‌پذیرن.

ب. من اون کتابی رو که سپیده دیروز خرید به کیمیا دادم. (همان: ۶۳)

او ساخت (۹) را برای بندهای موصولی فارسی ارائه می‌دهد:

(۹) $[DP [DP (D) N]_i [D, -i [CP op_i [C, \dots pro_i]]]]$ (همان: ۶۹)

وی ساخت فوق را برای بند موصولی در عبارت «مردی که من دیدمش» به کار می‌برد (۱۰). در این ساخت هسته گروه اسمی در شاخص یک گروه اسمی بزرگ‌تر تولید می‌شود. نشانه موصولی «ی» هسته این فرافکن است که یک گروه متمم‌ساز را به‌عنوان متمم می‌پذیرد. ضمیر تهی pro در درون بند موصولی با یک عملگر^۱ در شاخص CP هم‌نمایه است.

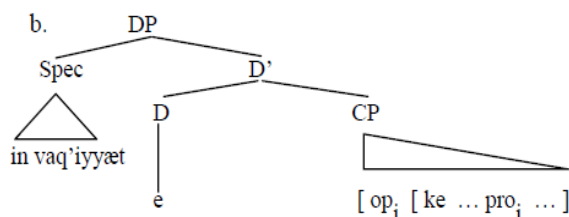
(۱۰) $[DP [DP [DP [DP (D) N]_i [D, -i [CP op_i [C, \dots pro_i]]]]]]$ (همان: ۷۰)

کریمی همین ساخت را درمورد گروه اسمی مرکب فارسی نیز به کار می‌برد. تنها تفاوت این است که در گروه اسمی مرکب، جایگاه هسته تهی است. وی ساخت جمله (۱۱) را به صورت (۱۲) نشان می‌دهد. به نظر او گروه متمم‌ساز، متمم یک مشخص^۲ (D) ناآشکار است.

(۱۱) این واقعیت که رامین بی‌گناه برای همه روشن. (کریمی، ۲۰۰۱: ۷۱)

1. operator
2. determiner

(۱۲)



مهم‌ترین مسأله در تحلیل کریمی این است که جایگاه pro در ساخت پیشنهادی او دقیقاً مشخص نیست. از آنجاکه در گروه اسمی مرکب، جایگاه تهی مانند آنچه در بند موصولی مشاهده می‌شود وجود ندارد، و «بی‌گناه» یک محمول لازم محسوب می‌شود، وجود pro در این ساخت نمی‌تواند توجیه مناسبی داشته باشد. از طرف دیگر یک هسته نمی‌تواند در جایگاه شاخص درج شود. بالاخره اینکه این ساخت علت عدم امکان ضمیر اشاره «آن» را در ساخت گروه اسمی مرکب فارسی توضیح نمی‌دهد درحالی که می‌توان از «آن» در بند موصولی استفاده کرد.

(۱۳) الف. *اون خبر که حسن بی‌گناهه همه رو خوشحال کرد.

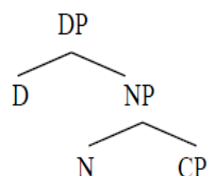
ب. اون خبر که دیروز شنیدی دروغ بود.

آقایی (۲۰۰۶: ۵۶) نشان می‌دهد وجود «این» در کنار هسته گروه اسمی اجباری است و حذف آن باعث تولید جمله غیردستوری می‌شود:

(۱۴) الف. همه این واقعیت رو که زمین دور خورشید می‌گرده قبول دارن.

ب. *همه واقعیت رو که زمین دور خورشید می‌گرده قبول دارن.

وی استدلال می‌کند ساخت گروه اسمی مرکب انگلیسی (۱۵)، نمی‌تواند برای این عناصر در فارسی به کار رود زیرا نمی‌تواند وابستگی گروه متمم‌ساز به مخصّص (D) را توضیح دهد.



(۱۵)

در ساخت (۱۵) گروه متمم‌ساز، متمم هسته گروه اسمی محسوب می‌شود. آقایی استدلال می‌کند از آنجاکه در این ساخت گروه متمم‌ساز و مخصّص (D) در رابطه موضعی با یکدیگر نیستند، وابستگی میان آنها قابل توضیح نیست. از طرف دیگر این ساخت علت عدم امکان ضمیر اشاره «آن» را در ساخت گروه اسمی مرکب فارسی توضیح نمی‌دهد. دلایل فوق در کنار این واقعیت که خروج عناصر از درون گروه متمم‌ساز ممکن نیست، باعث شد آقایی (۲۰۰۶: ۱۷۵) ساخت (۱۶) را برای گروه اسمی مرکب در فارسی پیشنهاد دهد. در این ساخت گروه متمم‌ساز، ادات گروه اسمی است.



این ساخت پیشنهادی ارتباط معنایی گروه اسمی و گروه متمم‌ساز را توضیح نمی‌دهد. چنان‌که ذکر شد گروه متمم‌ساز از نظر معنایی متمم گروه اسمی محسوب می‌شود اما در ساخت (۱۶) گروه متمم‌ساز، ادات گروه اسمی محسوب می‌شود. چنانکه در مقدمه آمد گروه متمم‌ساز می‌تواند از درون گروه اسمی مرکب خارج شود و پس از فعل قرار گیرد (۱۸):

(۱۷) همه این خبرو که حسن برگشته شنیدن.

(۱۸) همه این خبرو شنیدن که حسن برگشته.

بیشتر زبان‌شناسان معتقدند گروه متمم‌ساز در درون گروه اسمی و قبل از فعل تولید می‌شود و سپس به خارج آن حرکت می‌کند (معین و کاردن، ۱۹۷۴: ۲۰۷؛ تبایان، ۱۹۷۴: ۴۸؛ سهیلی اصفهانی، ۱۹۷۶: ۹۶؛ دبیرمقدم، ۱۹۸۲: ۹۵؛ کریمی، ۱۹۸۹: ۷۵؛ درزی، ۱۹۹۶: ۲۳۷). کریمی (۲۰۰۱) معتقد است در جمله (۱۸) «این» به همراه اسم به شاخص گروه کانون (FP) حرکت، و در پی آن فعل به هسته این گروه حرکت می‌کند. وی معتقد است گروه اسمی و فعل دارای خوانش کانونی هستند. براساس کریمی (۲۰۰۵: ۱۶۱) عناصری که به گروه کانون حرکت می‌کنند دارای خوانش تقابلی^۱ اند. در جمله (۱۸) گروه اسمی دارای خوانش تقابلی نیست. از طرف دیگر نمی‌توان گفت «این» به همراه اسم تشکیل یک سازه می‌دهند (درزی، ۱۹۹۶).

1. contrastive reading

فرودی (۲۰۰۷: ۲۳۱) به پیروی از کین (۱۹۹۴) معتقد است تمامی متمم‌های فعلی در سمت راست فعل تولید شده و رابطه متمم- هسته با حرکت متمم‌ها به سمت چپ فعل ایجاد می‌شود. بنابر نظر فرودی، گروه‌های اسمی در جایگاه بعد از فعل تولید می‌شوند و برای بازبینی حالت به جایگاه قبل از فعل حرکت می‌کنند. اما از آنجاکه گروه‌های حرف اضافه نیاز به بازبینی حالت ندارند این تحلیل نمی‌تواند علت حرکت گروه‌های حرف اضافه را به جایگاه قبل از فعل توضیح دهد:

(۱۹) علی با کلید در رو باز کرد.

در این بخش نظریات مختلف و متناقض در مورد ساخت گروه اسمی مرکب و امکان جابه‌جایی گروه متمم‌ساز از درون گروه اسمی را نشان دادیم. نگارنده معتقد است برای حل این مشکلات، باید برای تحلیل این عناصر، از نظریه‌ای سود جست که در آن از حرکت سازه‌ها خبری نباشد و هر جمله و عبارت ساختی مستقل داشته باشد بدون اینکه بین جملات رابطه اشتقاقی باشد.

۴- دستور ساختماندار و نظریه نحو ساده

در ۲۰ سال گذشته رویکردی نظری بر پایه ساخت، یعنی تناظر صورت- معنا در زبان، ظهور یافته‌است که به زبان‌شناسان اجازه می‌دهد مشاهدات خود را در باب ساخت زبانی مستقیم بیان کنند. هدف رویکرد ساختماندار تبیین طیف وسیعی از واقعیت‌ها در مورد زبان است بدون اینکه بخش خاصی از داده‌ها را جزء بخش مرکزی یا هسته زبان بداند و سایر بخش‌ها را در حاشیه قرار دهد. محققان استدلال می‌کنند ساخت‌های غیرعادی می‌توانند حقایقی را در مورد الگوهای کلی زبان روشن کنند و آنچه را برای تبیین کامل زبان لازم است در دسترس قرار دهند. ساخت‌ها یعنی تناظر صورت- معنا، پایه بسیاری از پیشرفت‌ها در باب مطالعه زبان و دستور از زمان ارسطو بوده‌است. مشاهدات ما در مورد ساخت‌های زبانی خاص، درک ما از زبان‌های دنیا و ماهیت زبان را شکل داده‌است، اما فقط رویکردهای نظری اخیر؛ رویکردهای ساختماندار، به محققان اجازه می‌دهد مشاهدات خود را در باب ساخت‌ها مستقیماً بیان کنند. این رویکردها برخلاف رویکردهای زایشی چارچوبی را فراهم می‌کنند که براساس آن زبان‌شناسان بتوانند تعمیم‌های گسترده و الگوهای محدود و زبان‌ویژه را کامل تبیین کنند. البته رویکرد ساختماندار با رویکرد زایشی نقاط اشتراک زیادی دارد. در هر دو رویکرد توافق

وجود دارد که زبان باید به‌عنوان یک نظام شناختی و ذهنی بررسی شود. از طرف دیگر می‌باید یک نظریه کامل فراگیری زبان ارائه شود. علی‌رغم این نقاط اشتراک، این دو رویکرد در چند مورد متفاوت‌اند. براساس رویکرد زایشی، ماهیت زبان با مطالعه ساختارهای صوری و مستقل از معنا تبیین می‌شود. معنای کلمات از فرهنگ لغات ذهنی افراد به دست می‌آید و تفاوت‌های کاربردی میان الگوهای صوری نادیده گرفته می‌شود. پیچیدگی بخش هسته زبان را نمی‌توان با سازوکارهای عمومی شناختی فراگرفت. بنابراین فراگیران زبان می‌باید مجهز به اصول ذهنی باشند که ویژه زبان و ذاتی ذهن آنهاست (چامسکی، ۱۹۵۷: ۱۲۳). براساس اصول دستور ساختمان‌دار بسیاری از این پیش‌فرض‌ها مردود است (گلدبرگ، ۲۰۰۳: ۲۱۹). اصول بنیادی زیر که میان رویکردهای ساختمان‌دار مشترک است نشان‌دهنده تفاوت این رویکردها با رویکرد زایشی است:

۱. تمام سطوح توصیف شامل تناظر صورت-معناست که شامل تکواژها، کلمات، اصطلاحات، الگوهای کاملاً انتزاعی جمله و الگوهایی که از نظر واژگانی نیمه‌پُرند می‌شود.
۲. تأکید بر درک سخنوران از رویدادها و موقعیت‌ها
۳. هیچ‌گونه سطح زیربنایی نحوی یا عناصر واجی تهی در دستور زبان فرض نمی‌شود.
۴. ساخت‌ها براساس داده‌های زبانی و سازوکارهای عمومی شناختی فراگرفته می‌شوند و از زبانی به زبان دیگر تفاوت می‌کنند.
۵. تعمیم‌ها در سطح زبان‌های دنیا با استفاده از محدودیت‌های شناختی عمومی و کاربرد ساخت‌ها بیان می‌شوند.
۶. تعمیم‌های زبان‌ویژه در سطح ساخت‌ها از طریق شبکه‌های وراثتی بیان می‌شوند.
۷. شبکه‌ای از ساخت‌ها مجموعه دانش ما را از زبان شکل می‌دهد.

۴-۱- ماهیت ساخت‌ها

ساخت‌ها تناظر صورت و معنا دارند و شامل تکواژها، کلمات، اصطلاحات، الگوهای نیمه‌پُر واژگانی و الگوهای زبانی کلی‌اند (جدول ۲۰).

(۲۰) مثال‌هایی از ساخت‌ها که از نظر اندازه و پیچیدگی متفاوت‌اند (گلدبرگ، ۲۰۰۶: ۵):

pre-, -ing, anti-	تکواژ
avocado, and, good	کلمه

1. partially filled

کلمهٔ مرکب	daredevil, shoo-in, N-s(plural)
اصطلاح	going great guns, jog someone's memory
شرطی متغیر هم‌گونه ^۱	The Xer, The Yer (the sooner, The better)
دومفعولی	SUBJ V OBJ ₁ OBJ ₂
مجهول	Subj aux VP (PP _{by})

اگر برخی از جنبه‌های صوری یا معنایی هر الگوی زبانی از بخش‌های سازندهٔ آن یا ساخت‌های دیگر قابل پیش‌بینی نباشد، آن الگو می‌تواند یک ساخت محسوب شود. براساس بسیاری از رویکردهای ساختماندار، الگوهای قابل پیش‌بینی نیز در صورتی که دارای بسامد کافی باشند می‌توانند به‌عنوان ساخت در ذهن ذخیره شوند (گلدبرگ، ۲۰۰۶: ۷۹؛ لانگاکر، ۱۹۸۸: ۱۳۰؛ بارلو^۲ و کمر^۳، ۲۰۰۰: ۱۹۸؛ اسرائیل^۴ و دیگران، ۲۰۰۰: ۲۵).

از زمان انتشار کتاب گلدبرگ (۱۹۹۵) دستور ساختماندار روزبه‌روز محبوب‌تر و حوزهٔ کاربرد آن گسترده‌تر شد و باعث شد طیف وسیعی از ساخت‌های دستوری در زبان‌های مختلف تحلیل و بررسی شوند (بارثدال^۵، ۲۰۰۸؛ ایواتا، ۲۰۰۸؛ بواس، ۲۰۱۰). علاوه‌بر این، بسیاری از دیدگاه‌های گلدبرگ بر تحقیقات مربوط به فراگیری زبان اول (توماسلو، ۲۰۰۳)، فراگیری زبان دوم (گرایس^۶ و ولف^۷، ۲۰۰۵) و دگرگونی زبانی (لینو^۸ و اوستمن^۹، ۲۰۰۸) تأثیر گذاشته‌است. در این بخش دیدگاه‌ها و اصول اساسی رویکرد ساختماندار گلدبرگ که با نام دستور ساختماندار شناختی نامیده می‌شود معرفی خواهد شد.

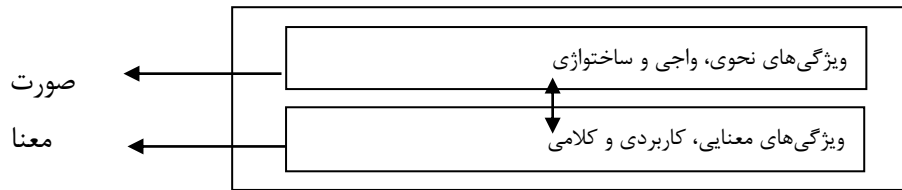
مهم‌ترین دیدگاه دستور ساختماندار شناختی، مشترک با سایر رویکردهای ساختماندار، این است که انگارهٔ زبانی باید قادر باشد تمام جنبه‌های دانش زبانی را تبیین کند. دیدگاه اساسی دیگر این رویکرد این است که ساخت‌های دستوری مهم‌ترین اجزای سازندهٔ زبان محسوب می‌شوند. این نگرش در تضاد با دیدگاه رویکرد زایشی درمورد ساخت‌هاست. براساس دیدگاه زایشی، ساخت‌ها از مجموعه عناصر خاصی تشکیل شده‌اند که برای توصیف مفیدند بدون

-
1. Covariational conditional
 2. Barlow
 3. Kemmer
 4. Israel
 5. Barðdal
 6. Gries
 7. Wulff
 8. Leino
 9. Östman

اینکه جایگاه نظری و قدرت تبیینی داشته باشند. براساس رویکرد ساختمدار، چنانکه تعریف گلدبرگ از ساخت زبانی (۲۰۰۶: ۵) نشان می‌دهد، ساخت‌ها عبارت‌اند از تناظر صورت و معنا که توسط سخنوران فراگرفته می‌شوند:

«هر الگوی زبانی می‌تواند ساخت محسوب شود اگر برخی جنبه‌های صوری یا کاربردی آن از بخش‌های سازنده آن یا ساخت‌های موجود در زبان قابل پیش‌بینی نباشد. علاوه‌براین، الگوها اگر با بسامد کافی در زبان رخ دهند می‌توانند به‌عنوان ساخت ذخیره شوند اگرچه قابل پیش‌بینی باشند.»

براساس این نوع نگرش، تمام سطوح تحلیل زبانی شامل ساخت‌هاست. ساختار یک ساخت که یک صورت خاص را به یک معنای قراردادی پیوند می‌دهد در شکل (۲۱) آمده‌است.



شکل (۲۱) ساختار نمادین یک ساخت

شکل (۲۱) نشان می‌دهد که صورت یک ساخت می‌تواند با انواع مختلفی از اطلاعات زبانی (نحوی، ساختوازی یا واجی) مرتبط باشد. بخش صوری یک ساخت با پیوند نمادین تناظر و بخش معنایی آن ارتباط دارد. اصطلاح معنا شامل تمام جنبه‌های قراردادی مرتبط با کارکرد یک ساخت است. به‌عنوان مثال اینکه برخی موضوع‌های اجباری یک ساخت، در بافت کلامی خاصی قابل حذف‌اند (گلدبرگ، ۲۰۰۲) و یا اینکه انواع خاصی از ساخت‌ها می‌توانند برای بیان تعجب در بافت موقعیت خاص استفاده شوند (کی و فیلمور، ۱۹۹۹) جزء اطلاعات معنایی ساخت‌اند.

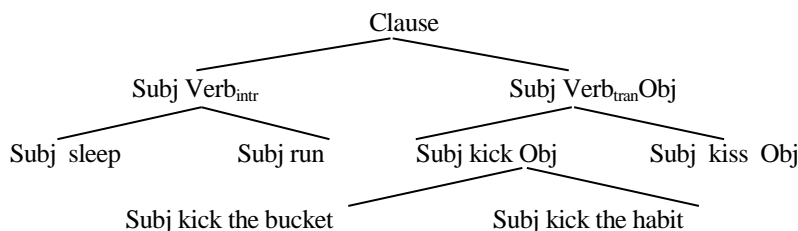
۴-۲- طبقه‌بندی ساختی: شبکه‌های توارث^۱

دستور ساختمدار شناختی به پیروی از لانگاکر (۱۹۸۷) مجموعه ساخت‌ها را به صورت فهرستی سازمان‌یافته از دانش یک سخنور درمورد قراردادهای زبان در نظر می‌گیرد نه به‌عنوان مجموعه‌ای تصادفی از استثنائات و بی‌نظمی‌ها. برای نشان دادن روابط بین ساخت‌ها، شبکه‌هایی در نظر می‌گیرند که هر یک از ساخت‌ها تشکیل‌دهنده یک گره است. این شبکه طیفی از

1. inheritance network

ساخت‌های کاملاً عینی تا فوق‌العاده انتزاعی و طرح‌واره‌ای را شامل می‌شود. سلسله‌مراتب توارث یکی از ویژگی‌های مهم شبکه‌های ساختی در دستور ساختمان شناختی است که اجازه می‌دهد تعمیم‌های وسیع و گسترده با ساخت‌های سطح بالا که ساخت‌های دیگر ویژگی‌های خود را از آنها به ارث می‌برند بیان شود. درعین حال برخی تعمیم‌های محدودتر با ساخت‌های سطح پایین که در نقاط میانی شبکه قرار دارند بیان می‌شود. شکل (۲۲) نشان‌دهنده یک شبکه سلسله‌مراتبی ساختی است که ساخت‌های فوقانی، ساخت‌های انتزاعی و ساخت‌های سطح پایین، عینی‌تر هستند (گلدبرگ، ۱۹۹۵: ۷۲).

(۲۲) سلسله‌مراتب طبقه‌بندی ساخت‌ها (کرافت و کروژ^۱، ۲۰۰۴: ۲۶۴)



ساخت‌های سطح پایین ویژگی‌های خود را از ساخت‌های انتزاعی سطح بالا به ارث می‌برند. براساس دستور ساختمان شناختی رابطه توارث در شبکه ساخت‌ها می‌تواند ناقص باشد. توارث ناقص در رویکرد گلدبرگ این مزیت را دارد که اجازه می‌دهد در یک مقوله خاص، موارد استثنایی و بی‌قاعده وجود داشته باشد. به‌عنوان مثال تشکیل فعل گذشته در انگلیسی شامل ترکیب ساخت فعل با ساخت -ed است. اما فعل‌های بی‌قاعده این ویژگی را به ارث نمی‌برند. ساخت‌های مختلف از طریق چندین رابطه توارثی با یکدیگر ارتباط دارند. یکی از آنها پیوند موردی^۲ نام دارد که براساس آن یک ساخت، نوع خاصی از ساخت دیگر محسوب می‌شود. به‌عنوان مثال نوع خاصی از معنای drive وجود دارد که فقط در ساخت برآیندی رخ می‌دهد مانند جمله John drove Pat mad. بنابراین معنای این فعل در این جمله نوع خاصی از ساخت برآیندی محسوب می‌شود (گلدبرگ، ۱۹۹۵: ۷۹).

گلدبرگ (همان‌جا) معتقد است در این مورد رابطه ساخت‌ها از نوع توارث چندگانه است. بدین معنی که ساخت جمله مذکور، چارچوب نحوی خود را از ساخت برآیندی و چارچوب معنایی را

1. Cruse

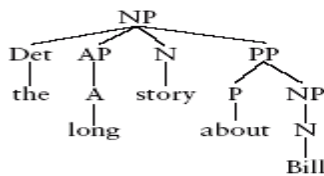
2. instance link

از معنای فعل *drive-crazy* به ارث می‌برد. در شکل (۲۲) نیز جمله *Subj kick the bucket* نوع خاصی از ساخت *Subj kick Obj* محسوب می‌شود.

۴-۳- فرضیهٔ نحو ساده

نظریهٔ کالیکور و جکندوف (۲۰۰۵) به مسائل زبانی، شناختی، محاسباتی و زیستی مرتبط با زبان پاسخ می‌دهد. در معماری موازی (جکندوف، ۲۰۰۷)، دستور از سه بخش موازی زایا تشکیل شده که هر یک به صورت مجموعه‌ای از محدودیت‌ها تعریف می‌شوند. این سه بخش؛ نحو، معناشناسی و آواشناسی‌اند که هر یک حوزهٔ زایای مجزایی را تشکیل می‌دهند. علاوه بر این سه بخش، دستور زبان حاوی مجموعه‌ای از قواعد محدودیت‌بنیاد است که ارتباط این سه بخش را توضیح می‌دهد. در مرکز این نظریه، فرضیهٔ نحو ساده قرار دارد که براساس آن، نظریه‌ای کفایت توضیحی دارد که از ساده‌ترین ساختار نحوی برای تبیین ارتباط نحو و معناشناسی استفاده کند. براساس فرضیهٔ نحو ساده، ساختار نحوی باید به قدر کافی کمینه باشد تا نگاهت ساختار آوایی به ساختار معنایی را نشان دهد. بنابراین ساختار نحوی باید مسطح باشد و متمم‌ها و ادات به صورت خطی به‌عنوان خواهر هسته در نظر گرفته شود. در این نظریه خبری از حرکت و مقولات تهی نیست (کالیکور و جکندوف، ۲۰۰۵: ۱۲۵). ساخت زیر نشان‌دهندهٔ ساختار نحوی عبارت *the long story about Bill* براساس فرضیهٔ نحو ساده است؛ کاملاً مسطح و بدون عناصر تهی یا حرکت عناصر:

(۲۲) ساختار نحوی عبارت *the long story about Bill*



۵- تحلیل و بررسی

براساس دستور ساختماندار، بین جملات مشابه رابطهٔ اشتقاقی وجود ندارد و هر یک ساخت مستقلی دارند. بنابراین جملات (۲۳) این‌گونه‌اند:

(۲۳) الف. همه [DP این خبرو] CP که حسن برگشته]] شنیدن.

ب. همه [DP این خبرو] شنیدن [CP که حسن برگشته].

ساخت مرتبط با هر یک از جملات در (۲۴) و (۲۵) نشان داده شده است.

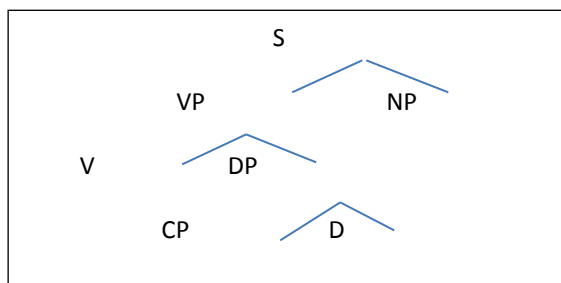
نحو: [V] [[CP] DP] [NP]
معنا: همه این خبر را که حسن برگشته شنیده اند.

(۲۴) ساخت جمله (الف.۲۳)

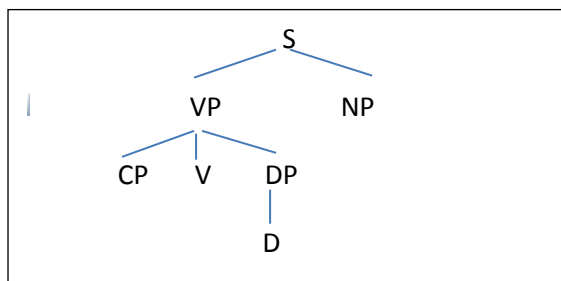
نحو: [CP] [V] [DP] [NP]
معنا: همه این خبر را شنیده اند که {حسن برگشته است}

(۲۵) ساخت جمله (ب.۲۳)

تفاوت معنایی این دو ساخت این است که در ساخت (۲۵) گروه متمم‌ساز کانونی و به‌عنوان اطلاعات نو مطرح شده‌است به همین علت در بخش معنایی این ساخت، گروه متمم‌ساز پُررنگ نشان داده شده. در واقع این دو جمله از نظر ساخت اطلاعاتی تفاوت دارند. ساختار نحوی این جملات براساس فرضیهٔ نحو ساده به شکل (۲۶) و (۲۷) است:



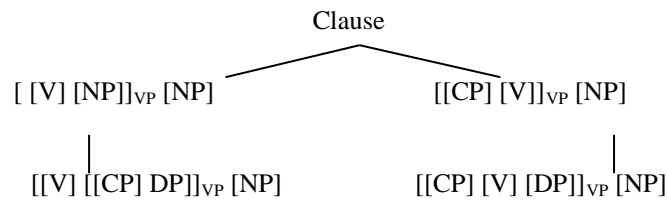
(۲۶) ساختار نحوی جمله (الف.۲۳)



(۲۷) ساختار نحوی جمله (ب.۲۳)

ساختار (۲۶) نشان‌دهنده گروه اسمی حاوی متمم‌ساز است. از آنجاکه ادات و متمم به صورت خواهر هسته در ساخت جمله درج می‌شوند، گروه متمم‌ساز در این ساخت به‌عنوان خواهر هسته درج شده‌است. در ساختار (۲۷) گروه متمم‌ساز خارج از گروه اسمی و به‌عنوان خواهر فعل درج شده‌است.

هر یک از ساخت‌های (۲۴) و (۲۵) ویژگی‌های خود را از ساخت‌های سطح بالا و انتزاعی‌تری به ارث می‌برند. رابطه بین این ساخت‌ها و ساخت‌های سطح بالا در (۲۸) نشان داده شده‌است:



(۲۸) توارث ساخت‌ها

براساس رابطه توارث در (۲۸) جملاتی که در آنها گروه متمم‌ساز در خارج گروه اسمی حضور دارد ویژگی‌های خود را از ساخت جملات حاوی گروه متمم‌ساز مانند جمله (۲۹) به ارث می‌برند.

(۲۹) آنها می‌دانند که زمستان در راه است.

جملاتی که در آنها گروه متمم‌ساز در درون گروه اسمی حضور دارد ویژگی‌های ساخت جملاتی معمولی مانند جمله (۳۰) را به ارث می‌برند که حاوی گروه اسمی و گروه فعلی است.

(۳۰) آنها این مسأله را می‌دانند.

چنانکه ذکر شد گروه متمم‌ساز از نظر معنایی، متمم گروه اسمی محسوب می‌شود زیرا متمم معنای هسته خود را کامل می‌کند درحالی که ادات، هسته خود را توصیف می‌کند. براساس آزمون‌های نحوی (عدم امکان خروج عناصر از درون گروه متمم‌ساز) این عنصر ادات محسوب می‌شود. این مسأله در نظریه‌هایی که برای ادات و متمم جایگاه‌های نحوی متفاوتی را در نظر می‌گیرند، یک مشکل جدی محسوب می‌شود اما براساس تحلیل فوق، از آنجاکه ادات و متمم به صورت خواهر هسته در ساخت جمله درج می‌شوند، مسأله عدم تطابق نحوی و معنایی حل شده و گروه متمم‌ساز به‌عنوان خواهر هسته در ساخت نحوی درج می‌شود. از

طرف دیگر به علت عدم وجود رابطه اشتقاقی بین جملات حاوی گروه متمم‌ساز درون گروه اسمی و جملات حاوی گروه متمم‌ساز در خارج از گروه اسمی، نیازی به قائل شدن به حرکت گروه متمم‌ساز نیست.

۶- نتیجه‌گیری

در این مقاله برخی ویژگی‌های معنایی و نحوی گروه اسمی حاوی گروه متمم‌ساز در زبان فارسی بررسی شد. گروه متمم‌ساز به لحاظ معنایی متمم و به لحاظ نحوی ادات گروه اسمی محسوب می‌شود. از آنجاکه در زبان‌شناسی زایشی، جایگاه‌های متفاوتی برای ادات و متمم در ساخت جمله مفروض است، راهی برای حل این تناقض وجود ندارد. برخی نویسندگان آن را در جایگاه متمم و برخی آن را در جایگاه ادات گروه اسمی قرار می‌دهند. نگارنده این مقاله به پیروی از فرضیه‌ی نحو ساده (کالیکاور و جکندوف، ۲۰۰۵)، از پیکربندی مسطح برای ساخت‌های نحوی استفاده کرده‌است که در آن ادات و متمم به‌عنوان خواهر هسته، در ساخت جمله درج می‌شوند. در نتیجه مسأله عدم تطابق نحوی و معنایی گروه متمم‌ساز حل شده و گروه متمم‌ساز به‌عنوان خواهر هسته در ساخت نحوی درج می‌شود. مسأله دیگر مربوط به جایگاه‌های متفاوت گروه متمم‌ساز در جمله است. گروه متمم‌ساز می‌تواند از درون گروه اسمی خارج و در جایگاه پس از فعل ظاهر شود. زبان‌شناسان در چارچوب دستور زایشی، یک ساخت را پایه و ساخت دیگر را ساخت مشتق می‌دانند که در اثر حرکت گروه متمم‌ساز به وجود می‌آید. در این مقاله نشان دادیم که تحلیل مبتنی بر حرکت نمی‌تواند رفتار این عناصر را به‌خوبی توضیح دهد. برخی جایگاه درج گروه متمم‌ساز را در درون گروه اسمی می‌دانند که این عنصر می‌تواند از گروه متمم‌ساز خارج شود و برخی دیگر جایگاه اصلی آن را در خارج از گروه متمم‌ساز. برای حل این تضاد و دوگانگی، به پیروی از نظریه‌ی دستور ساختمان (گلدبرگ، ۱۹۹۵؛ ۲۰۰۶)، هر یک از ساخت‌های مذکور یک ساخت مستقل در نظر گرفته شد که هیچ‌گونه رابطه اشتقاقی بین آنها مفروض نیست. هر یک از این ساخت‌ها ویژگی‌های خود را از یک ساخت سطح بالا به ارث می‌برند. بنابر تحلیل این مقاله، گروه اسمی مرکب حاوی گروه متمم‌ساز می‌تواند شواهد مناسبی به نفع تحلیل مبتنی بر دستور ساختمان در زبان فارسی فراهم کند.

منابع

- Aghaei, B. (2006). Clausal Complementation in Modern Persian, Ph.D. Dissertation, University of Texas at Austin.
- Barlow, M. and Kemmer, S. (2000). *Usage-Based Models of Grammar*. CSLI Publications/Cambridge University Press.
- Barðdal, J. (2008). *Productivity: Evidence from case and argument structure in Icelandic*. Amsterdam/Philadelphia: John Benjamins.
- Boas, H.C. (ed.) (2010). *Contrastive studies in Construction Grammar*. Amsterdam/Philadelphia: John Benjamins.
- Croft, W. and A. Cruse (2004). *Cognitive Linguistics*. Cambridge: Cambridge University Press.
- Chomsky, N. (1957). *Syntactic structures*. The Hague: Mouton.
- Culicover, P. and R. Jackendoff. (2005). *Simpler Syntax*, Oxford: Oxford University Press.
- Dabir Moghadam, M. (1982). Syntax and Semantics of Causative Constructions in Persian, Ph.D. Dissertation, University of Illinois at Urbana-Champaign.
- Darzi, A. (1996). Word Order, NP-Movement, and Opacity Conditions, Ph.D. Dissertation, University of Illinois at Urbana-Champaign.
- Dowty, D. (2003). The Dual Analysis of Adjuncts/Complements in Categorical Grammar, In *Modifying Adjuncts*, ed. Lang, Maienborn, and Fabricius-Hansen, Mouton De Gruyter.
- Farudi, A. (2007). An Antisymmetric Approach to Persian Clausal Complements. Manuscript, Massachusetts, Amherst University.
- Goldberg, A.E. (1995). *Constructions: A Construction Grammar Approach to Argument Structure*. Chicago: University of Chicago Press.
- _____ (2003). Constructions: a new theoretical approach to language. *Trends in Cognitive Sciences*. Vol.7 No.5, 219-24
- _____ (2006). *Constructions At Work: The Nature of Generalization in Language*. Oxford, UK: Oxford University Press.
- Gries, S. T. and S. Wulff (2005). Do foreign language learners also have constructions? Evidence from priming, sorting, and corpora. *Annual Review of Cognitive Linguistics* 3:182-200.
- Israel, M. et al. (2000). From states to events: the acquisition of English passive participles. *Cognitive Linguistics* 11. 1-27
- Iwata, S. (2008). *Locative Alternation: A Lexical-Constructional Approach*. (Constructional Approaches to Language, 6.) Amsterdam: John Benjamins.
- Jackendoff, R. (2007). A Parallel Architecture Perspective on Language Processing, *Brain Research* 1164, 2-22.
- Karimi, S. (1989). Aspects of Persian Syntax, Specificity and the Theory of Grammar. Ph.D. Dissertation, University of Washington.

- Karimi, S. (2001). Persian Complex DPs: How Mysterious Are They? *Canadian Journal of Linguistics* 46.5:63–96.
- . (2005). *A Minimalist Approach to Scrambling: Evidence from Persian*. Berlin: Mouton de Gruyter.
- Kay, P. and Fillmore, C.J. (1999). Grammatical constructions and linguistic generalizations the What's X doing Y? Construction. *Language* 75.1–34
- Kayne, R. (1994). *The Antisymmetry of Syntax*, MIT Press.
- Langacker, R. W. (1987). *Foundations of Cognitive Grammar 1: Theoretical Prerequisites*. Stanford, CA: Stanford University Press.
- . (1988). A usage-based model. In *Topics in Cognitive Linguistics* (Rudzka-Ostyn, B., ed.). 127–161. John Benjamins.
- Leino, P. and J.O. Östman (2008). Language change, variability, and functional load: Finnish genericity from a constructional point of view. In J. Leino (ed.), *Constructional Reorganization*. 37–54. Amsterdam/Philadelphia: John Benjamins.
- Moyne, J and G. Carden. (1974). Subject Reduplication in Persian, *Linguistic Inquiry* 5, 206-249
- Soheili-Isfahani, A. (1976). Noun Phrase Complementation in Persian, Ph.D. Dissertation, University of Illinois at Urbana-Champaign.
- Tabaian, H. (1974). Conjunction, Relativization and Complementation in Persian, Ph.D. Dissertation, University of Illinois at Urbana-Champaign.
- Tomasello, M. (2003). *Constructing a Language: A Usage-Based Theory of Language Acquisition*. Harvard University Press.

زبان فارسی و کوشش‌های ایرانی

سال سوم، دوره اول، بهار و تابستان ۱۳۹۷، شماره پیاپی ۵

نمود تکرار در زبان فارسی؛ نگاهی نو بر پایه سازوکار دوگان‌سازی

دکتر مرتضی دستلان^۱

تاریخ پذیرش: ۱۳۹۷/۴/۱۰

تاریخ دریافت: ۱۳۹۶/۱۰/۳

چکیده

در این مقاله، ابتدا با تعیین دقیق مفهوم نمود تکرار و متمایز ساختن آن از سایر نمودهای موقعیتی و با بررسی دوگان‌ساخت‌های فعلی در زبان فارسی، به فعل‌های دوگان‌ساخته نسبتاً جدیدی مانند «قیمه‌قیمه کردن»، «میومیو کردن»، «بپرپر کردن» و ... برخوردیم که دقیقاً مفهوم نمود تکرار را به ذهن متبادر می‌سازند. سپس به بررسی مؤلفه‌های نمودی این گونه فعل‌ها پرداختیم و دیدیم اگرچه آنها دارای ساختار داخلی و الگوی درونی متغیرند و ادامه یافتن آنها محتاج صرف انرژی است و از این نظر شبیه نمود فعالیت‌اند اما به دلیل داشتن ویژگی‌های غایی و تکراری بودن نمی‌توان آنها را زیرمجموعه نمود فعالیت قرار داد. بنابراین با افزودن مؤلفه جدید «تکریری/ غیرتکریری» بودن به مجموعه مؤلفه‌های نمودی، نمود تکرار از نمودهای موقعیتی دیگر، نظیر نمود حالت، فعالیت و عادت متمایز شد و با مؤلفه‌های پویا، تداومی، غایی و تکریری بودن مفهوم‌سازی گردید. ارائه تعریفی دقیق از نمود تکرار و متمایز ساختن آن از سایر نمودهای موقعیتی، یافتن نمونه‌هایی از فعل‌های دوگان‌ساخته در زبان فارسی که مصداق کامل این نمودند و تعیین مؤلفه‌های آن، از دستاوردهای این مقاله است.

واژگان کلیدی: نمود، نمود تکرار، دوگان‌سازی، دوگان‌ساخت‌های فعلی، زبان فارسی

✉ mo.dastlan@pnu.ac.ir

۱. استادیار زبان‌شناسی همگانی، دانشگاه پیام نور، تهران، ایران

۱- مقدمه

نمود^۱ از مقولاتی است که با تصریف فعل یا از طریق معنای فعل در جمله جلوه‌گر می‌گردد. نمود الگوی رخداد فعل در واحد زمان^۲ است که بازتاب وضعیت ایستایی، تداوم، تکرار، تغییر درونی و یا اتمام عمل فعل از منظر گوینده است (دستلان و همکاران، ۱۳۹۵: ۷۰). از این تعریف برمی‌آید که نمود مفهومی است که در بستر زمان پدیدار می‌شود، بنابراین با زمان دستوری^۳ در ارتباط تنگاتنگ است. کامری^۴ (۱۹۷۶: ۳) نیز به این مسأله اشاره دارد که با وجود متفاوت بودن دو مقوله نمود و زمان دستوری، در بعضی زبان‌ها این دو مقوله با هم توأم شده‌اند و از اصطلاحات زمان دستوری برای بیان نمود استفاده می‌شود. کامری (همان: ۵) در تبیین تمایز این دو مقوله ابراز می‌دارد که اگرچه نمود در بستر زمان تبلور می‌یابد اما با مقوله زمان دستوری متفاوت است زیرا هر کدام از این دو از جنبه‌ای متفاوت به مقوله زمان می‌پردازند. زمان دستوری مقوله ارجاعی است که موقعیت وقوع فعل را با ارجاع به لحظه حال، در بستر زمان تعیین می‌کند، اما نمود، بدون ارجاع به یک نقطه زمانی خاص، به ساختار زمانی درون موقعیت می‌پردازد. به تعبیر کامری، زمان دستوری، زمان برون- موقعیتی^۵ است در حالی که نمود، زمان درون- موقعیتی^۶ است.

در مطالعه نمود، معمولاً بسته به چگونگی بروز نمود در جمله، آن را به دو نوع دستوری^۷ و واژگانی^۸ تقسیم می‌کنند. نمود دستوری با فعل‌های معین، نظیر «داشتن» و «بودن» در زبان فارسی (رحیمیان، ۱۹۹۵: ۶۲-۶۱) ایجاد می‌گردد. نمود واژگانی در معنای واژه‌هایی خاص مستتر است، از جمله قیدها و فعل‌های یک زبان. به نمود واژگانی که با فعل‌های واژگانی در جمله ایجاد می‌شود نمود موقعیتی^۹ می‌گویند (ایوانز و گرین^{۱۰}، ۲۰۰۶: ۶۳۱). در مطالعات اولیه و براساس مؤلفه‌های نمودی^{۱۱} نظیر «ایستا/ پویا»^{۱۲} بودن، «تداومی/ لحظه‌ای»^{۱۳} بودن و «غایی/

1. aspect
2. time
3. tense
4. Comrie
5. situation external time
6. situation internal time
7. grammatical aspect
8. lexical aspect
9. situation aspect
10. Evans & Green
11. aspectual features
12. stative/dynamic
13. durative/punctual

غیرغایی»^۱ بودن که برگرفته از آرای وندلر^۲ (۱۹۶۷) است، در ابتدا نمود موقعیتی به چهار گروه گروه «حالت»^۳، «فعالیت»^۴، «دستاورد»^۵ و «تحقق عمل»^۶ تقسیم گردید اما با مطالعات بیشتر بیشتر و توجه به تنوع ساختار دستوری سایر زبان‌ها، انواع دیگری نظیر نمود «عادت»^۷، «منقطع»^۸ و «آغاز عمل»^۹ افزوده شد. «نمود تکرار»^{۱۰} از نمودهای متأخر است و در این جستار به مطالعه و بررسی جلوه‌های آن در زبان فارسی می‌پردازیم. هدف، یافتن پاسخ سؤال‌های زیر است:

- آیا در زبان فارسی، نمود متمایزی برای بیان مفهوم تکرار عمل وجود دارد؟
- در صورت وجود نمود تکرار، چه سازوکاری برای بیان آن در زبان فارسی هست؟
- چه مؤلفه‌هایی این نمود را از سایر نمودهای موقعیتی متمایز می‌کنند؟

ابتدا آثاری را که به تحقیق بر نمود و به‌خصوص نمود تکرار در زبان فارسی پرداخته‌اند، بررسی می‌کنیم و به موازات آن نگاهی به پژوهش‌ها در زمینه دوگان‌سازی^{۱۱} می‌اندازیم؛ سپس چهارچوب نظری این مطالعه معرفی می‌کنیم و در نهایت به بررسی مصداق‌ها و سازوکارهای بیان این نمود و مؤلفه‌های تشکیل‌دهنده آن در فارسی امروز می‌پردازیم.

۲- پیشینه تحقیق

از جالب‌ترین و مرتبط‌ترین آثاری که به بررسی دوگان‌سازی و رابطه آن با نمود تکرار پرداخته‌اند، هاوزر، کاتائوکا و توسروندانی^{۱۲} (۲۰۰۶) است. در این اثر، دوگان‌سازی فعل در چند عضو از خانواده زبان‌های یوتو-آزتک^{۱۳}، از خانواده زبانی بومیان آمریکای شمالی، بررسی گردیده‌است. نویسندگان این اثر دریافته‌اند که از بین این زبان‌ها تنها زبان ارگان پایوت^{۱۴} دارای نوعی

-
1. telic/atelic
 2. Vendler
 3. state
 4. activity
 5. achievement
 6. accomplishment
 7. habitual
 8. semelfactive
 9. ingrassive
 10. iterative
 11. reduplication
 12. Houser, Kataoka & Toosarvandani
 13. Uto-Aztec
 14. Oregon Paiute

دوگان‌سازی زایا است که روی فعل‌های این زبان اعمال می‌شود و به آنها مفهوم تکرار یا جمع می‌بخشد. آنها به نقل از کوزیک^۱ دو نوع مفهوم جمع فعل را از هم متمایز می‌سازند: یکی مفهوم جمع درون-رویداد^۲ که در آن مراحل مختلف کنش فعل، یک عمل واحد در یک موقعیت قلمداد می‌شود؛ و دیگری مفهوم جمع برون-رویداد^۳ که براساس آن جلوه‌های مختلف کنش فعل قابل پخش در زمان‌ها، مکان‌ها و بین افراد مختلف است. آنها با توجه به تعریفی که از کوزیک برای جمع درون-رویداد ارائه می‌دهند و با توجه به مثال‌هایی نظیر ۱ معتقدند جمع درون-رویداد دقیقاً مفهوم نمود تکرار را به ذهن متبادر می‌سازد:

1) Event Internal (Iterative)

Su=nana u=bi-pi-ma-tatsi.

SUBJ=man 3=RED-IP/butt-IP/hand-slap

The man is spanking him/her.

(آن مرد (با زدن متناوب به پشت بچه) او را تنبیه می‌کند.)

2) Event External (Distributive: Over Individuals)

b. Mi=mago hi-hima-na.

our=bag RED-carry-PTCP

(we) carrying our bags.

((ما) کیف‌هایمان را حمل می‌کنیم.)

3) Event External (Distributive: Over time)

Nümi waha u=wo-kwo 'isa-si ka-oka-hima.

we.EXCL twice 3=RED-wash-SEQ OBJ-that-something

Having twice washed it out, those things."

((ما) دوبار آنها را شسته‌ایم.)

(هاوزر، کاتائوکا و توسروندانی، ۲۰۰۶: ۴)

جالب است که آنها یک رابطه قابل پیش‌بینی بین نمود موقعیتی فعل اولیه و معنایی که از اعمال دوگان‌سازی بر آن به دست می‌آید کشف می‌کنند؛ بدین ترتیب که اگر فعل پایه دارای نمود منقطع باشد دوگان‌ساخته حاصل از آن مفهوم جمع درون-رویداد (که همان نمود تکرار است) را به دست می‌دهد و اگر فعل پایه دارای نموده‌های دیگری نظیر فعالیت و تحقق عمل

1. Cusic

2. Event Internal

3. Event External

باشد دوگان‌ساخته حاصل از آن مفهوم جمع برون- رویداد (که نشان‌دهنده عمل چند شخص یا در زمان‌های مختلف است) را به ذهن متبادر می‌سازد. مثلاً در مثال شماره ۱، فعل اولیه دارای نمود منقطع و به معنی «زدن با دست» است اما با اعمال سازوکار دوگان‌سازی بر آن، تبدیل به فعلی با نمود تکرار و به معنی «زدن بر پشت بچه به‌طور متناوب جهت تنبیه او» می‌شود؛ اما در مثال‌های ۲ و ۳، که فعل اولیه دارای نمود فعالیت است، دوگان‌ساخته حاصل از آنها دارای مفهوم جمع است و به ترتیب به معنی «حمل کیف‌ها توسط چند نفر» و «شستن چیزی در زمان‌های متفاوت» است. می‌بینیم که حاصل اعمال سازوکار دوگان‌سازی بر فعل‌های دارای نمود منقطع در زبان ارگان پایوت، ایجاد فعل‌هایی با نمود تکرار است.

از آثاری که به بررسی نمود در زبان فارسی معاصر پرداخته‌اند می‌توان به جهان‌پناه تهرانی (۱۳۶۳)، خمیجانی فراهانی (۱۹۹۰)، وحیدیان کامیار (۱۳۷۱)، ابوالحسنی چیمه (۱۳۷۵)، گلفام (۱۳۸۵)، مجیدی (۱۳۸۸)، نغزگوی کهن (۱۳۸۹) و دستلان و همکاران (۱۳۹۵) اشاره کرد. نکته مشترک این آثار نپرداختن هیچ‌کدام به‌طور دقیق و مستقل به نمود تکرار است. بعضی اصولاً نامی از آن هم به میان نیاورده‌اند. آثاری که به نمود تکرار پرداخته‌اند نیز به دلیل عدم درک صحیح، آن را با نمودهای دیگر اشتباه گرفته و با نمود عادت خلط نموده‌اند. مثلاً:

خانلری که از نگاه در زمانی به دوره‌های مختلف زبان فارسی پرداخته است در مورد نمود تکرار در فارسی دری می‌گوید:

صیغه خاصی از صرف زمان ماضی وجود دارد که مفهوم تکرار فعل یا معتاد بودن آن را بیان می‌کند و با افزودن مصوت «ای» به آخر فعل ساخته می‌شود و این غیر از ماضی استمراری است که برای بیان فعلی که در زمان گذشته جریان داشته اما پایان نیافته به کار می‌رود و جزء صرفی «همی» و «می» نشانه آن است. دلیل تفاوت میان این دو معنی آن است که گاهی هر دو جزء در یک صیغه جمع می‌شوند تا هم مفهوم استمرار و هم معنی تکرار را برسانند.

تکرار: هر روزی بامداد به خدمت پیغامبر آمدندی و از پیغامبر علم شنیدندی. (۱۳۶۶: ۲۶۳)

اگرچه خانلری نمود مستمر^۱ (به تعبیر وی نمود استمرار) را با نمود عادت و تکرار متفاوت دانسته اما می‌بینیم که تمایزی بین نمود تکرار و نمود عادت - که وی از آن با عنوان معتاد بودن یاد می‌کند - قائل نشده و آن دو را با هم خلط نموده است. این به هم آمیختگی نمود تکرار و نمود عادت در جاهای دیگر این اثر نیز به چشم می‌خورد. به نظر می‌رسد محققان متأخرتر نیز تحت تأثیر همین اثر، این مسیر اشتباه را پیموده‌اند.

1. progressive aspect

ماهوتیان گذرا و نه‌چندان دقیق، ذیل عنوان نمود تکرار - که از آن به نمود مکرر یاد می‌کند - تنها به توضیحی کوتاه بسنده می‌کند:

در زمان حال، از زمان حال ساده و در زمان گذشته از ماضی استمراری برای بیان تکرار استفاده می‌شود.
- هر روز می‌رم دانشگاه.

- هر روز می‌رفتم دانشگاه. (۱۳۷۸: ۲۲۹-۲۳۰)

وقتی به توضیحات او دربارهٔ نمودهای دیگر نظیر نمود تداومی^۱ و نمود عادت رجوع می‌کنیم می‌بینیم که عملاً تفاوتی میان این نمودها قائل نشده و برای نمود عادت مثال «هر روز برنج می‌خوردم.» ارائه داده‌است که در عمل با مثال‌های بالا برای نمود تکرار تفاوتی ندارد. واضح است که ایشان نیز تمایزی بین نمود عادت و تکرار قائل نشده‌اند. به نظر می‌رسد دلیل آن، ماهیت کار او یعنی رده‌شناسی است، زیرا وی تحت تأثیر زبان انگلیسی، صرفاً در صدد یافتن معادل‌های فارسی برای نمودهای انگلیسی است و برای نمودهای زبان فارسی اصولاً نتوانسته مثالی ارائه دهد.

صفا (۱۳۸۰) نمود تکرار را نشان‌دهندهٔ تکرار عمل می‌داند که در زبان‌های گوناگون با ابزارهای گوناگونی در گزارهٔ فعل نشان داده می‌شود. وی معتقد است این نمود در انگلیسی و فرانسوی با پیشوند re- یا پسوندهای -iller, -eter, -ailler- و در زبان فارسی با قیدهایی مانند دوباره، باز، مجدداً و صفت‌هایی نظیر روزانه و همیشگی در «پیاپی‌روزی روزانه‌اش» و «حرکات همیشگی‌اش» یا حتی به صورت اسم جمعی نظیر دعاها در «دعاهای مداوم آنها» ساخته می‌شود. مثال‌هایی که ایشان از زبان فارسی ارائه کرده‌اند بیشتر مبین نمود عادت است تا تکرار. در ضمن، وی هیچ اشاره‌ای به فعل‌هایی که مفهوم تکرار را به ذهن متبادر می‌سازد نکرده‌است زیرا در مثال‌ها قید یا صفت به جمله مفهوم عادت یا تکرار می‌دهد نه فعل. مثلاً در «دعاهای مداوم آنها» قید «مداوم» مفهوم مورد نظر را می‌بخشد نه اسم جمع «دعاها».

رضایی (۱۳۹۱) ضمن تقسیم‌بندی نمود به دو دستهٔ کلی دستوری و واژگانی، به بررسی نمود دستوری در زبان فارسی می‌پردازد. وی پیشوند دستوری «می» را نشانهٔ نمودهای استمراری، عادی، تدریجی و تکرار (به تعبیر وی تکراری) می‌داند و اعلام می‌دارد که این نمودهای دستوری از لحاظ صوری دارای تمایز مشخصی نیستند و ضمن استناد به ماهوتیان (۱۳۸۳: ۲۲۸) همهٔ این نمودها را جلوه‌ای از نمود استمراری به حساب می‌آورد؛ موضوعی که

1. durative aspect

طالقانی (۲۰۰۸: ۹) نیز به آن اشاره می‌کند. به نظر می‌رسد دلیل این نتیجه‌گیری، طبقه‌بندی نمود تکرار به‌عنوان نمودی دستوری و تلاش در جهت گنجاندن آن ذیل نمود استمراری باشد؛ در صورتی که با تغییر نگاه به این نمود و لحاظ کردن آن به‌عنوان نمودی موقعیتی (واژگانی) تمایز آن از سایر نمودها مشخص می‌گردد و با بهره‌گیری از مؤلفه‌های نمودی می‌توان به درستی آن را مفهوم‌سازی کرد.

از اولین آثاری که به بررسی فرایند دوگان‌سازی در زبان فارسی پرداخته شقاقی (۱۳۷۹) است. وی - که به جای دوگان‌سازی از تکرار استفاده می‌کند - این فرایند را به دو نوع تکرار کامل و تکرار ناقص تقسیم می‌کند و در تعریف آنها بیان می‌کند هرگاه پایه به‌طور کامل تکرار شود، کامل و هرگاه تنها بخشی از پایه تکرار شود، ناقص است. او البته تکرار کامل را به دو نوع کامل نافزوده و کامل افزوده تقسیم می‌کند. تکرار کامل نافزوده فقط با تکرار پایه ساخته می‌شود اما در تکرار کامل افزوده، علاوه بر دو پایه مکرر، یک تکواژ دستوری نیز وجود دارد که در میان دو پایه یا بعد از پایه دوم قرار می‌گیرد. می‌بینیم که توجه شقاقی بیشتر معطوف به طبقه‌بندی این فرایند است و چندان به مفاهیم آن توجه نمی‌کند.

خانجان و علی‌نژاد (۲۰۱۰) به بررسی صرفی دوگان‌سازی کامل در زبان فارسی می‌پردازند و نتیجه می‌گیرند که ماهیت این پدیده در فارسی کاملاً صرفی است و حوزه وسیعی از عبارات زبانی از واژه تا کل یک ساختار نحوی را در بر می‌گیرد و معانی متفاوتی را ارائه می‌دهد. در مورد معانی حاصل از دوگان‌سازی، آنها مواردی نظیر تکرار، تداوم، توالی، تشدید و تغییر حالت عمل را نام می‌برند و توضیحات بیشتری در مورد مفهوم تکرار نمی‌دهند.

رضایتی کیشه‌خاله و سلطانی (۱۳۹۴) با استخراج حدود هزار و پانصد واژه دوگان‌ساخته از فرهنگ‌ها، به توصیف و دسته‌بندی ساخت‌واژه‌ای، دستوری و معنایی آنها پرداخته‌اند. از نقاط قوت این اثر حجم فراوان داده‌ها و تقسیم‌بندی جامع و کامل دوگان‌ساخته‌ها براساس ویژگی‌های مشترک صوری است اما به معنا توجه چندانی نشده‌است، مثلاً درباره مفهوم تکرار، تنها، گذرا بیان کرده‌اند یکی از معانی حاصل از دوگان‌سازی کامل نافزوده، تکرار عمل است. دبیرمقدم و ملکی (۱۳۹۵) به تحلیل صوری و معنایی فرایند دوگان‌سازی کامل در زبان فارسی می‌پردازند. آنها به تبعیت از شقاقی (۱۳۷۹) این فرایند را به انواع افزوده و نافزوده تقسیم می‌کنند و ذیل عنوان دوگان‌سازی کامل نافزوده، دوگان‌سازی مقولاتی مانند اسم، صفت، قید و فعل امر را بررسی می‌کنند. آنها در مورد دوگان‌سازی فعل امر به مواردی نظیر

بچاپ‌بچاپ، بکش‌بکش و بز‌بزن اشاره می‌کنند و بیان می‌کنند که این ساخت‌ها برای بیان دفعات زیاد انجام فعلی که تحت فرایند دوگان‌سازی واقع شده‌است استفاده می‌شود ولی هیچ اشاره‌ای به نمود تکرار این ساخت‌ها و مؤلفه‌های نمودی آن نمی‌کنند.

می‌بینیم که اگرچه اکثر این آثار، تلویحی یا گذرا، اشاره کرده‌اند که یکی از معانی حاصل از دوگان‌سازی، تکرار عمل است ولی هیچ‌کدام، مطلقاً اسمی از نمود تکرار و مؤلفه‌های تشکیل‌دهنده آن نیاوردند و مثال‌هایی از سازه‌های دوگان‌ساخته بیان‌کننده این نمود ارائه نداده‌اند.

۳- چهارچوب نظری تحقیق

روش این پژوهش توصیفی-تحلیلی و بر مبنای نظریات کامری (۱۹۷۶) - از اولین بررسی‌های نمود موقعیتی که بقیه آثار مستقیم یا غیرمستقیم تحت تأثیر آن‌اند - است. همچنین گاه در بیان نمود تکرار از طریق سازوکار دوگان‌سازی، به بایبی، پرکینز و پاگلیوکا^۱ (۱۹۹۴) که تکمیل‌کننده، توضیح‌دهنده و در مواردی تصحیح‌کننده نظرات کامری است استناد شده‌است.

کامری (۱۹۷۶: ۲۵) ضمن تقسیم بندی نمود به دو دسته کلی کامل و غیرکامل، نمود غیرکامل را به انواع نمود عادت و نمود تداوم - که نمود تداوم خود به دو دسته خردتر مستمر و غیرمستمر تقسیم می‌شود - طبقه‌بندی می‌کند. وی (همان: ۲۷) نمود تکرار را متفاوت با نمود عادت می‌داند. از دید وی نمود تکرار نشان‌دهنده تکرار یک واقعه در موقعیت جاری است، به عبارت دیگر، نمود تکرار، وقوع پی‌درپی نمونه‌های متعددی از یک عمل واحد در موقعیت کنونی است. دو عامل تعیین‌کننده در تبیین معنای نمود تکرار و تمایز آن از سایر نمودهای موقعیتی یکی «تکرار عمل» و دیگری «موقعیت جاری» است؛ یعنی اینکه در نمود تکرار یک عمل واحد به صورت مکرر و در فاصله زمانی کوتاه در زمان کنونی واقع می‌شود. دو تفاوت مهم نمود تکرار و نمود عادت از دید کامری نیز بر پایه همین دو عامل شکل گرفته است: در حالی که تکرار موقعیت جزء لاینفک و شرط لازم نمود تکرار است لزوماً جزء مشخصه‌های نمود عادت نیست؛ مثلاً در جمله «او قبلاً با سرعت رانندگی می‌کرد» اگرچه با سرعت رانندگی کردن نشان‌دهنده عادت راننده در انجام فعل است اما مفهوم تکرار از آن بر نمی‌آید. وجه تمایز دیگر این است که در نمود تکرار کنش فعل در موقعیت جاری و در زمان حاضر رخ می‌دهد اما در نمود عادت، واقعه در تمام دوره زمانی مورد بحث ظهور و بروز دارد و یک پدیده تصادفی که برای لحظه‌ای یا در موقعیت جاری بروز پیدا می‌کند نیست؛ به عبارت دیگر، کنش فعل محدود

1. Bybee, Perkins & Pagluca

به موقعیت جاری نمی‌شود و یک نوع تطویل یا به درازا کشیدن^۱ (همان: ۲۸) در کنش فعل وجود دارد که جزء لاینفک نمود عادت است و در نمود تکرار به چشم نمی‌خورد، مثلاً در عبارت «او چهار سال است که صبح‌ها پیاده‌روی می‌کند»، عمل پیاده‌روی در کل این چهار سال به درازا کشیده اگرچه ممکن است در این مدت او بعضی روزها پیاده‌روی نرفته باشد. باتوجه به آنچه گفته شد نمود تکرار را می‌توان این‌گونه تعریف کرد: نشان دهنده تکرار یک واقعه واحد در موقعیت جاری و در دوره زمانی بسیار محدود که با نمود عادت؛ نشان دهنده حاکم بودن وقوع یک عمل در تمام دوره مورد نظر، متفاوت است. البته ممکن است نمود عادت در جمله‌ای مفهوم تکرار هم در خود داشته باشد اما این مفهوم تکرار اولاً جزء لاینفک نمود عادت نیست و ثانیاً این مفهوم باید در تمام دوره زمانی که فعل جمله دلالت بر آن دارد تداوم داشته باشد؛ بنابراین عنصر اصلی در نمود عادت که آن را از نمود تکرار متمایز می‌سازد تطویل یا به درازا کشیدن است (همان: ۲۸).

بایی، پرکینز و پاگلیوکا (۱۹۹۴: ۱۲۷) نیز تعریفی مشابه با تعریف کامری از نمود تکرار ارائه داده‌اند. آنها نمود تکرار را توصیف‌کننده رویدادی می‌دانند که در یک موقعیت خاص، پی‌درپی رخ داده‌است. آنها نمود تکرار را در ارتباط تنگاتنگ با مؤلفه غایی بودن می‌دانند که اشاره به موقعیت‌هایی دارد که نقطه پایان مشخص دارند. آنها (همان: ۱۵۹) نیز به تفاوت نمود تکرار و نمود عادت اشاره می‌کنند و همسو با کامری معتقدند در نمود تکرار، عمل در یک موقعیت واحد تکرار شده‌است اما نمود عادت دلالت بر واقع شدن فعل در موقعیت‌های متفاوت دارد. آنها (همان: ۱۶۱) همچنین معتقدند مفهوم تکرار به بهترین نحو در موقعیت‌هایی قابل برداشت است که در آن، فعل دربردارنده یک چرخه واحد کامل است. منظور از چرخه واحد کامل، موقعیتی است که دارای یک شروع، میانه و پایان ذاتی است، نظیر چشمک زدن یا سرفه کردن. البته باید توجه داشت اگر این فعل‌ها تنها یک بار در موقعیت جاری رخ دهند نشان‌دهنده نمود منقطع‌اند که ناظر بر اعمالی است که فقط و فقط یک بار در موقعیت جاری اتفاق می‌افتد و تنها در صورتی دلالت بر نمود تکرار دارد که در همان موقعیت چندین بار تکرار شود. این همان مطلبی است که هاووزر، کاتائوکا و توسروندیان (۲۰۰۶) نیز به آن اشاره داشتند با این تفاوت که در زبان ارگان پایوت سازوکار دوگان‌سازی باعث ایجاد نمود تکرار از نمود منقطع می‌شود اما در فارسی این عمل از طریق قیده‌های دارای مفهوم تکرار واقع می‌شود:

1. protraction

(۴) بیمار سرفه کرد. (نمود منقطع)

(۵) بیمار چندین بار سرفه کرد. (نمود تکرار)

از مثال‌های بالا برمی‌آید که آنچه باعث شده جمله دوم مفهوم تکرار داشته باشد قید «چندین بار» است نه فعل «سرفه کردن»؛ بنابراین این فعل‌ها در ذات خود مبین مفهوم تکرار نیستند. بایبی، پرکینز و پاگلیوکا (۱۹۹۴: ۱۶۸) همچنین معتقدند متداول‌ترین روش در زبان‌ها برای بیان نمود تکرار استفاده از سازوکار دوگان‌سازی یا بهتر بگوییم دوگان‌سازی کامل است. البته این پدیده کاملاً قابل انتظار است زیرا یک رابطه تصویری^۱ بین دوگان‌ساخت‌ها و مفاهیمی که آنها به ذهن متبادر می‌سازند وجود دارد و به همان ترتیب که یک سازه دارای صورت دوگانه و مضاعف است پس منطقی است که مفهوم تکرار را نیز برساند؛ شاید به همین دلیل باشد که مثلاً پسوند «-ān» که در زبان بلوچی بیانگر نمود تکرار فعل است، به اسم‌ها نیز متصل می‌شود و به‌عنوان پسوند جمع‌ساز عمل می‌کند و به اسم‌ها مفهوم جمع می‌بخشد (همان: ۱۶۴). پدیده بیان نمود تکرار از طریق سازوکار دوگان‌سازی در زبان‌هایی با خانواده‌های زبانی کاملاً متفاوت قابل رؤیت است و نمونه آن را در زبان آرگان پایوت شاهد بودیم. در زبان کوکو یالانجی، تکرار ریشه فعل منجر به آفرینش نمود تکرار می‌شود: Yirka به معنی «فریاد زدن» اما Yirka-n-Yirka-y به معنی «مدام فریاد زدن» است (پاتز، ۱۹۸۲: ۱۷۵). در زبان توک‌پیزین نیز عبارت ja fatim pig, fatim fatim به معنی «تو مرتباً خوک را کتک می‌زنی.» است (هال، ۱۹۴۳: ۳۲). در زبان هم دوگان‌سازی کامل منجر به ایجاد نمود تکرار می‌شود؛ مثلاً فعل زل به معنی «لغزیدن و لیز خوردن» است ولی دوگان ساخته حاصل از آن؛ «زلزل» به معنی «لرزیدن مداوم و بروز زمین‌لرزه» است (زند، ۲۰۱۱: ۱۸۵). همین پدیده را در زبان هائوسا نیز شاهدیم: buga: «زدن»، bubuga: «زدن مداوم» (هاسپلمث، ۲۰۰۲).

۴- نمود تکرار در زبان فارسی

با توجه به تعریف‌های متفاوتی که برای دو نمود تکرار و عادت و تمایز این دو مقوله از یکدیگر ارائه شد، به‌وضوح مشخص می‌گردد آثاری که در زبان فارسی به نمود تکرار پرداخته‌اند، اصولاً نمود عادت را معرفی کرده‌اند و در بعضی موارد مفهوم تکرار نیز در خود دارند. همچنین با توجه به مثال‌هایی که از زبان‌های مختلف ارائه دادیم و نیز این نکته که متداول‌ترین و

1. iconic

پایه‌ای‌ترین روش بیان نمود تکرار استفاده از سازوکار دوگان‌سازی است، انتظار می‌رود در زبان فارسی نیز با این پدیده - یعنی ایجاد نمود تکرار از طریق دوگان‌ساخت‌ها - مواجه باشیم.

با بررسی دوگان‌ساخت‌های زبان فارسی و به‌طور مشخص دوگان‌ساخت‌های فعلی، با گونه‌ جدیدی از فعل‌ها روبه‌رو می‌شویم که صرفاً مفهوم نمود تکرار را به ذهن متبادر می‌سازند. فعل‌هایی نظیر تلق‌تلق کردن، غل‌غل کردن، زق‌زق کردن، میومیو کردن، هاپ‌هاپ کردن، غارغار کردن، حبه‌حبه کردن، قیمه‌قیمه کردن، جداجدا کردن، پرپر زدن، نفس‌نفس زدن، بپرپر کردن، بگیربگیر راه انداختن، قهقهه زدن، کورمال‌کورمال کردن و

می‌بینیم که همهٔ اینها فعل‌های مرکبی هستند که از یک پیش‌فعل^۱ و یک فعل سبک^۲ (کریمی دوستان، ۲۰۱۱) تشکیل شده‌اند. پیش‌فعل در اینجا یک عنصر دوگان‌ساخته است که از تکرار کامل پایه تشکیل شده‌است، بنابراین همهٔ این پیش‌فعل‌ها از لحاظ صوری دوگان‌ساخت کامل هستند و طبق تقسیم‌بندی شقاقی (۱۳۷۹) جزء دوگان‌ساخت‌های کامل نافزوده به حساب می‌آیند. البته طبق نظرات رضایتی کیشه‌خاله و سلطانی (۱۳۹۵) می‌توان تقسیم‌بندی دقیق‌تری برای آنها در نظر گرفت؛ مثلاً مواردی نظیر غل‌غل، تلق‌تلق، زق‌زق، میومیو، هاپ‌هاپ و غارغار جزء دوگان‌ساخته‌های کامل نافزوده نام‌آوایی به حساب می‌آیند. مواردی مانند حبه‌حبه، قیمه‌قیمه، نفس‌نفس، کورمال‌کورمال و پرپر، زیرمجموعه دوگان‌ساخته‌های نافزوده اسمی قرار می‌گیرند. مواردی چون بپرپر، بگیربگیر، بدوبدو و بکش‌بکش را نیز می‌توان جزء دوگان‌ساخته‌های نافزوده فعلی لحاظ کرد.

با بررسی و دقت بیشتر در محاورات میان فارسی‌زبانان، احتمالاً می‌توان گونه‌های دیگری از این فعل‌های دوگان‌ساخته را یافت اما مهم این است که فصل مشترک همه این فعل‌ها، تکرار یک عمل در موقعیت جاری و در یک دورهٔ زمانی کوتاه است، مثلاً «قیمه‌قیمه کردن» به معنی تکرار عمل خرد کردن گوشت، «بدوبدو کردن» تکرار عمل دویدن، «هاپ‌هاپ کردن» تکرار عمل پارس کردن و «نفس‌نفس زدن» تکرار عمل نفس کشیدن در یک دورهٔ کوتاه و در موقعیت جاری است که به هیچ وجه مفهوم عادت ندارند؛ بنابراین همهٔ این فعل‌ها بیانگر نمود تکرارند. نکته دیگر اینکه، غالب فعل‌هایی که با این سازوکار، مبین نمود تکرار در زبان فارسی هستند، نسبتاً جدیدند و معمولاً در گفتار غیررسمی و محاوره یافت می‌شوند و هنوز به طور کامل به گفتار رسمی راه نیافته‌اند.

1. preverb
2. light verb

نکته دیگر تعیین مؤلفه‌های نمودی این فعل‌هاست. اگر به روند وقوع فعل‌های ناظر بر نمود تکرار بر محور زمان دقت کنیم می‌بینیم که این فعل‌ها دارای طرح و ساختار درونی هستند و این ساختار درونی مدام در حال تغییر است. برای درک بهتر، ساختار درونی چند فعل دوگان ساخته که نمود تکرار دارند را بررسی می‌کنیم؛ «پربپر کردن» در جمله «بچه‌ها روی تخت پربپر می‌کنند» در ذات خود ساختار مرحله‌ای دارد: در یک مرحله پای بچه‌ها در تماس با تخت است، در مرحله بعد بچه‌ها حالت جهیدن به خود گرفته‌اند و از تخت جدا شده‌اند، در مرحله بعدی در اوج پرش هستند و در مرحله‌ای دیگر سقوط کرده‌اند و پایشان روی تخت قرار دارد. فعل «میومیو کردن» در جمله «گربه‌ای در حیاط میومیو می‌کند» نیز دارای ساختار درونی متغیر است: گربه دهان خود را باز و صدا تولید می‌کند، دهان خود را می‌بندد، لحظه‌ای بسیار کوتاه ساکت است و دوباره همان مراحل را تکرار می‌کند. نظیر همین حالت را در «نفس نفس زدن»، «هاپ‌هاپ کردن» و «غارغار کردن» داریم. برای فعل «حبه‌حبه کردن» در «مادر قندها را حبه‌حبه می‌کند» هم می‌توان همین ساختار را تعریف کرد: فاعل جمله، لبه‌های قیچی قندشکن را باز می‌کند، روی قند می‌گذارد، با فشار بر دسته قیچی قسمتی از قند را جدا می‌کند و بعد از لحظه‌ای عمل را تکرار می‌کند. نظیر همین فرایند برای فعل «قیمه‌قیمه کردن» و «جداجدا کردن» نیز قابل تصور است. اگر ساختار درونی هر کدام از این فعل‌ها را با یک فعل دارای نمود حالت مقایسه کنیم موضوع واضح‌تر می‌شود: اگر روند وقوع فعل «شبيه بودن» را به قطعات و مراحل تقسیم کنیم می‌بینیم که تمام مراحل این فعل یکسان است، به عبارت دیگر، حالت شبيه بودن در تمام مراحل رخداد فعل به شکل یکنواخت وجود دارد و مانند فعل‌های بالا دارای طرح یا ساختار درونی متنوع نیست. نکته دیگر اینکه ادامه یافتن وقوع فعل‌های دارای نمود تکرار در بستر زمان، مستلزم وارد کردن انرژی به چرخه عمل است و این دقیقاً برخلاف فعل‌های حالت است که تا زمانی که انرژی به چرخه وارد نشود ادامه می‌یابند، مثلاً «قل‌قل کردن» تا زمانی در بستر زمان ادامه می‌یابد که انرژی گرمایی صرف گرم کردن آب شود اما فعل «شبيه بودن» در جمله «آن دو ماشین به هم شبيه هستند» تا زمانی ادامه می‌یابد که انرژی به چرخه وقوع فعل وارد نشود. وارد شدن انرژی - مثلاً وارد آمدن ضربه به یکی از ماشین‌ها یا تغییر رنگ یکی از آنها - در اینجا باعث تغییر روند فعل و قطع آن می‌شود. اگر مشخصه‌هایی که تاکنون برای نمود تکرار ذکر کردیم - نظیر دارای ساختار درونی بودن، مستلزم تغییر درونی بودن و محتاج به وارد آمدن انرژی بودن - را

با مشخصه‌های سایر نمودهای موقعیتی مقایسه کنیم می‌بینیم که عین همین مشخصه‌ها در نمود فعالیت نیز جلوه‌گر است، بنابراین به نظر می‌رسد نمود تکرار گونه‌ای از نمود فعالیت باشد. این همان چیزی است که کامری (۱۹۷۶: ۲۷) به آن اعتقاد دارد زیرا وی معتقد است وقتی واقعه‌ای چندین بار در موقعیت جاری و در یک دوره زمانی محدود تکرار شود، باید همه رخدادها را به چشم یک عمل واحد در نظر گرفت، بنابراین از دید وی نمود تکرار نمونه‌ای از نمود فعالیت است. اما آنچه باعث تمایز نمود تکرار از نمود فعالیت می‌شود مؤلفه غایی بودن است که ظاهراً کامری از آن غفلت نموده اما مورد توجه بایی، پرکینز و پاگلیوکا (۱۹۹۴) قرار گرفته است زیرا آنها معتقدند که نمود تکرار، به خاطر ماهیت آن، که توصیف‌کننده رویدادی است که در یک موقعیت جاری تکرار شده، در ارتباط تنگاتنگ با مفهوم غایی بودن است و چرخه‌ای بسته دارد.

با دقت بیشتر در ساختار درونی فعل‌های دارای نمود تکرار، به این نتیجه می‌رسیم که چرخه بسته داشتن مستلزم این است که عملی که نمود تکرار ناظر بر آن است مداوم آغاز شود و به پایان برسد و این برخلاف نمود فعالیت است که در آن عملی شروع می‌شود و در تمام دوره زمانی مورد نظر ادامه می‌یابد و ممکن است به پایان هم نرسد. برای مثال، همان‌گونه که اشاره شد، فعل «پریپر کردن» و سایر فعل‌های نشان‌دهنده نمود تکرار، مانند یک چرخه مداوم شروع می‌شود و به پایان می‌رسد و لحظاتی نیز بین چرخه‌ها وجود دارد که عمل تمام شده و هنوز مجدداً شروع نشده است و در آن لحظات عمل مورد نظر اتفاق نمی‌افتد؛ اما در فعل‌های دارای نمود فعالیت روند وقوع فعل بدین گونه نیست، مثلاً در فعل «شنا کردن»، عمل شنا کردن در تمام دوره زمانی مورد نظر بی‌وقفه ادامه دارد و ما شاهد تنها یک چرخه واحد هستیم که ممکن است لزوماً به پایان هم نرسد و چرخه کامل نگردد، به عبارت دیگر، فعل‌های فعالیت برخلاف فعل‌های تکرار، دارای مؤلفه غیرغایی هستند.

پس می‌بینیم که اگرچه نمود تکرار - در بین نمودهای موقعیتی سنتی چهارگانه - بیشترین شباهت را به نمود فعالیت دارد، اما به خاطر مؤلفه غایی بودن، به هیچ‌وجه نمی‌توان آن را گونه‌ای از نمود فعالیت به حساب آورد. با وارد کردن مؤلفه غایی بودن، نمود تکرار از نمود فعالیت متمایز می‌شود اما به نمود تحقق عمل شبیه می‌گردد چون نمود تحقق عمل نیز دقیقاً با مؤلفه‌های پویا، تداومی و غایی بودن مفهوم‌سازی می‌گردد؛ این درحالی است که فعل‌های دارای نمود تحقق عمل به هیچ‌وجه مفهوم تکرار در خود ندارند. واقعیت این است که

چهارچوب سنتی در نظر گرفته شده برای تقسیم‌بندی نمودهای موقعیتی و مؤلفه‌های نمودی سه‌گانه (ایستا/ پویا، لحظه‌ای/ تداومی، غایی/ غیرغایی) که آنها را به انواع حالت، فعالیت، دستاورد و تحقق عمل تقسیم می‌کند، در اینجا جواب‌گو نیست و نمود تکرار در آن نمی‌گنجد. پیشنهاد برای حل این مشکل این است که با اضافه کردن مؤلفه دیگری نظیر «تکریری/ غیر تکریری بودن یا \pm تکریری بودن»^۱ به آن الگوی سنتی، می‌توان نمود تکرار و حتی نمودهای دیگر را در آن چهارچوب مفهوم‌سازی کرد:

جدول ۱. نمودهای موقعیتی زبان فارسی و مؤلفه‌های آنها

نمودهای موقعیتی	پویا	تداومی	غایی	تکریری
حالت	-	+	-	-
فعالیت	+	+	-	-
دستاورد	+	-	+	-
تحقق عمل	+	+	+	-
عادت	+	+	-	+
تکرار	+	+	+	+

این پیشنهاد جدید نیست و کاملاً مسبوق به سابقه است. مثلاً پک، لین و سون^۲ (۲۰۱۳) با وارد کردن مؤلفه جدید «مقیاسی/ غیرمقیاسی»^۳ که آن را با علامت مثبت و منفی (\pm مقیاسی) ارزش‌گذاری کرده‌اند، توانسته‌اند گونه‌های جدیدی از نمودهای موقعیتی فعل‌های زبان چینی را که در تقسیم‌بندی قبلی نمی‌گنجد، در این تقسیم‌بندی جای دهند و به گونه‌های قبلی نیز ابعاد و مفاهیم جدیدی ببخشند. در جدول بالا می‌بینیم که نمود تکرار - با توجه به مشخصه‌های محتاج به وارد آمدن انرژی بودن و دارای ساختار متغیر درونی بودن - دارای مؤلفه‌های پویا، تداومی، غایی و تکریری و نمود عادت دارای مؤلفه‌های پویا، تداومی، غیرغایی و تکریری خواهد بود. می‌بینیم که اگر مؤلفه تکریری بودن با مؤلفه غایی بودن جمع شود مبین نمود تکرار و اگر با مؤلفه غیرغایی بودن جمع شود نشان‌دهنده نمود عادت است. نکته پایانی اینکه اگرچه اصلی‌ترین و بدیهی‌ترین معنای فعل‌های دوگان ساخته مفهوم تکرار است اما به تدریج و با گذر زمان دچار بسط معنایی یا استعاری می‌شوند و معانی

1. \pm Iterative

2. Peck, Lin & Sun

3. \pm Scale

ثانویه‌ای به آنها افزوده می‌شود. این مسأله همان چیزی است که بایبی، پرکینز و پاگلیوکا (۱۹۹۴: ۱۷۰) نیز به آن اذعان دارند. آنها با بررسی دوگان‌ساخت‌های فعلی در زبان‌های مختلف به این نتیجه رسیده‌اند که نمود تکرار اصلی‌ترین و پایه‌ای‌ترین مفهومی است که از این سازوکار حاصل می‌شود و مفاهیم دیگر نظیر عادت، تداوم و ... به تدریج و با بسط معنای اولیه حاصل شده‌است. آنها پیوستاری از معانی حاصل از دوگان‌سازی ارائه داده‌اند که از مفهوم تکرار شروع می‌شود و به تدریج و با گذشت زمان مفاهیمی مانند تداوم، استمرار، عادت و نمود غیرکامل را در بر می‌گیرد و نهایتاً به فعل لازم ختم می‌شود. البته به‌ندرت می‌توان تمام حلقه‌های این پیوستار را در یک زبان واحد پیدا کرد، بلکه آنها حلقه‌های مختلف را از زبان‌های گوناگون کشف کرده‌اند و این یافته‌ها را مانند قطعات جورچین کنار هم قرار داده‌اند و به یک پیوستار نهایی رسیده‌اند. جالب این است که با وجود اینکه دوگان‌ساخت‌های مورد بحث در زبان فارسی نسبتاً جدید است ولی شاهد بروز حلقه پایانی این پیوستار در زبان فارسی هستیم. فعل «پرپر زدن» در معنای اولیه حاکی از نمود تکرار و به معنای حرکت مداوم پره‌های پرنده است اما به تدریج بسط معنایی یافته و به معنای جان دادن و مردن - فعل لازم - درآمده‌است.

۵- نتیجه‌گیری

در این جستار به بررسی نمود تکرار و مصداق‌های آن در زبان فارسی پرداختیم. در بررسی پیشینه در زبان فارسی دیدیم که به دلیل عدم ارائه تعریفی دقیق از نمود تکرار و عدم تعیین وجه تمایز آن با سایر نمودهای موقعیتی از جمله نمود عادت، اصولاً دریافت درستی از این نمود وجود ندارد و از همان آثار اولیه، این نمود با نمود عادت خلط شده و این رویکرد نادرست در آثار بعدی نیز جلوه‌گر شده‌است. از سوی دیگر، آثاری نیز که در زمینه دوگان‌سازی در زبان فارسی وجود دارند، به دوگان‌ساخت‌هایی که انتقال‌دهنده نمود تکرارند توجه نکرده‌اند و این دوگان‌ساخت‌ها از نظر مغفول مانده‌اند، در صورتی که اساسی‌ترین و ابتدایی‌ترین روش ابراز نمود تکرار در زبان‌های مختلف، استفاده از سازوکار دوگان‌سازی است. برای فائق آمدن به این کاستی‌ها، ابتدا به مفهوم‌سازی نمود تکرار و بیان تمایزات عمده آن با سایر نمودهای موقعیتی از جمله نمود عادت پرداختیم، سپس، با بررسی دوگان‌ساخت‌های متداول در زبان فارسی، گونه‌ای از دوگان‌ساخت‌های فعلی کامل را معرفی نمودیم که دقیقاً مفهوم تکرار را ایفاد می‌کنند اما به دلیل جدید بودن، عمدتاً در زبان محاوره بروز می‌یابند و به‌ندرت در

موقعیت‌های رسمی استفاده می‌شوند. در ادامه، به بررسی مؤلفه‌های نمودی تکرار پرداختیم و دیدیم که با به کارگیری مؤلفه‌های موجود و با اضافه کردن مؤلفه نمودی «تکریری/ غیر تکریری» می‌توان به مفهوم‌سازی دقیق نمود تکرار پرداخت و این نمود را از سایر نمودهای موقعیتی نظیر نمود عادت، نمود فعالیت و نمود حالت متمایز ساخت. در پایان و در پاسخ به سؤال‌های مطرح‌شده در مقدمه باید گفت که نمود تکرار به‌عنوان یک نمود موقعیتی که نشان‌دهنده تکرار یک واقعه واحد در موقعیت جاری و در دوره زمانی بسیار محدود است در زبان فارسی بروز و ظهور دارد و این مفهوم با بعضی دوگان‌ساخته‌های فعلی که به نمونه‌هایی از آن در مقاله اشاره شد بیان می‌گردد. همچنین، این نمود دارای مؤلفه‌های اختصاصی پویا، تداومی، غایی و تکریری بودن است که آن را از سایر نمودهای موقعیتی متمایز می‌سازد.

منابع

- ابوالحسنی چیمه، ز. ۱۳۷۵. «نمود در نظام فعلی زبان فارسی». *پایان‌نامه کارشناسی ارشد زبان‌شناسی همگانی، تهران: دانشگاه تهران.*
- جهان‌پناه تهرانی، س. ۱۳۶۳. «فعل‌های لحظه‌ای و تداومی». *زبان‌شناسی، ۱ (۲): ۶۴-۱۰۰.*
- خانلری ناتل، پ. ۱۳۶۶. *تاریخ زبان فارسی، تهران: نشر نو.*
- دبیرمقدم، م. و ملکی، س. ۱۳۹۵. «تحلیل صوری و معنایی فرایند تکرار کامل در زبان فارسی»، *زبان‌شناسی و گویش‌های خراسان، دانشگاه فردوسی مشهد، ۱۴ (۱): ۱-۲۳.*
- دستلان، م. و دیگران. ۱۳۹۵. «نمود در زبان فارسی؛ نگاهی نو برپایه رویکرد شناختی بسط استعاری و مؤلفه‌های نمودی»، *جستارهای زبانی، ۳۱ (۳): ۶۹-۸۶.*
- رضایتی کیشه‌خاله، م. و سلطانی، ب. ۱۳۹۴. «بررسی ساخت‌واژه‌ای، دستوری و معنایی فرایند تکرار در زبان فارسی». *جستارهای ادبی، ۴۸ (۲): ۸۱-۱۱۲.*
- رضایی، و. ۱۳۹۱. «نمود استمراری در زبان فارسی»، *فنون ادبی، ۶ (۱): ۷۹-۹۲.*
- شقاقی، و. ۱۳۷۹. «فرایند تکرار در زبان فارسی»، *مجموعه مقالات چهارمین کنفرانس زبان‌شناسی نظری و کاربردی، تهران: دانشگاه علامه طباطبایی: ۵۱۹-۵۳۳.*
- صفا، پ. ۱۳۸۰. «نمود و نقش‌های آن در زبان»، *مدرس، ویژه‌نامه، ۵: ۹۵-۱۱۴.*
- گلفام، ا. ۱۳۸۵. *اصول دستور زبان، تهران: سمت.*
- ماهوتیان، ش. ۱۳۷۸. *دستور زبان فارسی از دیدگاه رده‌شناسی، ترجمه م. سمایی. تهران: مرکز.*
- مجیدی، م. ۱۳۸۸. «جلوه‌ها و کارکردهای نمود در زبان فارسی»، *پژوهش زبان و ادبیات فارسی، ۱۵: ۱۴۵-۱۵۸.*

- نغزگوی کهن، م. ۱۳۸۹. «افعال معین و نمایش نمود در زبان فارسی»، *ادب پژوهی*، ۱۴: ۹۳-۱۱۰.
- وحیدیان کامیار، ت. ۱۳۷۱، «فعل‌های لحظه‌ای، تداومی، لحظه‌ای-تداومی»، *زبان‌شناسی*، ۲(۹): ۷۰-۷۵.
- Bybee, J. R. Perkins, & W. Pagliuca. 1994. *The Evolution of Grammar: Tense, Aspect and Modality in the Languages of the World*. Chicago: The University of Chicago Press.
- Comrie, B. 1976. *Aspect*. Cambridge: Cambridge University Press.
- Evans, V. & M. Green. 2006. *Cognitive Linguistics, An Introduction*. Edinburgh: Edinburgh University Press.
- Hall, R. 1943. *Melanesian Pidgin English: Grammar, texts, vocabulary*. Baltimore: The Linguistic Society of America.
- Haspelmath, M. 2002. *Understanding Morphology*. New York: Oxford University Press.
- Houser, Michael J. R. Kataoka & M. Toosarvandani. 2006. "Pluractional Reduplication in Northern Paiute". *Friends of Uto-Aztecan Languages Conference*, University of Utah.
- Karimi Doostan, Gh. 2011. "Separability of light verb constructions in Persian". *Studia Linguistica*, 65 (1), Pp: 70-95.
- Khanjan, A. & B. Alinezhad. 2010. "A morphological doubling approach to full reduplication in Persian". *SKY Journal of Linguistics*, 23 (2010), Pp: 169-198.
- Khomeijani Farahani, A. 1990. *A Syntactic and Semantic Study of the Tense System of Modern Persian*. Ph.D. Dissertation. Leeds: University of Leeds.
- Rahimian, J. 1995. *Clause types and other aspects of clause structure in Persian: A study oriented towards comparison with English*. Ph.D. Dissertation. Queensland: The University of Queensland.
- Patz, E. 1982. *A grammar of the KuKuYalanji language of North Queensland*. Ph. D. Dissertation. Canberra: Australian National University.
- Peck, J. J. Lin & C. Sun. 2013. "Aspectual Classification of Mandarin Chinese Verbs: A Perspective of Scale Structure". *Language and Linguistics*, Vol. 14, No. 4, Pp: 663-700.
- Taleghani, A. H. 2008. *Modality, Aspect and Negation in Persian*. John Benjamins Publishing co.
- Vendler, Z. 1967. *Linguistics in Philosophy*. New York: Cornell University Press.
- Zanned, L. 2011. *Aspect as a scanning device in natural language processing: The case of Arabic*. Edited by: Patard, A. & F, Bisard. *Cognitive approaches to tense, aspect and epistemic modality*, Amsterdam: John Benjamins Publishing co. Pp:181-213.

زبان فارسی و کوشش‌های ایرانی

سال سوم، دوره اول، بهار و تابستان ۱۳۹۷، شماره پیاپی ۵

تعارف و روابط اجتماعی ایرانیان:

مطالعه موردی تعارف در آموزش زبان فارسی به عنوان زبان دوم

فاطمه جعفری^۱

دکتر ابوالقاسم غیاثی زارچ^۲

تاریخ پذیرش: ۱۳۹۷/۴/۱۰

تاریخ دریافت: ۱۳۹۶/۱۱/۶

چکیده

این مقاله با بهره‌گیری از جامعه‌شناسی صوری زیمل و نظریه کنش گفتار آستین در زبان‌شناسی به بررسی جایگاه «تعارف ایرانی» در آموزش زبان فارسی و پیچیدگی‌های کلامی آن می‌پردازد. نتایج تحقیق نشان می‌دهد تعارف‌های کلامی و غیرکلامی ایرانیان در آموزش زبان فارسی به عنوان زبان دوم، علاوه بر پیچیدگی‌های بیانی، از نظر صوری نیز برای زبان‌آموزان خارجی دشوار و گاه غیرقابل رمزگشایی است. این مشکل به دلیل آشنا نبودن زبان‌آموزان غیرفارسی‌زبان با ساختارهای اجتماعی تعارف و کنش‌های گفتاری آنها پیش می‌آید. همچنین یافته‌ها نشان می‌دهد که مدیریت و برنامه‌ریزی هدفمند، تربیت مدرسان کارآمد و تدوین منابع آموزشی که ظرافت‌های فرهنگی تعارف را بیشتر در نظر می‌گیرند دشواری‌های مواجهه با تعارف را از طرف زبان‌آموزان غیرفارسی‌زبان کمتر می‌کند. علاوه بر این، آشنایی با سازوکار فرهنگی تعارف، موجب دریافت بهتر پیام‌های تعارف توسط زبان‌آموزان می‌شود به طوری که در تقویت ارتباطات اجتماعی می‌توانند آگاهانه از آن استفاده کنند.

واژگان کلیدی: تعارف، کنش گفتار، تحلیل صوری، زبان فارسی، زبان دوم

✉ fateme.jafari24@gmail.com

۱. کارشناس ارشد آموزش زبان فارسی، دانشگاه بین‌المللی امام خمینی (ره) قزوین

۲. استادیار آموزش زبان فارسی، دانشگاه بین‌المللی امام خمینی (ره) قزوین

۱- مقدمه

تعارف از مؤلفه‌های مهم فرهنگ زیست روزمره ایرانی است که به دلیل ویژگی‌های خاص فرهنگی-زبانی می‌تواند از دیدگاه‌های زبان‌شناسی، جامعه‌شناسی، مردم‌شناسی و روان‌شناسی بررسی شود (آزاد ارمکی و بیکران‌بهشت، ۱۳۸۹). در بسیاری از ارتباطات ایرانیان، از ساده‌ترین روابط اجتماعی کلامی و غیرکلامی گرفته تا ارتباطات مکتوب و رسمی، تعارف حضور پُرنرنگی دارد. مردم از کودکی با اشکال تعارف آشنا می‌شوند و از آن به‌عنوان پدیده‌ای نسبتاً ضروری در ارتباطات خود استفاده می‌کنند، گویا بدون تعارف دچار سوءتفاهم می‌شوند. در بیشتر موارد، تعارف ابزاری است در بیان مقاصد و خواسته‌هایی که بنابه دلایل فرهنگی نمی‌توان آنها را مستقیم بیان کرد. این رفتار برای غیرایرانیان باعث سوءتفاهم و گاه دریافت پیام‌های غلط و منفی می‌شود. تعارف، از نظر تعریف واژگانی و نیز مفاهیم فرهنگی برای غیرایرانیان واضح نیست. از این‌رو، معمولاً این‌گونه برداشت می‌شود که ایرانیان در رفتارهای خود صادق نیستند (آزاد ارمکی و بیکران‌بهشت، ۱۳۸۹: ۱۹۷).

تاکنون پژوهش‌های ارزنده‌ای درباره جایگاه تعارف و اهمیت آن شده‌است. بیشتر این پژوهش‌ها تعارف را به‌عنوان رفتار خاص فرهنگ ایرانی توصیف، و قضاوت‌هایی براساس برداشت‌های ظاهری از آن ارائه کرده‌اند؛ تعارف به‌عنوان رفتاری چاپلوسانه و اغراق‌آمیز (سرنّا، ۱۳۶۲)، رفتاری عاری از حقیقت و دور از حشمت (شاردن^۱، ۱۳۵۰) و مهمان‌نوازی در حد کمال (نوردن^۲، ۱۳۵۶). در بعضی از این تحقیقات به تعریف‌های لغوی تعارف نیز اشاره و بر لزوم آموزش آن برای زبان‌آموزان غیرفارسی‌زبان تأکید شده‌است. در بیشتر این تحقیقات تأکید شده که زبان‌آموزان خارجی برای درک و برقراری ارتباط با این رفتار فرهنگی ایرانیان نیازمند شناخت و استفاده از الگوهایی ثابت و گاه اجتناب‌نشدنی در روابط خود هستند. هرچند این تحقیقات به شناخت از تعارف کمک بسیار کرده‌اند، اما گسترش دانش نظری ما درباره تعارف نیازمند پژوهش‌های بنیادی و میدانی گسترده‌تری است. این پژوهش‌ها بیشتر به تعریف و بدفهمی خارجیان از تعارف اشاره کرده‌اند و کمتر به مسائل جامعه‌شناختی و روان‌شناختی پرداخته‌اند. از این‌رو، این مقاله به تعارف از دیدگاه جامعه‌شناسی تحلیل رابطه‌ی صوری و محتوای آن در ارتباطات افراد می‌پردازد. تعارف در ارتباطات اجتماعی افراد دارای صورت و

1. Chardin. Jean
2. Norden. Hermann
3. Serena. Carla

محتوایی است (آزاد ارمکی و بیکران بهشت، ۱۳۸۹: ۱۹۸) که شناختن این دو برای افرادی که با تعارف روبه‌رو می‌شوند ضروری است.

زبان آموزان خارجی زبان فارسی، به‌ویژه آنان که در داخل ایران فارسی می‌آموزند، خواسته یا ناخواسته با این رفتار ایرانیان مواجهه می‌شوند و ضروری است برای درک بهتر روابط و قرار گرفتن در یک رابطه دوسویه، قادر باشند علاوه بر رمزگشایی از کدهای کلامی، با ساختارهای اجتماعی این رفتار آشنا شوند. در این پژوهش بُعد ساختاری جامعه‌شناسانه تعارف از دیدگاه زیمل و کارکردهای کلامی و غیرکلامی آن براساس نظریه جان آستین، در کنار هم، به‌عنوان یکی از رفتارهای فرهنگی مهم ایرانیان بررسی می‌شود. طبق نظریه کنش‌های کلامی آستین، «جملات کاربردهای کنشی دارند» (ساجدی، ۱۳۸۱: ۱۲۲) و نمی‌توان به سادگی در مورد کلام قضاوت کرد. این کنش‌های کلامی در بافت رابطه دوطرفه و متقابل گفت‌وگو که در ساختار صوری تعارف جریان می‌یابد، باید تعادل و توازن را حفظ نماید تا این رفتار فرهنگی اجتماعی ایرانی شکل بگیرد. این پژوهش با در نظر گرفتن این دو نظریه با ارائه پیشنهادهایی بر لزوم آموزش تعارف «براساس نیاز و سطح زبانی» زبان آموزان غیرفارسی‌زبان تأکید می‌نماید. نتایج این پژوهش می‌تواند در رویکرد معلمان نسبت به آموزش تعارف، بازخورد زبان آموزان نسبت به تعارف، تألیف و تهیه متون آموزشی مناسب که دربرگیرنده این مفاهیم هستند، قابل توجه باشد. این مقاله، به‌طور خاص این موضوع‌ها را در نظر دارد: ۱. چگونه می‌توان با در نظر گرفتن این دو مبحث مشکلات زبان آموزان غیرفارسی‌زبان را برای درک مفهوم و کاربرد تعارف در ارتباطات کلامی و غیرکلامی‌شان کاهش داد و با آگاهی بخشی از کارکرد اجتماعی آن، علاوه بر آموزش تعارف، احترام آنها را به این موضوع فرهنگی جلب کرد؟ ۲. با توجه به ویژگی‌های یادشده تعارف را در چه سطحی می‌توان آموزش داد؟

۲- پیشینه پژوهش

تعارف، علی‌رغم درهم‌تنیدگی با زبان و فرهنگ ایرانی، در پژوهش‌های زبان و فرهنگ ایرانی به‌عنوان زبان دوم چندان مورد توجه نیست. در بیشتر پژوهش‌ها، تعارف به‌عنوان یکی از رفتارهای اجتماعی ایرانیان تعریف شده‌است. دانشگر (۱۳۸۱) به معنی لغوی تعارف پرداخته و دیدگاه مسافران به ایران را درباره تعارف ایرانی بیان کرده‌است. عشقوی (۱۳۸۷) در پژوهشی

میدانی و توصیفی از دیدگاه کاسپر^۱ به آموزش تعارف پرداخته و اشاره کرده که معلمان باید به انتقال کاربردشناسی توجه کنند. علیرضایی (۱۳۸۷) می‌گوید تعارف ایرانی جنبه‌های مختلف و متعددی دارد و به نسبت موقعیت، سن، تحصیلات و سطح اجتماعی افراد متغیر است. از نظر وی تعارف جنبه‌های مثبت و منفی دارد. جنبه منفی، غیرحقیقی و دروغین بودن آن است و جنبه مثبت محبت و علاقه‌ای که در باطن تعارف نهفته است. عسجدی (۱۳۷۹) به تعریف نظریه‌های ادب از دیدگاه براون^۲ و لوینسون^۳ می‌پردازد و بیان می‌کند که تعارف ایرانی دروغ و زرنگی نیست، بلکه این موضوع فرهنگی ایرانی نوعی محبت و صداقت و دوستی است. فایکا^۴ (۱۳۹۵) نیز دو موضوع ادب و تعارف را در ایران با هم مقایسه می‌کند و بیان می‌کند که ادب و تعارف در ایران دو موضوع جدا هستند و هر یک ویژگی‌های خود را دارند. ایرانی‌ها برحسب موقعیت و شرایطی که در آن قرار می‌گیرند، برحسب نیاز و ویژگی‌های فردی خود از هر یک از آنها در جای خود استفاده می‌کنند. او ضمن اشاره به ترجمه تعارف در پژوهش‌های بین‌المللی که به صورت politeness است، به دو مسأله ادب ۱ و ادب ۲ از دیدگاه واتس^۵ هم پرداخته و بین رفتار مؤدبانه و تعارف تمایز قائل می‌شود. به نظر فایکا politeness مفهوم کامل را نمی‌رساند و بهتر است از Iranian politeness استفاده شود. درکیچ (۱۳۸۶) نظریه ادب را براساس دیدگاه براون و لوینسون مطرح و ادب عمومی و تعارف را با هم مقایسه می‌کند. آزاد ارمکی و بیکران‌بهشت (۱۳۸۹) نیز از تعارف به عنوان زیست روزمره ایرانی یاد می‌کنند و با اتکا به اندیشه جرج زیمل و با تأکید بر تعارف، تعارف مرتبط با فاصله اجتماعی نه دور و نه نزدیک را نسبت با غریبه بررسی می‌کنند و اعتقاد دارند رابطه‌ای پارادوکسی بین این دو وجود دارد.

۳- مبنای نظری

تعارف بخشی از رفتارهای اجتماعی ایرانیان است و به نسبت نوع رابطه آنها در اشکال مختلف زبانی، غیرزبانی، محبت و رفتارهای هدفمند (فایکا، ۱۳۹۵: ۱۱۱) از آن استفاده می‌کنند. تعارف مانند بسیاری از رفتارهای اجتماعی و روان‌شناختی انسان‌ها دارای صورت و باطنی است. صورت تعارف بُعد ظاهری و تجلی‌یافته آن است که در روابط دوطرفه فردی یا گروهی دیده می‌شود و شکل باطنی و پنهان آن ارتباطات کلامی و غیرکلامی است که در این ارتباطات

1. Kasper
2. Brown
3. Levinson
4. Faika. Soren
5. Watts. Richard

مبادله می‌شود. هر دو شکل ظاهری و باطنی تعارف برای جامعه زبانی ایرانی با مشترکات فرهنگی نسبتاً یکسان، تقریباً قابل درک و رمزگشایی است.

از نگاه جامعه‌شناسان، تعارف موضوعی اجتماعی است که مربوط به رفتارهای دوطرفه افراد است. زیمل (۱۹۷۱: ۲۵)، جامعه‌شناس آلمانی، بر تفکیک صورت‌های اجتماعی از محتوای آنها اعتقاد دارد و بیان می‌کند این تفکیک از طریق انتزاع صورت کنش‌های متقابل اجتماعی در موقعیت‌های گوناگون و با محتواهای متفاوت حاصل می‌شود. آزاد ارمکی و بیکران‌بهشت (۱۳۸۹: ۱۹۸) با استناد به این دیدگاه، در مورد تعارف اعتقاد دارند: «به‌جای پرداختن به تعارفات معمول در زمینه‌ها و موقعیت‌های مختلف باید صورت اجتماعی آن را مطالعه کرد. از دیدگاه تحلیل صوری، با صرف‌نظر از انگیزه‌های گوناگونی که در رفتار تعارف‌آمیز نقش دارند، تعارف همواره مستلزم صورت درخواست و امتناع است. در تعارف، مستقل از محتوایی که دارد، همواره یک‌طرف پیشنهاد می‌کند و طرف دیگر از قبول پیشنهاد سر بازمی‌زند. به همین سبب در ادبیات رایج تعارف کردن هم به معنای پیشنهاد لطف است». در این نگاه صوری به تعارف، فاصله اجتماعی در مفهوم نزدیکی و دوری حسی تأثیر دارد. میزان این فاصله در فرهنگ‌ها متفاوت است. هرچه میزان فردگرایی بیشتر باشد، ارتباط حسی و عاطفی کمتر و در نتیجه تعارف کمتر است. در جامعه فرهنگی ایران، به دلیل ویژگی‌های عاطفی و ارتباطات نزدیک تعارف بیشتر است.

شکل باطنی تعارف؛ ارتباطات کلامی و غیرکلامی، در آموزش زبان فارسی به‌عنوان زبان دوم از دیدگاه نظریه جان آستین (۱۹۵۵) قابل تأمل است. جان آستین (۱۹۶۲) در نظریه خود بیان می‌کند کارهای مختلفی را با کلمات می‌توانیم انجام دهیم. از نظر وی کنشی که در نتیجه گفتار باشد به گوینده کمک می‌کند تا با گفتن یک جمله یا پاره‌گفتار، عملی را انجام دهد. برطبق نظریه وی پاره‌گفتارها سه نوع معنا در خود دارند:

۱. کنش بیانی یا لفظی (Locutionary Act): معنای تحت‌اللفظی یا واژگانی
۲. کنش غیرمعنایی یا غیربیانی (Illocutionary Act): گوینده از بیان یک گفتار معنایی را دنبال می‌کند. مثلاً در فضای کم‌نور، فردی می‌گوید اینجا تاریک نیست؟ و منظورش این است که اینجا تاریک است و باید کسی لامپ را روشن کند.
۳. کنش تأثیری یا کنش پس از بیان (Perlocutionary Act): واکنش مخاطب یا شنونده بر کنش غیربیانی را گویند.

کنش‌های گفتاری در بیان یک پاره‌گفتار با چهار نوع مفهوم منتقل می‌شوند: خبری، امری، پرسشی، درخواستی (تقاضایی). پاره‌گفتارها به دو دسته تقسیم می‌شوند:

۱. بجا یا مناسب (Felicitous): به عمل منتهی می‌شود.

۲. نابجا (Infelicious): به عمل ختم نمی‌شود.

طبق تقسیم‌بندی‌های آستین^۱، تعارف در دو بخش غیرمعنایی و تأثیری قابل بررسی است. برای مثال موقعیت هدیه دادن در فرهنگ ایرانی را در نظر می‌گیریم. هدیه‌دهنده می‌گوید: «قابل نداره، از آب گذشته است. برگ سبزی است تحفه درویش و ...». هدیه‌گیرنده می‌گوید: «خواهش می‌کنم، اختیار دارید، خیلی هم قابل داره، از سرمون هم زیاده، ایشالا جبران کنیم و ...». در جمله‌های فرد اول، بین صورت و محتوای پیام تفاوت هست و از نظر کنش غیرمعنایی، مفهوم تحت‌اللفظی پیام‌ها با مفهوم درونی تفاوت دارد. همچنین از نظر کنش تأثیری، هدیه‌گیرنده نیز با جملات و اصطلاحاتی که مفاهیم درونی و صوری‌شان تفاوت دارد، پاسخ می‌دهد. در این تعارف، هر دو کنش غیربیانی و تأثیری در پاره‌گفتارهای نابجا اتفاق افتاده‌اند. اکنون زبان‌آموز غیرفارسی‌زبانی را در نظر بگیریم که در چنین موقعیتی قرار گرفته و فقط شاهد تبادل این گفت‌وگوها بین دو ایرانی است. از نظر وی هدیه‌ای ردوبدل شده و عباراتی بیان شده است که هیچ ارتباطی با موضوع ندارد. هرچه تفاوت‌های فرهنگی او با زبان و فرهنگ ایرانی بیشتر باشد، درک وی از عبارات و کلام ردوبدل شده کمتر خواهد بود. حال اگر خود در موقعیت هدیه‌دهنده یا هدیه‌گیرنده باشد و هیچ‌گونه آشنایی با این رفتار نداشته باشد، قاعده تعادل در رفت‌وبرگشت کلام را در این موقعیت رعایت نخواهد کرد. از نظر وی صورت عمل، هدیه دادن، هدیه گرفتن، کلامی که باید ردوبدل شود و تشکر از هدیه دادن است. درحالی‌که صورت عمل هدیه دادن و گرفتن بین دو ایرانی، قاعده تبادل کلام ناشی از کم‌ارزش جلوه دادن هدیه در مقابل هدیه‌گیرنده و باارزش جلوه دادن هدیه از طرف هدیه‌گیرنده است. آنها علاوه بر این بازی پنهان، که هر دو به خوبی با قواعد آن آشنایی دارند، از اصطلاحات و عباراتی هم در گفتار استفاده می‌کنند. گاه این ناآگاهی از ویژگی‌های صوری و باطنی تعارف برای زبان‌آموزان خارجی باعث سرخوردگی در روابط و رویارویی با فرهنگ ایرانی می‌شود.

1. Austin. J.

۴- تعارف

کلمه «تعارف» در زبان فارسی معانی مختلفی دارد: «یکدیگر را شناختن، آشنایی و احوال‌پرسی، کسی را به مهمانی یا گرفتن چیزی خواندن، تحفه و هدیه، هدیه و پیشکش» (دهخدا: ۱۳۸۵)؛ خوشامدگویی و احوال‌پرسی متکلفانه در ابتدای دیدار (شاملو، ۱۳۷۹)؛ خوشامدگویی، هدیه، عرضه چیزی یا خدمتی به کسی به صورت مجانی و به‌عنوان رفتاری دوستانه، تشریفات (صدری افشار و حکمی، ۱۳۷۵)؛ یکدیگر را شناختن، خوشامد گفتن به یکدیگر، پیشکش دادن، اظهار آشنایی، خوشامدگویی، پیشکش، هدیه (معین، ۱۳۸۲).

تعارف در پژوهش‌ها نیز این‌گونه توصیف شده‌است: مجموعه گسترده‌ای از رفتارهای مؤدبانه که سبک‌های خوبی را نسبت به شادی و آسایش دیگران ارائه می‌کند (تاوسیگ^۱، ۲۰۰۲)؛ کربرات-اورچیونی^۲، ۲۰۱۲)؛ مفهومی اجتماعی است با آداب معاشرت و شکل‌های متمایز، تشریفات مذهبی و کاربردهای مختلف (پن^۳ و کادار^۴، ۲۰۱۱، کربرات-اویچیونی^۵، ۲۰۱۲)؛ طیف وسیعی از نشانه‌های زبانی و غیرزبانی که از ادراک افراد از روابط بین فردی و تفسیر محیط اجتماعی حکایت می‌کند (امبادی^۶، کو^۷، لی^۸ و روزنتال^۹، ۱۹۹۶). از نظر گافمن^{۱۰}، ۱۹۵۹)؛ تعارف کاتالیزوری برای ایجاد فعل‌وانفعالات اجتماعی است که بسته به نوع معیارهایی از قبیل مفهوم فاصله (قدرت) اجتماعی، رسمی بودن موقعیت فعل‌وانفعالات اجتماعی و درجه تأثیرگذاری بر دیگران، در فرم‌ها و درجات مختلف نمود پیدا می‌کند (امبادی و دیگران، ۱۹۹۶)؛ کربرات-اورچیونی، ۲۰۱۲)؛ مثلاً اگر سطح زندگی اجتماعی افراد بالا رود، به مؤدب‌تر بودن تمایل دارند (اسپنسر - اوتی^{۱۱}، ۲۰۰۵) و آن را نشانه تشخیص می‌دانند. در این حالت تعارف نشانه تشخیص است و از قالب عمومی تقاضا بالاتر می‌رود.

تعارف، الزاماً حرکتی واقعی برای ابراز نیت‌های حقیقی، نگرش‌ها و یا احساسات افراد نیست، بلکه می‌تواند استراتژی برای دستیابی به اهداف قطعی مانند حفظ روابط با افراد پیرامون یا جذب توجه دیگران باشد (پینتو^{۱۱}، ۲۰۱۱)، مثلاً برای خشنودی دیگران، ممکن است

1. Taussig, G.
2. Kerbrat-Orecchioni. C.
3. Pan. Y.
4. Kádár. D. Z.
5. Ambady. N.
6. Koo. J.
7. Lee. F.
8. Rosenthal. R.
9. Goffman. E.
10. Spencer-Oatey, H.
11. Pinto

افراد حرفی بزنند یا کاری کنند که علی‌رغم خواست و یا استانداردهای شخصی آنها باشد. روی هم‌رفته، تعارف می‌تواند دستورالعمل غالبی رفتارهایی باشد که فعل‌وانفعالات روزانه و روزمرگی مردم در جامعه بر آن سازماندهی شده‌است (لیچ^۱، ۲۰۰۵). با این‌همه، افراد با زمینه‌های مختلف فرهنگی تعارف را متفاوت ابراز می‌کنند، در گفتار مؤدبانه مانند درخواست، پیشنهاد، تعارف، عذرخواهی، تشکر و پاسخ این موارد ممکن است تفاوت‌هایی باشد (لیچ، ۲۰۰۵: ۱). در آشکارسازی طبیعت متناقض تعارف، آزاد ارمکی و بیکران‌بهشت (۱۳۸۹: ۲۰۱) استدلال می‌کنند که گرچه تعارف نشان‌دهنده احترام به دیگران است، اما می‌تواند روابط بین فردی را استحکام بخشد، نیز عواقبی منفی داشته باشد، مثلاً در یک شام معمولی، میزبان موظف است به میهمانان پافشاری کند تا غذای بیشتری بخورند. پافشاری می‌تواند نشانگر مهمان‌نوازی او و پافشاری نکردن می‌تواند دلیل بی‌علاقگی وی باشد. اگر میهمان غذای بیشتری میل کند، نشان‌دهنده سپاس از میزبان است. اگر میهمان بتواند غذای زیادی بخورد، میهمان و میزبان احساس قدردانی می‌کنند. اگر میهمان نتواند غذای زیادی بخورد و قدری بخورد که میزبان را خشنود سازد، شاید خودش را در یک وضعیت معذب تحمیل شده قرار دهد. نیز، از آنجاکه رد پیشنهاد میزبان ممکن است نشان‌دهنده ناسپاسی باشد، برای اجتناب از احساس گناه (برای شکستن قوانین مهمان‌نوازی)، مهمان احساس می‌کند به قیمت کنترل خودش، تسلیم خواسته میزبان شده‌است.

۵- نموده‌های تعارف در روابط ایرانیان

ایرانیان از کودکی شاهد تعارف هستند و طبق عادت خانوادگی و اجتماعی می‌آموزند به بعضی از تعارف‌های کلامی پاسخ دهند، خوراک را ابتدا به سایرین تعارف می‌کنند، ابتدا چای یا میوه را به بزرگ‌ترها و غریبه‌ترها تعارف می‌کنند. این موضوع به مرور زمان با گسترده شدن روابط کودکان دامنه وسیع‌تری پیدا می‌کند و می‌آموزند که در هر شرایطی از نوعی تعارف استفاده کنند و شناسایی شرایط تعارف بخشی از مهارت‌های ارتباطی اجتماعی می‌شود. آنها به مرور آشنا می‌شوند که تعارف می‌تواند ابزاری برای پیشبرد اهدافی در روابط باشد. به تعبیر فایکا (۱۳۹۵: ۱۱۱) با تعارف می‌توان کارهای گوناگونی انجام داد، مانند برقرار کردن رابطه، میزان کردن و حفظ فاصله در رابطه یا تنظیم آن.

1. leech

تعارف دو نوع است: زبانی؛ یعنی نوشتاری و گفتاری که در آن لحن یا سبک نوشتن به نوشته یا گفته هویت می‌دهد؛ و غیرزبانی یعنی زبان بدن و حالت چهره (فایکا، ۱۳۹۵: ۱۱۱). علیرضایی (۱۳۸۷: ۱۰۸) با نگاهی دیگر، تعارف را در دو گروه: تعارف کلامی یا زبانی یا بیانی؛ و تعارف عملی تعریف می‌نماید. از نظر وی تعارفات عملی با انجام فعلی مانند پختن غذا، بردن شیرینی و گل انجام می‌شود. وی اعتقاد دارد تعارف فراکلامی و تعارف کتبی نیز در زمره انواع تعارف است. تعارف فراکلامی در فرهنگ ایرانی بسیار زیاد است. انواع حرکات بدنی، زبان بدن، ژست‌ها و حالت‌های چهره و اعضای بدن همگی می‌توانند گویای نوعی از تعارف در موقعیتی خاص شوند؛ در فرهنگ ایرانی برخاستن به احترام بزرگ‌تر و یا مهمان از عادات شناخته‌شده است نیز گذاشتن دست بر روی سینه هنگام احوال‌پرسی.

تعارف کلامی در اشکال گفتاری و نوشتاری به چشم می‌خورد. اصطلاحات، کلمات، جملات، افعال و حتی ضرب‌المثل‌هایی که در حین گفت‌وگوها ردوبدل می‌شود. تعارف نوشتاری بیشتر در نامه‌ها، درخواست‌ها، متون مطبوعاتی، نامه‌های شخصی، تقدیرها و تشکرها و ... به چشم می‌خورد. زبان فارسی غنای کلامی و ادبی دارد و می‌توان در بازی با کلمات، استفاده از اشعار، ضرب‌المثل‌ها، حکایات و ادبیات عامه تعارف کرد.

۶- روش تحقیق

این تحقیق به دنبال تجربه زبان‌آموزان فارسی (دانشجویان خارجی) در مواجهه با تعارف و مشکلات آن است و از رویکرد پدیدارشناسی^۱ استفاده کرده‌است. پدیدارشناسی، روشی اکتشافی است. برای گردآوری داده‌ها با زبان‌آموزان خارجی مصاحبه شده و با روش تحلیل محتوا مقوله‌ها طبقه‌بندی شده‌است.

جامعه پژوهش، زبان‌آموزان خارجی دوره‌های پیشرفته و تکمیلی دانشگاه‌های امام خمینی (ره)، مرکز بین‌المللی آموزش زبان فارسی مؤسسه دهخدا و دانشجویان کارشناسی ارشد ایران‌شناسی دانشگاه تهران هستند. از میان اینها ۴۸ نفر، ۱۸ تا ۴۰ ساله به روش نمونه‌گیری تصادفی ساده انتخاب شدند:

1. Phenomenology

ردیف	رشته تحصیلی	ملیت	تعداد (نفر)
۱	مهندسی مکانیک	لبنان	۵
۲	روابط بین‌الملل	ترکیه	۳
۳	ایران‌شناسی	انگلیس	۳
۴	شرق‌شناسی	لهستان	۴
۵	زبان‌شناسی	اوکراین	۲
۶	ریاضی	سوریه	۳
۷	ادبیات فارسی	قزاقستان	۵
۸	مهندسی کامپیوتر	عراق	۲
۹	هنر	نیجریه	۲
۱۰	زبان انگلیسی	ویتنام	۲
۱۱	تاریخ	ژاپن	۵
۱۲	مهندسی عمران	بروندی	۴
۱۳	تاریخ	فرانسه	۳
۱۴	کارگردانی	پاکستان	۲
۱۵	شرق‌شناسی	آلمان	۳
۴۸	مجموع		

در این پژوهش از روش مصاحبه عمیق^۱ با تأکید بر رویکرد اکتشافی استفاده شده و مصاحبه‌ها حضوری و ضبط صدا با هماهنگی و رضایت پاسخگویان انجام گرفته است. پژوهشگران با الهام از ادبیات و مبانی پژوهش، مصاحبه را در قالب یک سؤال به شرح ذیل آماده کردند و با مصاحبه‌شوندگان در میان گذاشتند: نظر شما درباره تعارف ایرانی چیست؟ در ادامه، چند سؤال در دو دسته مطرح شد: شناسایی مشخصات کلی افراد؛ و سؤال اصلی و سؤالاتی مرتبط با موضوع، نظیر بیشتر توضیح دهید، اگر می‌توانید مثال بیاورید و ... مدت مصاحبه از ۲۰ تا ۵۵ دقیقه بود.

با مصاحبه می‌توان پی برد که در ذهن افراد چه می‌گذرد و درباره یک چیز چه احساس و رفتاری دارند. بر این اساس، برای تحلیل داده‌های متنی از روش تحلیل محتوا^۲ استفاده شد؛

1. Semi- structured
2. Content analysis

ابتدا نظرها و پیشنهادهای زبان‌آموزان مطالعه، داده‌هایی که ربطی به موضوع نداشتند حذف، و داده‌های باقیمانده با کدگذاری به بخش‌های مختلف و عبارات معنی‌دار تقسیم شد. سپس با طبقه‌بندی عبارات، طبقات مفهومی شامل مفهوم تعارف، مشکلات فرهنگی، تفاوت‌های فرهنگی، ضرورت تعارف و ... شناسایی گردید.

۷- یافته‌های تحقیق

۷-۱- صورت و محتوای تعارف

تعارف ژست پیشنهادی است که قرار است رد شود. پارادوکس موجود در این تعریف برای تحلیل روابط روزمره با محوریت تعارف اهمیت زیادی دارد (خورشیدنام، ۱۳۸۹: ۱۸۸). تعارف به دلیل نوع ساختاری که دارد از دید جامعه‌شناسی، نوعی رفتار دوطرفه است که هر دو طرف قاعده بازی را می‌شناسند. یک‌طرفه‌طلبی را بیان می‌کند و دیگری با انکار و یا قبول آن در کنار الفاظ و عبارات تعارف‌آمیز که اغلب نوعی غلو محسوب می‌شود، گفت‌وگو را ادامه می‌دهد. چنانچه یکی از طرفین در روند تعارف به لفاظی و یا ادامه کلام به‌طور ناگهانی و به هر دلیلی مانند آشنا نبودن با قاعده بازی آن را خاتمه دهد، تعارف اتفاق نمی‌افتد. این موضوع به تعارف کتبی نیز قابل تعمیم است. بنابراین برای تعارف هر دو طرف باید قاعده بازی و تمام فوت‌وفن‌های آن را بلد باشند. نیز برای شکل‌گیری تعارف، شناخت موقعیت و گفتمان لازم است. این موضوع، ضرورتاً مستلزم این است که طرفین علاوه بر شناخت دو موضوع حیاتی موقعیت و گفتمان به ریزمؤلفه‌های «کدهای بومی و اجتماعی»، یعنی عبارات، کلمات و تمامی جزئیاتی که در تعارف اتفاق می‌افتد اشراف داشته باشند. اهمیت این موضوع، در کلان‌شهرها، شهرهای کوچک، فضای مدرنیته، فرهنگ‌های بومی و خرده‌فرهنگ‌ها بیشتر محسوس است. به‌عنوان مثال، در کلان‌شهر تهران تعارفات در فضایی حساب‌شده و براساس فاصله‌ای که افراد برای روابط و افراد قائل هستند، متفاوت است. فایکا (۱۳۹۵: ۱۱۶) می‌گوید: دلایلی مانند روند شتابنده جهانی‌سازی، تجدد یا مدرنیته و شهرنشینی از دلایل عمده تغییرات هنجارهای اجتماعی تعارف بین جوانان امروزی است. در این فضاها شاید بسیاری از تعارفات کمرنگ‌تر شده‌اند و چه‌بسا از بین رفته باشند. به‌عنوان مثال، ایرانیان، معمولاً عادت دارند در ابتدای ورود مهمان به منزل، با نوشیدنی از او پذیرایی کنند. این نوشیدنی در تابستان‌ها عموماً شربت و در دیگر فصول سال چای یا هر نوشیدنی گرم دیگری است. به‌طور معمول، ایرانیان از مهمان خود نمی‌پرسند که باید پذیرایی شوند یا نه؟ و حتی پرسش درباره

آن را بی ادبی می‌دانند. برحسب ادب و عادت، حتماً نوشیدنی می‌آورند و علاقه‌مندند مهمان آن را میل کند. اما امروزه این عادت در کلان‌شهرها تغییر کرده و گاه میزبان از مهمان می‌پرسد که نوشیدنی میل دارد و اگر پاسخ مثبت باشد، چه نوشیدنی. نقطه مقابل این نوع، تعارفی است که در بعضی خرده‌فرهنگ‌ها و مناطق سنتی و بومی ایران دیده می‌شود. در بعضی مناطق غربی و شمال غربی ایران میزبان نه تنها با نوشیدنی پذیرایی می‌کند، بلکه توجهی به گفته‌های مهمان نمی‌کند و با اصرار علاقه دارد مهمان بنوشد. در نمونه‌ای که یکی از نگارندگان شاهد بود، مهمان اصرار می‌کرد که دیگر تمایلی به نوشیدن چای ندارد اما مهمان باز چای می‌آورد تا اینکه کسی گفت در اینجا اگر مهمان علاقه‌ای به نوشیدن مجدد چای ندارد، باید استکان یا فنجان را افقی قرار دهد. بنابراین پذیرایی از مهمان و تعارف نوشیدنی در فرهنگ ایرانی، علی‌رغم داشتن ساختاری مشترک، نمود فرهنگی متفاوت دارد.

با این اوصاف، دانشجویان خارجی با مجموعه پیچیده‌ای از صورت‌ها و درون‌مایه‌های متفاوت تعارف ایرانی مواجه می‌شوند. این پیچیدگی‌های فرهنگی بین زبان‌آموزان خارجی تأثیرات گوناگونی دارد. ویژگی‌های فردی، نگرش‌ها و قضاوت‌های فردی افراد بر تمامی برداشتها از تعارف تأثیر مستقیم دارد. گاه تعارف می‌تواند رسالت انتقال فرهنگ را بر عهده بگیرد و ارزش تلقی شود و گاه نقشی ضدارزشی داشته باشد و اثرات مخربی بر جای بگذارد. به نمونه‌هایی از نظرات زبان‌آموزان خارجی براساس مصاحبه‌ها اشاره می‌کنیم:

زبان‌آموزی از هند می‌گفت:

«تعارف ایرانی برایم بسیار جذاب است. من خیلی از تعارف ایرانی خوشم می‌آید. آنها موقع تعارف کردن با هم خیلی حرف می‌زنند و از کلمات قشنگ استفاده می‌کنند. موقع تلفن کردن اول در مورد همه چیز و همه کس حرف می‌زنند، بعداً اگر کاری داشته باشند خیلی کوتاه به آن اشاره می‌کنند و موقع خداحافظی هم دوباره تعارف می‌کنند. درحالی‌که ما در هند فقط با تلفن در حد چند کلمه با هم حرف می‌زنیم و فقط کارمان را می‌گوییم و بعد قطع می‌کنیم».

زبان‌آموز دیگری از چین چنین می‌گفت:

«تعارف ایرانی یعنی دروغ. ایرانی‌ها خیلی دروغ می‌گویند و ما را مسخره می‌کنند. آنها در مغازه به ما می‌گویند: «قابل ندارد»، اما اگر پول ندهیم بر سر ما فریاد می‌زنند. آنها در تاکسی هم این‌طور رفتار می‌کنند. اول می‌گویند: «مهمان ما باشید» ولی بعداً کرایه بیشتری از ما می‌گیرند».

برداشت این زبان‌آموز از تعارف ایرانی، رفتاری دوگانه و توأم با دورویی و توهین به دیگران است. زبان‌آموز دیگری از ویتنام می‌گفت:

«ایرانی‌ها رفتار عجیبی دارند. موقع روبوسی سه بار همدیگر را می‌بوسند. اگر کسی بار سوم نبوسد، او را به‌زور می‌کشند و برای بار سوم حتماً او را می‌بوسند. خارجی‌ها را دوست دارند و به آنها خیلی محبت می‌کنند».

از نظر این دانشجو، رفتار ایرانیان گرم و محبت‌آمیز است و می‌تواند احساس ناشی از غربت را در آنها کاهش دهد. همچنین زبان‌آموزان عرب‌زبان از کشورهای همسایه اعتقاد داشتند: «تعارف در کشورهای ما تا حدی شبیه ایران است. علی‌رغم اینکه ایرانیان زیاد تعارف می‌کنند و گاه معنی بعضی از آنها را متوجه نمی‌شویم، اما برایمان عجیب نیست و آن را برای برقراری ارتباط ضروری می‌دانیم».

زبان‌آموزانی از کشورهای اروپایی هم دربارهٔ مهمانی‌ها و تعارفات ایرانیان می‌گفتند: «ایرانی‌ها در مهمانی‌هایشان فقط می‌خورند و با هم حرف می‌زنند. چندین نوع غذا و میوه‌های زیاد و گوناگون برای پذیرایی دارند و برای خوردن آنها اصرار می‌کنند. آنها نمی‌دانند که یک انسان نمی‌تواند آن همه میوه و غذا بخورد!»

اما یکی از متفاوت‌ترین برداشت‌ها، صحبت‌های خانمی از کره جنوبی بود که به دلیل مأموریت اداری همسرش مجبور بود در ایران زندگی کند و بالاجبار برای پُر کردن اوقات فراغتش ادبیات فارسی می‌خواند. وی در مورد تعارف، تجربه خود را در قالب خاطره یک مهمانی شام در کنار یک خانوادهٔ ایرانی چنین تعریف می‌کرد:

«تعارف ایرانی بسیار خسته‌کننده، زجرآور و توهین‌آمیز است. خانم میزبان غذای شور و پُرچرب گوشتی برای ما آماده کرده بود و همراه غذاهای ایرانی زیادی روی میز گذاشته بود. او مقدار زیادی برنج برای ما پخته بود و روی آن را کاملاً با برنج زعفرانی پوشانده بود. طوری که به‌سختی می‌شد مزهٔ برنج را تشخیص داد و رنگ سفید آن را دید. او در همهٔ غذاهایش مقدار زیادی زعفران ریخته بود و همه غذاها به‌شدت بوی بدی می‌دادند. آنها مدام دربارهٔ غذاهایی که پخته بودند صحبت می‌کردند و می‌خواستند ما آنها را به‌زور بخوریم».

این خانم وقتی بیشتر درمورد این خاطره صحبت کرد، متوجه شدیم که میزبان، خانوادهٔ همکار ایرانی همسر این خانم بوده که برای احترام و باز کردن باب آشنایی با آنها که به‌اصطلاح در غربت زندگی می‌کردند، مهمانی ترتیب داده و سفرهٔ ایرانی پُرتشریفات و پُرتکلفی فراهم کرده و در غذاها زعفران زیادی ریخته و بسیار تعارف کرده‌اند، درحالی‌که مهمان آنها از بوی زعفران متنفر بود و استنباط کرده میزبان قصد آزار و توهین او را داشته‌است. این خانم به‌قدری از این رفتار متنفر و ناراحت بود که اشک می‌ریخت و می‌گفت قصد دارد آنها را به

مهمانی دعوت کند و با غذاهای سنتی کره‌ای با ادویه‌های تند همراه سیر فراوان از آنها پذیرایی کند، تا توهین آنها را تلافی و آنها را ادب کند.

در نمونه دیگر، دانشجوی ایرانی مقیم خارج، برای یادگیری زبان فارسی به ایران آمده بود. وی بیان می‌کند: «من و همکلاسی‌هایم که عمدتاً آلمانی و انگلیسی بودند، برای تحقیقات میدانی مجبور بودیم ساعات زیادی خارج از شهر و در طبیعت بگذرانیم. هرکس برای نهار و یا میان‌وعده‌های روزانه ساندویچ و یا خوراکی همراه داشت. موقع خوردن هرکس غذای خود را می‌خورد، اما من برحسب عادت همیشگی و خانوادگی غذای خود را به دیگران تعارف می‌کردم و دوست داشتم آنها از غذای من بچشند. ابتدا این رفتار برای همکلاسی‌ها بسیار عجیب بود. وقتی علت را پرسیدند، من با حوصله درباره جایگاه تعارف در فرهنگ و حتی ادبیات ایران برایشان توضیح دادم و گفتم که در داستان‌ها و ادبیات عاشقانه ما نیز تعارف برای خوردن غذا و نگاه داشتن غذا و خوراکی بین عاشق و معشوق و انتظار برای صرف آن ارزش است. با این حرف‌ها نه تنها همکلاسی‌هایم به این فرهنگ ایرانی علاقه‌مند شدند، بلکه در روزهای بعد غذای خود را به دیگران تعارف می‌کردند».

این تجربیات زبان‌آموزان، عمدتاً در مراحل اولیه رویارویی با موضوع تعارف به دست آمده، زمانی که هیچ آشنایی با ساختار صوری و محتوایی تعارف نداشتند.

۷-۲- قراردادهای اجتماعی تعارف

در گفت‌وگوی دو نفر عواملی مانند جنسیت و منزلت مخاطب؛ سن؛ رابطه اجتماعی طرفین و جایگاه مخاطب؛ موضوع تعاریف و جنسیت؛ ظاهر و جنسیت مخاطب؛ توانایی و عملکرد و جنسیت؛ شخصیت و ویژگی‌های دوستانه و جنسیت تأثیر مستقیم دارند (هاشمی و دیگران، ۱۳۹۰: ۳۰-۳۵). این عوامل، معمولاً طبق عرف و عادت در جامعه زبانی با کدهای خاصی رمزگشایی می‌شود اما افراد خارج از مجموعه، به راحتی نمی‌توانند آنها را شناسایی کنند. این زمانی اهمیت بیشتری می‌یابد که زبان‌آموزان از تعارف و گفتمان آن در کلام و گفت‌وگوی خود استفاده کنند. این معمولاً در سطوح میانی و پیشرفته زبان‌آموزی اتفاق می‌افتد. در مرحله استفاده از الگوهای کلامی تعارف، شاید ساده‌ترین حالتی که بیشتر افراد با آن آشنایی دارند، تعریف و تمجید است. طبق مؤلفه‌های یادشده، تمامی موارد ذکرشده در شکل‌گیری یک گفت‌وگو اهمیت دارند. زبان‌آموزان خارجی، معمولاً مؤلفه‌های یادشده را طبق الگوهای

فرهنگی خود و پیشینه آن در گفتمان تعارف تعمیم می‌دهند و با مراجعه به آن الگوها در روابط از تعارف استفاده می‌کنند. این موضوع علی‌رغم جنبه مثبت آن که تمایل زبان‌آموزان را نسبت به استفاده از یک الگوی فرهنگی ایرانی در روابط نشان می‌دهد، موارد منفی هم دارد. به‌عنوان مثال تعریف و تمجید با توجه به جنسیت و سن موضوعی کاملاً فرهنگی است و در جوامع مختلف نموده‌های متفاوتی دارد. در جوامع مسلمان و سنتی تعریف و تمجید از بانوان به دلیل مسائل مذهبی و عرف، معمولاً سازوکار خاصی دارد. در جوامع اروپایی، تعریف از بانوان می‌تواند نشانه ادب باشد، اما در جوامع مذهبی و سنتی می‌تواند پسندیده نباشد و شاید شکستن حریم شخصی بانوان محسوب شود؛ زبان‌آموزی عرب از سوره درباره تعارف کردن و تعریف از استاد خانمی که در ایران داشت، می‌گفت: استاد من برایم خیلی زحمت کشیده بود و به من خیلی کمک کرده بود. می‌خواستم از او تشکر کنم. می‌دانستم که ایرانی‌ها در تشکر کردن خیلی تعارف می‌کنند. به همین دلیل از او خیلی تشکر کردم و به او گفتم شما مثل مادرم هستید. من شما را مثل مادرم دوست دارم. اما نمی‌دانم او چرا ناراحت شد و فوراً با من خداحافظی کرد و با ناراحتی از کلاس رفت. بعداً وقتی این موضوع را به دوستان ایرانی‌ام گفتم، آنها خندیدند و گفتند تو به یک استاد خانم مجرد که سی‌وسه سال دارد می‌گویی مثل مادرم هستی، یعنی او خیلی پیر است و به او بی‌احترامی کرده‌ای. سن ازدواج بین عرب‌زبانان، معمولاً پایین است و این موضوع طبیعی است که خانمی ۳۵ ساله دارای فرزندی ۱۸ یا ۱۷ ساله باشد. اما در ایران سن ازدواج، تقریباً بالاست و این موضوع در کلان‌شهرها عادی است.

دانشجوی خانمی از نیوزلند درباره خاطره‌اش از تعارف می‌گفت: من وقتی هفته اول اقامتم در ایران و اولین روزهای کلاس را در رشته ایران‌شناسی در ایران شروع کرده بودم، موضوعی را متوجه نشدم، بنابراین از استادم که یک آقای مسن و از استادان قدیمی دانشکده بود پرسیدم، چند بار آن را برایم توضیح داد. بعد از آن برای تشکر از استادم گفتم: استاد دمت گرم ... نوکرتم، خیلی مخلصیم. اما نمی‌دانم چرا استادم خوشش نیامد و بدون توجه به تعارفی که کرده بودم، درس را ادامه داد. بعداً متوجه شدم که خانم‌ها از این اصطلاحات استفاده نمی‌کنند.

دانشجوی دیگری از ویتنام برای تشکر از محبت و لطف استادش به او گفته بود: شما خیلی به من کمک کردید. شما مدیون من هستید. من می‌خواهم تلافی کنم. وی در این گفتمان تعارف، می‌داند که استفاده از تعارف برای استاد خوب است، ولی الگوهای درست

کلامی آن را نمی‌شناسد. مثال‌هایی از این دست بسیارند. در مثال‌های یادشده، استفاده نادرست و یا نابجا از الگوهای تعارف باعث می‌شود زبان‌آموز یا دچار سرخوردگی شود یا علاقه‌ای به استفاده از تعارف نداشته باشد.

مشکلات پیش‌آمده برای این زبان‌آموزان عمدتاً در مراحل میانی زبان‌آموزی است. مرحله‌ای که با ساختار صوری تعارف آشنایی هست ولی در گفتمان آشنایی کمتری با محتوای تعارف وجود دارد.

۷-۳- تعارف در سطوح مختلف زبانی

موضوع مشترک و غالب در مصاحبه با زبان‌آموزان خارجی، طبقه‌بندی ناخواسته مشکلات در سطوح مختلف زبان‌آموزی است. تعارف در سه سطح مبتدی، میانی و پیشرفته دشواری‌هایی داشته‌است و نگارندگان براساس تجربه به این نتایج دست یافته‌اند:

۱. سطح مبتدی: صورت و محتوای تعارف برای آنها ناشناخته است. آنها نمی‌دانند که در تعارف، دو طرف گفت‌وگو باید با تبادل کلمات یا جملاتی تعادلی ارتباطی را حفظ کنند. به همین دلیل با شنیدن اولین تعارف گفت‌وگو را ترک می‌کنند و توازن آن را به هم می‌زنند. مثلاً وقتی فروشنده به آنها می‌گوید «قابل نداره»، تصور می‌کنند نباید پول بدهند و مغازه را ترک می‌کنند. این می‌تواند در هر محیطی (دوستانه، مهمانی، خرید، محل زندگی و ...) پیش بیاید.

۲. سطح میانی: در این سطح، زبان‌آموزان با صورت تعارف آشنا هستند. آنها می‌دانند در تعارف طرفین باید گفت‌وگویی را ردوبدل کنند تا توازن آن به هم نخورد. این کاملاً روشن است که عبارت‌هایی مانند «قابل نداره»، «مهمان ما باشید» و ... پاسخ کلامی مانند «متشکرم»، «صاحبش قابل داره»، «لطف دارید» و ... است. آنها با بیان کلمات و عبارات مناسب، گفت‌وگو را ادامه می‌دهند و قادرند موقعیت تعارف را در سطوح ابتدایی و عمومی مدیریت کنند اما قادر نیستند پیچیدگی‌های کلامی و قراردادهای اجتماعی حاکم بر تعارف را به‌خوبی بشناسند و رمزگشایی کنند. بیشترین مواجهه زبان‌آموزان با قراردادهای اجتماعی و دشواری‌های آن در فعالیت‌های اجتماعی است.

۳. سطح پیشرفته: در این سطح زبان‌آموزان صورت و محتوای تعارف را می‌شناسند، با محتوای تعارف آشنا هستند و می‌توانند پیچیدگی‌های کلامی را درک کنند اما درک

قراردادهای اجتماعی و اشراف به جزئیات کدهای بومی و اجتماعی برایشان دشوار است. این دشواری‌ها نیز در حوزه فعالیت‌های شغلی و اجتماعی افراد پیش می‌آید. مثلاً خانمی از هند که همسر ایرانی داشت و ۲۰ سال در ایران زندگی کرده بود، درباره ازدواج دخترش می‌گفت: به‌تازگی دخترم با یک آقای از تبریز ازدواج کرده‌است. من در برگزاری مراسم ازدواج دخترم، به خانواده همسرش گفتم، خواهش می‌کنم همه مراسم و تعارفات را کنار بگذاریم تا فرزندمان به راحتی ازدواج کنند. من چون با آداب و تعارفات ایرانی آشنایی زیادی ندارم، نگران هستم سوءتفاهمی پیش بیاید و مشکلی درست شود.

بنابراین در آموزش تعارف به‌عنوان بخشی از رفتار فرهنگی ایرانیان، باید به تمامی نکات برجسته مربوط به سطوح زبان‌آموزان توجه شود اما به دلیل گسترده بودن کاربرد تعارف در زبان فارسی، در دسته‌بندی نکات آموزشی باید نیازهای زبان‌آموزان را براساس حوزه‌های آموزشی دسته‌بندی نمود:

۱. حوزه فردی: مربوط به زندگی شخصی فرد است که بیشتر خانه، محل زندگی، خانواده و دوستان مد نظرند، مثل مطالعه، نوشتن خاطرات روزانه و ...
۲. حوزه اجتماعی: مربوط به اموری است که فرد مثل همه مردم، شهروندان یا اعضای یک سازمان در فعالیت‌هایی با اهداف گوناگون شرکت می‌نماید.
۳. حوزه شغلی: مربوط به اموری است که فرد در شغل خود با آنان سروکار دارد.
۴. حوزه تحصیلی و آموزشی: مربوط به اموری است که فرد وارد یک نظام آموزشی مثل یک مؤسسه آموزشی می‌شود (شورای اروپا، ۲۰۰۹).

از این‌رو، لازم است برنامه‌های آموزشی مؤسسات و منابع آموزشی، با در نظر گرفتن نیازهای زبان‌آموزان در هر یک از حوزه‌های مورد نیاز و براساس سطح مورد نظر مدیریت شود. این مستلزم تربیت مدرسان کارآمدی است که با این حوزه‌ها و نیازهای زبان‌آموزان آشنایی داشته باشند تا بتوانند به‌خوبی آموزش تعارف، دشواری‌ها، ظرافت‌ها و طیف‌های مختلف آن را آموزش دهند و بتوانند خلأ منابع آموزشی و یا دانش عمومی جامعه را در مقابل نوع مواجهه با خارجیان پوشش دهند. استفاده از بازی‌های کلامی، بازی‌های دونفره، ایجاد موقعیت‌های بازی-گونه در کلاس و آموزش تعارف با آنها کمک بسیاری به زبان‌آموزان غیرفارسی‌زبان برای آشنایی با این پدیده فرهنگی ایرانی می‌نماید. منابع آموزشی نیز از عناصر قوی هستند که می‌توانند در قالب آموزش نکات فرهنگی، به‌طور غیرمستقیم از طریق عکس، زبان بدن، ژست و

حالت‌های چهره افراد در عکس‌ها و از طریق مستقیم در داستان‌های کوتاه، مکالمه‌ها و شخصیت‌های کتاب‌ها تعارف را آموزش دهند.

۸- نتیجه‌گیری

تعارف تاکنون در حوزه آموزش زبان فارسی به‌عنوان زبان دوم کم‌وبیش رفتاری متفاوت و تا حدودی پیچیده و گاه دور از صداقت شناخته شده‌است. این مقاله براساس نظریه صوری زیمل و کنش‌های کلامی آستین، موضوع تعارف را در آموزش زبان فارسی از دیدگاهی دیگر بررسی کرده‌است. توجه به دو بُعد ساختارهای جامعه‌شناسی تعارف و توجه به پیچیدگی‌های کلامی آن می‌تواند باعث آشنایی و آگاهی زبان‌آموزان نسبت به این رفتار فرهنگی ایرانیان شود. این موضوع می‌تواند به آنها در مدیریت این پدیده زبانی و شناخت و کاربرد الگوهای مناسبی که برقراری ارتباط را تسهیل می‌نماید کمک نماید. آنها از این طریق می‌توانند بپذیرند که این رفتار فرهنگی متفاوت ایرانیان بخش جدایی‌ناپذیر زبان و فرهنگ ایرانی است و به‌عنوان کاتالیزوری برای کم‌رنگ کردن موانع فرهنگی و یادگیری دشواری‌های آن احساس امنیت و اعتماد بیشتری ایجاد می‌نماید.

به نظر می‌رسد تحقیقات میدانی گسترده‌تری برای بررسی ابعاد اجتماعی تعارف باید انجام پذیرد تا شناسایی کدهای ارتباطی این رفتار اجتماعی ایرانیان برای فارسی‌آموزان خارجی آسان‌تر شود.

منابع

- آزاد ارمکی، ت. و بیکران بهشت، م. ۱۳۸۹. «تعارف در زیست روزمره ایرانی»، برگ فرهنگ، (۲۲): ۱۹۶-۲۰۹.
- خورشیدنام، ع. ۱۳۸۹. «درباره تعارف»، برگ فرهنگ، (۲۲): ۱۸۲-۱۹۵.
- دانشگر، م. ۱۳۸۱. «تعارف و فرهنگ آن نزد ایرانیان»، نامه پارسی، (۲۵): ۵۷-۷۲.
- درکیچ، م. ۱۳۸۶. «چرا خارجی‌ها تعارف فارسی را نمی‌فهمند؟»، نامه پارسی، (۱۲): ۱۷-۴۲.
- دهخدا، ع. ۱۳۸۵. فرهنگ لغت دهخدا، زیر نظر س.ج. شهیدی، تهران: دانشگاه تهران.
- ساجدی، ا. ۱۳۸۱. «نظریه کنش گفتاری آستین و فهم زبان قرآن»، قبسات، (۲۵): ۱۲۲-۱۳۰.
- سرنا، ک. ۱۳۶۲. آدم‌ها و آیین‌ها در ایران: سفرنامه مادام کارلا سرنا، ترجمه ع. سعیدی، تهران: زوار.
- شاردن، ژ. ۱۳۵۰. سیاحتنامه شاردن، ترجمه م. عباسی، تهران: امیرکبیر.
- شاملو، ا. ۱۳۷۹. کتاب کوچ، تهران: مازیار.
- صدری افشار، غ. حکمی، ن. ۱۳۷۵. فرهنگ فارسی امروز، تهران: کلمه.
- عسجدی، م. ۱۳۷۹. «مقایسه بین تعارف فارسی و لیما در چینی»، مجموعه مقالات چهارمین کنفرانس زبان‌شناسی نظری و کاربردی. تهران.
- عشقوی، م. ۱۳۸۷. «ضرورت آموزش تعارف‌های ایرانی به فارسی‌آموزان خارجی». مجموعه مقالات سمینار آموزش زبان فارسی به غیرفارسی‌زبانان، گردآورندگان تاج‌الدین - عباسی. تهران: ۲۶۹-۲۸۱.
- علیرضایی، ش. ۱۳۸۷. «تعارف در فرهنگ مردم ایران»، نجوای فرهنگ، (۸ و ۹): ۱۰۱-۱۱۴.
- فایکا، ز. ۱۳۹۵. «ادب و تعارف در ایران»، پژوهش‌های ایران‌شناسی، (۶): ۱۰۵-۱۲۳.
- معین، م. ۱۳۸۲. فرهنگ فارسی، تهران: راه رشد.
- نوردن، ه. ۱۳۵۶. زیر آسمان ایران، ترجمه ح سمیعی، تهران: دانشگاه تهران.
- هاشمی، م؛ حسینی فاطمی، آ. و دوائی، ص. ۱۳۹۰. «مقایسه مرزبندی‌های فرهنگی - اجتماعی تعریف و تمجید در زبان انگلیسی و فارسی». فصلنامه مطالعات زبان و ترجمه (دانشکده ادبیات و علوم انسانی)، (۴۴): ۲۵-۳۸.
- Ambady, N., Koo, J., Lee, F., & Rosenthal, R. 1996. "More than words: Linguistic and nonlinguistic politeness in two cultures". *Journal of Personality and Social Psychology*. 70. pp. 996-1011.
- Austin, John. 1962. How to do things with words (The William James Lectures delivered in Harvard University in 1955) edited by J. O. Urmson. Un vol. 19 x 12,5 de IX- 167 pp. Oxford, Clarendon Press. (distributor: Harvard University Press).
- Council of Europe. 2009. The Common European Framework in its political and educational context. Strasbourg: Language Policy Division of Council of Europe.

- Goffman, E. 1959. *The Presentation of Self in Everyday Life*. New York: Doubleday: Garden City.
- Kerbrat-Orecchioni, C. 2012. 'Politeness variations and constants in France, from the classic age to today'. In M. Bax & D. Z. Kádár (Eds.), *Understanding Historical (Im) Politeness: Relational linguistic practice over time and across cultures* (pp. 131-153). Amsterdam: John Benjamins Publishing.
- Leech, G. 2005. "Politeness: Is there an East-West Divide?". *Journal of Foreign Languages*, 6(1). 1-30. doi=10.1.1.122.4402.
- Pan, Y., & Kádár, D. Z. 2011. *Politeness in Historical and Contemporary Chinese*. London: Bloomsbury Academic.
- Pinto, D. 2011. "Are Americans insincere? Interactional style and politeness in everyday America". *Journal of Politeness Research, Language, Behaviour, Culture*. 7. 215-238.
- Simmel, Georg. 1971. "The problem of sociology", in *Georg Simmel on individuality and social forms*. Edited by Donald N. Levine. Chicago Press. pp. 23-35.
- Spencer-Oatey, H. 2005. (Im) "politeness, face and perceptions of rapport: unpackaging their bases and interrelationships". *Journal of Politeness Research Language, Behaviour, Culture*. 1(1). 95-119.
- Taussig, G. 2002. *Coleridge and the Idea of Friendship. 1789-1804*. Newark: University of Delaware Press.

زبان فارسی و گویش های ایرانی

سال سوم، دوره اول، بهار و تابستان ۱۳۹۷، شماره پیاپی ۵

مطالعه تاریخی سه جفت آوای خاص در گونه رودباری قلعه گنج (کرمان)

سپهر صدیقی نژاد^۱

دکتر محمد مطلبی^۲ ✉

تاریخ پذیرش: ۱۳۹۶/۷/۲۶

تاریخ دریافت: ۱۳۹۵/۶/۱۷

چکیده

در جنوب استان کرمان، گونه های متعددی از رودباری به عنوان زیرشاخه گروه گویش های بشکردی و گویش های جدید ایرانی غربی جنوبی رواج دارند. سه جفت آوای خاص شامل جفت واکه مرکب فرودین [Uə]-[Iə]، جفت همخوان لبی شده [g^w]-[x^w] و جفت همخوان لرزشی [r]-[r̥] در واجگان رودباری به کار می روند. پژوهش حاضر به تعیین ارزش واجی آنها در واجگان رودباری امروز، و نیز بررسی تحولات آنها از ایرانی باستان تا رودباری امروز می پردازد. نتایج پژوهش نشان می دهد این سه جفت آوای منحصر به فرد در واجگان رودباری امروز دارای ارزش واجی اند و تحولات تاریخی آنها روندی کاملاً متمایز از زبان فارسی امروز ایران را پشت سر گذاشته است. به علاوه، در پاره ای موارد باید به زبان فرضی رودباری میانه اشاره و به بازسازی واژه های مورد نظر در آن پرداخت؛ و گرنه امکان پیگیری روند تحولات تاریخی برخی از آواهای مزبور میسر نیست. همچنین نتایج پژوهش حاضر آشکار می سازد جفت واکه مرکب فرودین [Uə]-[Iə] فقط مختص چند گونه از بلوچی رایج در ایران نیست، بلکه واجگان گویش رودباری نیز بهره مند از آنهاست.

واژگان کلیدی: گویش رودباری، واج شناسی تاریخی، واکه مرکب، همخوان لبی شده، همخوان لرزشی

۱. دانشجوی دکتری زبان شناسی همگانی، دانشگاه سیستان و بلوچستان

۲. استادیار فرهنگ و زبان های باستانی دانشگاه شهید باهنر کرمان

۱- مقدمه

گویش رودباری، عمدتاً در منطقه رودبار [زمین]، واقع در نیمه جنوبی و گرمسیری استان کرمان، رواج دارد؛ جلگه‌ای آبرفتی، حاصل‌خیز و نسبتاً بکر که بر کرانه‌های هلیل‌رود آرمیده است و شهرستان‌های جیرفت، عنبرآباد، رودبار جنوب، کهنوج، قلعه‌گنج، منوجان و فاریاب را در بر می‌گیرد. نام این گویش برگرفته از نام گستره جغرافیایی رواج آن است، هرچند به گفته مطلبی (۱۳۸۵: ۱۹۲) دلایل انتخاب نام «رودباری» برای اطلاق بر مجموعه گونه‌های گویشی این منطقه، نخست به پیروی از سنت نام‌گذاری زبان‌شناسان غربی، و در درجه دوم به کلیت نام بومی منطقه رودبارزمین برمی‌گردد. زیرا برای اولین بار، غربی‌ها، و به طور خاص گرشویچ،^۱ در پژوهش‌های گویش‌شناختی خود از رودباری اسم برده‌اند. همچنین در کنار گویش مسلط رودباری، گونه‌هایی از زبان‌های فارسی، بلوچی و براهویی نیز به ترتیب تعداد گویشوران، در منطقه رودبارزمین رواج دارند، با این‌وصف که در هر نقطه‌ای از این منطقه پهناور، گونه جغرافیایی خاصی از رودباری با امکان فهم دوسویه برای تمام گویشوران رودباری به کار می‌رود. باید گفت به لحاظ جغرافیایی، رودباری حلقه اتصال زبان‌های فارسی و بلوچی به شمار می‌آید؛ بدین معنا که گستره جغرافیایی کاربرد این گویش از جنوب به محدوده کاربرد زبان بلوچی و از شمال به محدوده سیطره کاربرد زبان فارسی محدود می‌شود. البته همان‌طور که در پژوهش‌های گویش‌شناختی بدیهی است، گونه‌های واقع در منتهی‌الیه جنوبی پیوستار زبانی رودباری، یعنی قلعه‌گنج و رودبار جنوب، به واسطه تعامل و برخورد با زبان بلوچی تأثیر زیادی از آن پذیرفته‌اند و گونه(ها)ی واقع در منتهی‌الیه شمالی آن پیوستار، یعنی جیرفت و عنبرآباد نیز تحت تأثیر زبان فارسی قرار گرفته و «فارسی‌شده»^۲ اند، اما نکته بسیار مهم این است که تمام گونه‌های رودباری، علی‌رغم وجود اختلاف‌های آوایی، واژگانی و ندرتاً نحوی، دارای مشخصه‌های بنیادین نحوی، واجی و ساخت‌واژی کمابیش یکسان و ثابت‌اند که سبب ایجاد قابلیت درک متقابل میان آنها می‌گردد.

رودباری در گروه گویش‌های بشکردی (بشاگردی) قرار دارد و گرشویچ آنها را به سه زیرشاخه شامل گویش‌های بیرون از منطقه بشاکرد، بشکردی شمالی و بشکردی جنوبی تقسیم می‌کند و رودباری را به همراه گویش‌های بندری، مینابی، رودانی و هرمزی در زیرشاخه نخست قرار می‌دهد (به نقل از شیرو،^۳ ۱۹۸۸: ۸۴۶) و بشکردی جنوبی اختلافات ساخت‌واژی و

1. Geshevitch
2. Persianized
3. P. O. Skjærvø

نحوی عمده‌ای را با دو زیرشاخه دیگر که شباهت و قرابت بسیار زیادی دارند نشان می‌دهد. همچنین از آنجاکه رودباری در مجاورت بلوچی رواج دارد، تشابهات آوایی و واژگانی قابل توجهی به این عضو از خانواده زبان‌های ایرانی غربی شمالی پیدا کرده‌است اما «تحولات تاریخی واج‌های رودباری نشان می‌دهد که از لحاظ تبارشناسی متعلق به زبان‌های ایرانی جدید غربی جنوبی است (به نقل از همو، ۱۹۸۹: ۳۶۴)». البته شِروُو (۱۹۸۹) گروه گویش‌های بَشکَرَدی را به همراه دو گروه گویش‌های لارستانی و کُمزاری با عنوان «گویش‌های ایرانی جنوب شرقی» بررسی کرده‌است که «این تقسیم‌بندی بیشتر براساس آمیزه‌ای از ارتباط خویشاوندی، همجواری جغرافیایی و هویت قومی، و نه مبتنی بر رده‌شناسی زبانی است» (ویندفور، ۱۹۸۷: ۲۹۴).

در واجگان رودباری چند آوای خاص به کار می‌رود که فارسی امروز فاقد آنهاست. پژوهش حاضر سعی دارد روند تاریخی تحولات آوایی مربوط به شش مورد از آواهای خاص رودباری را از دوره‌های پیشین زبان‌های ایرانی شامل ایرانی میانه، ایرانی باستان (فارسی باستان (Op.) و اوستایی (Av.)) تا رودباری امروز بررسی نماید.^(۱) این آواها عبارت‌اند از: جفت‌واکه مرکب فُروَدین^۲ [ʊə]-[ɪə]؛ جفت‌همخوان لبی‌شده^۳ [x^w]-[g^w]؛ و جفت‌همخوان چندزنجی^۴ [r] - تک‌زنجی^۵ [ɾ].

برای پیگیری خط سیر تحولات آواهای مذکور، واژه‌های رودباری دارای این آواها استخراج، سپس صورت‌های پیشین آنها در ایرانی میانه و ایرانی باستان جست‌وجو شد و آنگاه مورد سنجش و مطابقت قرار گرفت.

شیوه پژوهش تلفیقی از روش‌های میدانی و کتابخانه‌ای است؛ پیکره زبانی رودباری، عمدتاً با ضبط گفتار آزاد و مصاحبه با گویشوران مناسب گردآوری و تجزیه و تحلیل شد و در کنار آن از شم زبانی بهره گرفته شد و داده‌های مربوط به ادوار تاریخی زبان‌های ایرانی نیز با مراجعه به منابع کتابخانه‌ای متعدد گردآوری و به آنها استناد شد.

-
1. L. Windfuhr
 2. falling diphthongs
 3. labialized
 4. trill
 5. flap

۲- پیشینه و ضرورت تحقیق

در باب بررسی تاریخی واجگان رودباری پژوهش‌های زبان‌شناختی مدون انگشت‌شماری بدین شرح صورت پذیرفته است: مطلبی (۱۳۸۵ الف: ۴-۱۲) به «واج‌شناسی تاریخی» و بررسی تحولات تاریخی برخی از واج‌های گونه رایج در رودبار جنوب پرداخته‌است. کردستانی (۱۳۸۹: ۴۵-۴۹) با الگوپذیری از پژوهش مطلبی، بخشی از پایان‌نامه خود را به پیگیری خط سیر تحولات تاریخی برخی از واج‌های گونه محمدی^۱ رایج در جبالبارز جنوبی، اختصاص داده‌است. همچنین و شیبانی‌فرد (۱۳۹۲) خط سیر پاره‌ای از همخوان‌ها و واکه‌های گونه‌های رایج در رودبار جنوب، کهنوج و جبالبارز جنوبی را از دوران باستان تا میانه و امروز پیگیری و بررسی نموده‌اند. علاوه-براین، بخشی از پژوهش کردستانی (۱۳۹۱) نیز به واج‌شناسی تاریخی گویش محمدی اختصاص یافته‌است.

البته دامنه بررسی این پژوهش‌ها تقریباً هم‌پوشی دارد و مهم‌ترین خلأ آنها لحاظ نکردن خط سیر تحولات تاریخی مجزا برای جفت‌همخوان [r]-[r̥] در واجگان رودباری است. از دیگر کاستی‌های مهم پژوهش‌های پیشین عدم تحلیل زبان‌شناختی تاریخی واکه‌های مرکب فرودین و همخوان‌های لبی‌شده است که در جای مقتضی به آنها اشاره خواهد شد. مطالعه خط سیر تحولات تاریخی واج‌ها یا همان واج‌شناسی تاریخی کمک شایانی به مطالعات تاریخی زبان‌های ایرانی و از جمله زبان فارسی خواهد نمود. مسلماً انجام مطالعات واج‌شناسی تاریخی در خصوص گویش‌های ایرانی، و از جمله گویش‌های بشاگردی، می‌تواند صحت و دقت علمی مطالعات تاریخی زبان‌های ایرانی را افزایش دهد. از جمله مطالعه دقیق واجگان رودباری از منظر تاریخی می‌تواند برخی از گره‌های ناگشوده و حلقه‌های گمشده تاریخ تحولات گویش‌های ایرانی غربی جنوبی را باز و روشن نماید. با توجه به ایرادات و کاستی‌های پژوهش‌های قبل، ضرورت انجام پژوهش دقیق زبان‌شناختی در باب واج‌های رودباری از منظر تاریخی آشکار می‌گردد. پژوهش حاضر می‌کوشد گامی در جهت نیل به این اهداف بردارد و راه رسیدن به آنها را هموارتر سازد و حتی یافته‌ها و ادعاهای برخی از پژوهش‌های واج‌شناختی تاریخی از جمله اکاتی و همکاران^۲ (۲۰۱۲) را نیز به کلی زیر سؤال ببرد.

1. Mohmedi

2. F. Okati *et al.*

۳- سیر تحول جفت‌آواهای خاص

۳-۱- جفت‌واکه [Iə]-[Uə]

رودباری علاوه بر شش واکه ساده فارسی معیار، از جفت‌واکه مرکب فرودین [Iə]-[Uə] نیز در دستگاه واکه‌ای خود بهره می‌گیرد. به لحاظ آوایی، به هنگام تولید این واکه‌ها زبان در یک حرکت پیوسته، از مکان تولید واکه‌های افرشته [I]-[U] به مکان تولید واکه نیم‌افراشته [ə] فرومی‌افتد. به بیان دقیق‌تر، در فرایند تولید این جفت‌واکه مرکب، کیفیت آوایی آنها دستخوش دگرگونی می‌شود و تولید آنها همراه با ایجاد غلت زبانی^۱ است.

۳-۱-۱- ارزش و تقابل واجی جفت‌واکه مرکب [Iə]-[Uə]

شواهد زبانی زیر مؤید این نکته است که این جفت‌آوا در جایگاه هسته انواع هجاهای رودباری به کار می‌رود و سبب ایجاد جفت‌های کمینه مطلق زیادی با سایر اعضای دستگاه واکه‌ای این گویش می‌گردد، لذا دو واکه مرکب واجی و مستقل محسوب می‌شوند.
(۱) [Iə]: این واکه با واکه‌های [i]، [ei] و [e] در تقابل قرار داده می‌شود:

[i]-[Iə]

[šIər] «شیر (حیوان)»- [šir] «دوغ»؛ [rəu.t-Iə] «رفتید»- [rəu.t-i] «رفتگی»؛ [grəš] «بیش(تر)»- [giš] «خرزهره»؛ [bā.'dIə] «بادیه (ظرف)»- [bā.'d-i] «بادی (تفنگ)».

[ei]-[Iə]

[dIər] «دیر»- [deir] «دوران»؛ [rIəs] «تعقیب (کردن)»- [reis] «رئیس»؛ [šIər] «شیر (حیوان)»- [šeir] «شعر»؛ [hIət] «نوعی خاکستر»- [heit] «استغاثه»؛

[e]-[Iə]

[rIəz] «بن مضارع ریختن (گذرا)»- [rez] «بن مضارع ریختن (ناگذر)»؛ [zIər] «زیر»- [zer] «تام یک روستا»؛ [bIəl] «بیل»- [bel] «لنگه، تا».

(۲) [Uə]: این واکه با واکه‌های [u]، [əu] و [o] در تقابل قرار داده می‌شود:

[u]-[Uə]

[bUə] «بو»- [bu] «شد»؛ [pUəč] «پوست (میوه)»- [puč] «پوچ (حرف)»؛ [a.'b-Uə] «می‌شود»- [a.'b-u] «می‌شد»؛ [tUəp] «توپ (ورزش)»- [tup] «نوعی کپر».

1. glide

[əu]-[uə]:

[čʊə] «چوب»- [čəu] «شایعه»، [huə] «خوشه انگور»- [həu] «حرص»، [puəɾ] «دُرّاج»-
[pəuɾ] «خوشه پروین»، [jʊə] «جوی»- [jəu] «جو (غله)».

[o]-[uə]:

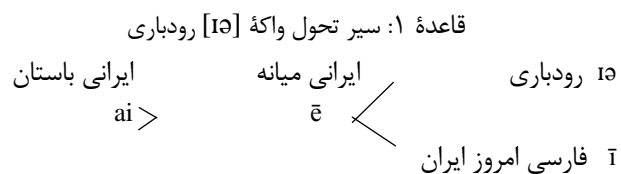
[luək] «شترِ نرِ بالغ»- [lok] «کوتاه»، [ko.'ruək] «قفس حصیری»- [ko.'rok] «کُرچ (مرغ)»،
[suəht] «بنِ ماضیِ سوختن (گذرا)»- [soht] «بنِ ماضیِ سوختن (ناگذر)».

۳-۱-۲- سیر تحول جفت‌واکه مرکب رودباری

دستگاه آوایی فارسی باستان مشتمل بر سه واکه ساده کوتاه *a*، *i*، *u*، سه واکه ساده بلند *ā*، *ī*، *ū*، دو واکه مرکب کوتاه *ai*، *au*، و دو واکه مرکب بلند *āi* و *āu* بوده است که در گذر به فارسی میانه و سپس به فارسی دری، *āi* و *āu* حذف و *ai* و *au* نیز به ترتیب به *ē* (یای مجهول) و *ō* (واو مجهول) تبدیل شده‌اند.^(۲) لذا دستگاه واکه‌ای فارسی میانه و فارسی دری دارای واکه‌های کوتاه *a*، *i* و *u* و واکه‌های بلند *ā*، *ī*، *ū*، *ē* و *ō* بوده‌است.^(۳) در آخرین مرحله از تحول واکه‌ای و در گذر از فارسی دری به فارسی امروز ایران، واکه‌های *ē* و *ō* به ترتیب به *ī* و *ū* تبدیل و واکه‌های *i*، *u* و *ā* نیز به ترتیب با *e*، *o* و *â* جایگزین شده‌اند؛ یعنی فارسی امروز ایران دارای سه واکه ساده کوتاه *a*، *e* و *o*، و سه واکه ساده بلند *ā*، *ī* و *ū* است که از نظر کیفیت و کمیت با یکدیگر اختلاف دارند (نک. ابوالقاسمی، ۱۳۹۲: ۱۸-۳). البته در موارد نادری نیز واکه‌های بلند *ē* و *ō* به ترتیب به واکه‌های مرکب غیرواجی *[ey]* و *[ow]* در فارسی امروز تبدیل شده‌اند که نمونه‌های فراوان این تحولات را می‌توان در منبع فوق و آثار متعدد دیگر جست‌وجو کرد.

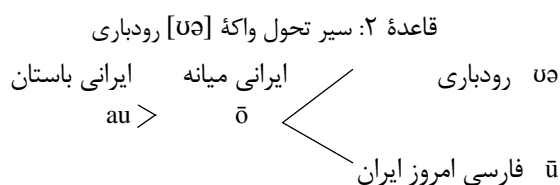
از آنجاکه رودباری و فارسی دو عضو از خانواده زبان‌های ایرانی غربی جنوبی‌اند، رودباری یا مانند فارسی دنباله مستقیم فارسی میانه، و یا ادامه زبانی فرضی در دوره میانه است که قرابت بسیار زیادی با فارسی میانه دارد. اما علی‌رغم این قرابت، تحول جفت‌واکه مجهول ایرانی میانه در رودباری امروز روند کاملاً متفاوتی نسبت به فارسی معیار پشت سر گذاشته‌است؛ بدین معنا که برخلاف فارسی امروز، هر کدام از آنها در بیشتر واژه‌های رودباری به یک واکه مرکب فرودین تبدیل شده‌اند. به بیان روشن‌تر، در رودباری امروز واکه بلند *ē* عمدتاً به واکه مرکب فرودین *[Iə]* تبدیل و واکه بلند *ō* نیز عمدتاً با واکه مرکب فرودین *[uə]* جایگزین شده‌است^(۴) که هر دو دارای

ارزش واجی‌اند. براین اساس، قواعد کلی تحول جفت‌واکه مجهول $\bar{o}-\bar{e}$ در گذر از ایرانی میانه به رودباری امروز را می‌توان به صورت زیر نمایش داد:



شواهد جدول ۱ نشان‌دهنده این تحول واکه‌ای در رودباری‌اند:^(۵)

فارسی	رودباری	فارسی میانه	ایرانی باستان
پیش، جلو	[piəʃ]	pēš	Op. paišiyā-
دیو	[diəw]	dēw	Op. daiwa-
خویش	[xiəʃ]	xwēš	Op. *uvaišiya-, Av. x ^v aiθya-
شیر (حیوان)	[ʃiər]	šagr/šēr	*šarga-
ریخت	[riəht]	rēxt	*raixta-



شواهد جدول ۲ نشان‌دهنده این تحول واکه‌ای در رودباری‌اند:

فارسی	رودباری	فارسی میانه	ایرانی باستان
پور (دُرّاج)	[puər]	pōr	*pavra-, Av. Pauruša-
شور	[suər]	sōr	*savar-
روز	[ruəz]	rōz	Op. raučah-
شوی-	[šūər-]	šōy-	*xšauda-
کوه	[kuəh]	kōf	Op. kaufa-

اما مطابق رویه معمول در قواعد تحول زبانی، قواعد دوگانه بالا به صورت فراگیر و مطلق بر تمام واژه‌ها به طور یکسان اعمال نشده و مثال‌های نقضی برای آن یافت می‌شود:

جدول ۳. شواهد نقض برای قاعده ۱

فارسی	رودباری	فارسی میانه	ایرانی باستان
شهریور	[šah.ri.'war]	šahrēwar	Av. xšaeravairya
محاسن	[riš]	rēš	*raišā-
کینه	[ki.'na]	kēn	*kainā-
میوه	[mer.'wa]	mēwag	*maigdaka-
نیزه	[ner.'za]	nēzag	*naizaka-, Av. naēza-

جدول ۴. شواهد نقض برای قاعده ۲

فارسی	رودباری	فارسی میانه	ایرانی باستان
روی (صورت)	[ru]	rōy	*rauda-, Av. raoḍa-
سوگ، ماتم	[sug]	sōg	*sauka-
مو	[mud]	mōy	*mauda-
نو	[nəu]	nōg	*navaka-
روشن	[rəu.'šan]	rōšn	*rauxšna-, Av. raoxšnā

جدول ۳ نشان می‌دهد در کنار قاعده کلی تحول $[iə] \rightarrow \bar{e}$ ، در پاره‌ای از واژه‌های رودباری قاعده تحول آوایی $[i],[er],[e] \rightarrow \bar{e}$ نیز مشاهده می‌شود و به علاوه، جدول ۴ نیز گویای این واقعیت است که علاوه بر گرایش عام تحول آوایی $[uə] \rightarrow \bar{o}$ ، در مقیاس کمتری از واژه‌های رودباری تحول آوایی $[u],[əu],[o] \rightarrow \bar{o}$ هم رخ می‌دهد. البته برخی از این موارد نقض می‌تواند نتیجه تأثیرپذیری از زبان فارسی معیار باشد، مانند «شهریور» و «نو». اما در مجموع، گرایش کلی دستگاه واکه‌ای رودباری برخلاف زبان فارسی امروز، به سمت تحول واکه‌های مجهول ایرانی میانه به واکه‌های مرکب فرودین است نه واکه‌های ساده. اما نتیجه نهایی آنکه در قالب دو قاعده واجی زیر می‌توان گفت در رودباری امروز الف) واکه مجهول \bar{e} ایرانی میانه به یکی از واکه‌های پیشین غیرافتاده و با گرایش اصلی تبدیل به واکه مرکب $[iə]$ ، و ب) واکه مجهول \bar{o} ایرانی میانه به یکی از واکه‌های پسین غیرافتاده و با گرایش اصلی تبدیل به واکه مرکب $[uə]$ تحول یافته است:

$$A: \bar{e} \rightarrow \begin{bmatrix} - \text{پسین} \\ - \text{افتاده} \end{bmatrix} \qquad B: \bar{o} \rightarrow \begin{bmatrix} + \text{پسین} \\ - \text{افتاده} \end{bmatrix}$$

البته واژه [uə] در وام‌واژه‌های غیرایرانی موجود در رودباری نیز مشاهده می‌شود:

جدول ۵. شواهدی برای اعمال قاعده ۲ بر وام‌واژه‌ها

فارسی	رودباری	زبان مبدأ
لعبت، عروسک	[luə.'pat]	عربی: لَعَبَت
قولنج	[kuə.'lenʃ]	عربی: قَوْلَنْج / قَوْلَنْج
کوچ	[kuəč]	ترکی: köç
قوچ	[guəč]	ترکی: qoç
کُرک	[kuərk]	ترکی: kürk

جالب آنکه اکاتی و همکاران (۲۰۱۲) ضمن بررسی و مقایسه این جفت‌واژه مرکب فرودین در پنج گونه بلوچی ایرانی؛ خاشی، ایرانشهری، چابهار، سیستانی و سراوانی ادعا کرده‌اند فرایند واژه مرکب‌شدگی در هیچ‌کدام از زبان‌ها و گویش‌های ایرانی غیربلوچی همجوار این پنج گونه مشاهده نشده و لذا فرایندی درون‌زبانی، ذاتی و خاص این گونه‌های بلوچی با مرکزیت گونه خاشی به شمار می‌رود که از آن به گونه‌های ایرانشهری و چابهار (و به ندرت به دو گونه بلوچی دیگر) سرایت کرده‌است، نه آنکه تحت تأثیر گویش‌ها یا زبان‌های مجاور آنها صورت پذیرفته باشد. این در حالی است که یافته‌های پژوهش حاضر آشکارا ادعای فوق را نقض می‌کند؛ زیرا فرایند واژه مرکب‌شدگی مورد بررسی در اکاتی و همکاران (۲۰۱۲) در رودباری نیز یافت می‌شود. اما با توجه به انتساب بلوچی به خانواده زبان‌های ایرانی شمالی و انتساب رودباری به خانواده زبان‌های ایرانی جنوبی و نداشتن اشتراک زیرساختی و بنیادین زبانی، وام‌گیری زبانی تنها عامل مفروض برای رخداد این تحول مشابه می‌تواند باشد.

۳-۲- جفت‌همخوان [g^w]-[x^w]

از دیگر مختصات متمایزکننده دستگاه آوایی رودباری در مقایسه با فارسی امروز، کاربرد جفت‌همخوان لبی‌شده^(۶) (labialized) [g^w]-[x^w] در آغاز هجاست و ویژگی لبی‌شدگی در

این دو همخوان، دارای ارزش واجی است؛ به عبارتی، در رودباری [x^w] یک همخوان مستقل سایشی ملازی- لبی شده و [g^w] نیز یک همخوان مستقل انسدادی نرمکامی- دولبی است که در ادامه از آنها با عنوان همخوان‌های لبی شده یاد می‌شود.

۳-۲-۱- ارزش و تقابل واجی جفت همخوان لبی شده [g^w]-[x^w]

جفت‌های کمینه مطلق زیر ارزش واجی این دو همخوان را به عنوان همخوان‌های مستقل در جایگاه آغازین هجا و در مقایسه با همخوان‌های ساده متناظر آنها اثبات می‌کند:

الف: [x^w]: این همخوان با همخوان‌های [x] و [w] در تقابل قرار داده می‌شود:

[x]-[x^w]:

[-x^wār] «خوار (جزء دوم واژه‌های مرکب)»- [xār] «خوار»؛ [x^war] «بن مضارع 'خوردن'»- [xar] «لاغ».

[w]-[x^w]:

[-x^wār] «خوار (جزء دوم واژه‌های مرکب)»- [wār] «توان»؛ [x^war] «بن مضارع 'خوردن'»- [war] «به»؛ [x^wah] «خواهر»- [wah] «لفظی برای ترساندن».

ب: [g^w]: این همخوان با همخوان‌های [g] و [w] در تقابل قرار داده می‌شود:

[g]-[g^w]:

[g^wāz] «باز (واحد اندازه‌گیری طول)»- [gāz] «گاز»؛ [g^wač] «شاخه بریده شده»- [gač] «گج»؛ [g^waz] «بن مضارع 'از ریشه کندن'»- [gaz] «درخت گز».

[w]-[g^w]:

[g^waz] «بن مضارع 'از ریشه کندن'»- [waz] «عوض»؛ [g^war] «نزد»- [war] «به، بر»؛ [g^wak] «بک (قورباغه)»- [wak] «فراخ».

روشن است مشخصه لبی شدگی این همخوان‌ها دارای انگیزش^۱ و نیز ارزش واجی است، بدان معنا که این فرایند درون‌زبانی هم با انگیزه معرفی دو همخوان مستقل به واجگان رودباری صورت پذیرفته و هم سبب شکل‌گیری جفت‌های کمینه مطلق، و در نتیجه ایجاد همخوان‌های مستقل در این گویش گردیده‌است.

1. motivation

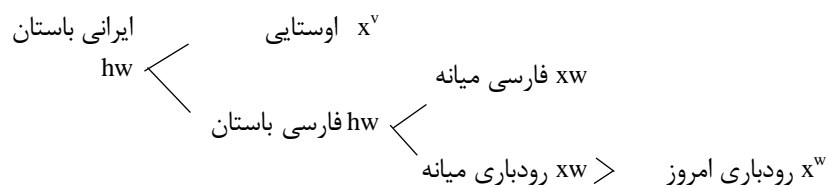
۳-۲-۲- سیر تحولات همخوان‌های لبی‌شده رودباری

از آنجاکه برهه تاریخی پیدایش جفت‌همخوان لبی‌شده $[x^w]$ و $[g^w]$ متفاوت است، در ادامه صورت مجزاً و به ترتیب قدمت پیدایش، سیر تحول آنها را بررسی خواهیم نمود. البته ابتدا طرح این نکته کلی و مشترک در خصوص آنها ضروری است که منشأ و زمان پیدایش آنها کاملاً مستقل از جفت‌آوای ساده متناظرشان، یعنی x و g است و هیچ ارتباط تاریخی میان آنها وجود ندارد؛ چراکه برپایه نظر ابوالقاسمی (۱۳۹۲ الف: ۲۱ و ۱۳۹۲ ب: ۴) در ایرانی باستان همخوان‌های ساده x و g مستقلاً وجود داشته‌اند که مستقیماً و به عنوان واح‌های مستقل به فارسی باستان و اوستایی، و از آنها نیز به زبان‌های بعد از خود راه یافته‌اند.

۳-۲-۲-۱- همخوان لبی‌شده $[x^w]$

پیشینه طولانی و تاریخی تحولات این همخوان به زبان فرضی هندواروپایی برمی‌گردد. باقری (۱۳۶۹: ۶۳) گروه آوایی sv هندواروپایی را منشأ آن می‌داند و ابوالقاسمی (۱۳۹۲ الف و ب) نشان داده گروه آوایی hw ایرانی باستان، در فارسی باستان و اوستایی به ترتیب به همخوان‌های مستقل hw و x^v تبدیل شده‌است. به‌علاوه، hw فارسی باستان به صورت xw به فارسی میانه رسیده که به صورت‌های x^w ، xw ، x^v یا x^u آوانگاری می‌شود. همچنین معادل آن در پهلوی اشکانی به صورت wx نوشته می‌شود که ظاهراً به صورت ux تلفظ می‌شده‌است. در ادامه، xw فارسی میانه در فارسی آغازی باقی مانده و به صورت «خو» نوشته شده‌است که در فارسی امروز ایران x شده (برای سیر تحولات xw نک. ابوالقاسمی، ۱۳۹۲ ب: ۲۴-۵) حال آنکه رودباری همچنان توانسته‌است کاربرد همخوان لبی‌شده x^w را در جایگاه آغازین هجای خود حفظ کند. براین اساس می‌توان سیر تحول تاریخی این همخوان را در رودباری به صورتی متمایز از فارسی امروز در قالب قاعده زیر نشان داد:

قاعده ۳: سیر تحول همخوان $[x^w]$ رودباری



شواهد جدول ۶ نشان‌دهنده این تحول واکه‌ای در رودباری‌اند:

فارسی	رودباری	فارسی میانه	اوستایی	ایرانی باستان
خواهر، خوهر	[x ^w ah]	x ^w ah	x ^v ahhar	*hwahar-
خوش	[x ^w aš]	x ^w aš		*hwaši-
ماده مضارع خوردن	[x ^w ar-]	x ^w ar-	x ^v ara-	*hwar-a-
خود	[x ^w ad]	x ^w ad	hva-, x ^v a-	*hwata-
خوسپ، خسب-	[x ^w as-]	xufs-	x ^v afsa-	*hwap-s-a-

البته این قاعده نیز استثنائاتی دارد. ماده‌های افعال «خواستن» و «خواندن» در رودباری شواهد نقض این قاعده‌اند:

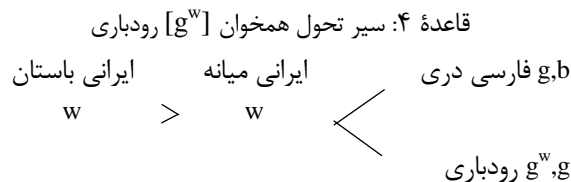
جدول ۷. ماده‌های حال و گذشته مصدرهای «خواستن» و «خواندن»

فارسی دری	رودباری امروز	فارسی میانه	ایرانی باستان	زبان ماده
خواه-	[wāt-]	xwāh-	*hwāda-	حال
خواست-	[wāst-] [x ^w ast-]	xwāst-	*hwāsta-	گذشته
خوان-	[xon-]	xwān-	*hwāna-	حال
خواند-	[xond-]	xwānd-	*hwānta-	گذشته

در فعل «خواستن» xw میان در ماده‌های حال و گذشته به w تحول یافته است که همسو با تحول xw باستان در بلوچی است (کُرُن^۱، ۲۰۰۵: ۱۲۲). به بیان دیگر، این ماده‌ها وام‌واژه‌های بلوچی‌اند و ماده گذشته اصیل رودباری برای این فعل، [x^wast-] است که تنها در واژه [x^was.t-ār] «خواهان» به کار می‌رود. به علاوه، در تمام صورت‌های تصریفی فعل «خواندن» [x^w] به [x] تحول یافته‌است.

۳-۲-۲-۲- همخوان لبی شده [g^w]

این همخوان تاریخیچه پیدایش کوتاه‌تری نسبت به [x^w] دارد و در زبان‌های ایرانی میانه رواج نداشته‌است.^(۷) این واج مبدل w آغازین در ایرانی میانه است که امروزه در آغازۀ هجا در برخی از واژه‌های رودباری به همخوان لبی شده [g^w] تحول یافته و در نمودار زیر قابل نمایش است:



البته شواهد زبانی نسبتاً زیادی برای رخداد این تحول آوایی در رودباری یافت می‌شود که چگونگی تحول پاره‌ای از آنها بر اساس منابع ریشه‌شناختی بررسی می‌گردد:

جدول ۸. شواهدی برای قاعده ۴

فارسی	رودباری	فارسی میانه	ایرانی باستان
بَر، نزد، طرف	[g ^w ar]	war	warah-
آبگیر	[g ^w alm]	warm	
بچه	[g ^w a.'čeg]	waččag	*vat-ca-ka-
بَک (قورباغه)	[g ^w ak]	wak	
بیوگ (عروس)	[g ^w a.'rug]	wayōg	*vadu-akā, Av. vadū-

بر این اساس، قاعده ۴ به این صورت کلی قابل تحلیل است که طی فرایندی درون‌زبانی همخوان دولبی w ایرانی میانه در جایگاه آغازین هجا و قبل از واکه‌های [a] و [ā] در بیشتر کلمات رودباری به [g^w] تحول یافته‌است. ضمناً توجه آواشناختی تولیدی برای قاعده بالا این است که در فرایند تحول [g^w] → [w] گرایش نرمکامی همخوان دولبی^(۸) [w] به بست کامل نرمکامی تبدیل می‌گردد.

این تحول آوایی، علاوه بر رودباری و گروه گویش‌های بشکردی، در زبان بلوچی نیز دیده می‌شود (کُرُن، ۲۰۰۵: ۹۸-۱۰۰). در گویش خوری اصفهان w آغازی ایرانی میانه به g بدل می‌شود (حسن‌دوست، ۱۳۸۹: پنجاه‌ویک، و ذاکری، ۱۳۸۶: ۵۶۶). در قرآن مترجم معروف به «قرآن قدس» w آغازی به «گو-» یا «گ» تحول یافته و مواردی از ابدال آن به g در متون پازند مشاهده شده‌است که البته هم قرآن قدس را به جنوب شرق ایران منسوب کرده‌اند و هم شروع پازندنویسی را از ناحیه کرمان دانسته‌اند (نک. مطلبی و شبانی‌فرد، ۱۳۹۲). البته وجود این تحول در زبان بلوچی احتمالاً نتیجه وام‌گیری از رودباری است. در حمایت از این ادعا می‌توان گفت که تحول w فارسی میانه به [g] در گونه‌های فارسی شمال استان کرمان، مانند کرمانی،

شهر بابکی و سیرجانی نیز مشاهده می‌شود که به لحاظ تاریخی و جغرافیایی هیچ ارتباطی با بلوچ‌زبانان نداشته‌اند و نمی‌تواند از زبان بلوچی به این گونه‌ها راه یافته باشد، مانند:

جدول ۹. شواهدی برای تحول W فارسی میانه به g در گونه‌های کرمانی

فارسی	رودباری	گونه‌های کرمانی	فارسی میانه
بک (قورباغه)	g ^w ak	gok	wak
آبگیر	g ^w alm	golm/barm	warm
آب‌بند	g ^w argāh	gorgāh	
قلق	g ^w am	gom	

نمونه‌های بالا بیانگر آن است که همخوان [g^w] در لایه زیرین زبان فرضی کرمانی باستان وجود داشته است که بقایای آن هنوز در رودباری امروز برجای مانده و به گونه‌های بلوچی در مجاورت جغرافیایی آن نیز تسری یافته‌است. به علاوه، به شهادت تاریخ، بلوچ‌ها قومی مهاجر بوده‌اند که از شمال ایران به منطقه سکونت فعلی خودشان مهاجرت کرده‌اند و ابتدا در منطقه رودبار زمین سکونت گزیده‌اند و این وام‌گیری زبانی می‌تواند حاصل سکونت اولیه آنها در رودبار زمین باشد.

همان‌گونه که جفت‌های کمینه مطلق ابتدای بخش حاضر نشان می‌دهد، رخداد تحول [w] → [g^w] در رودباری سبب پدید آمدن یک همخوان مستقل لبی شده در آغاز هجای این گویش گردیده که کاملاً متمایز از فارسی است گرچه همانند سایر قواعد تحول آوایی پیشین، این قاعده نیز دارای استثنائاتی است که در جدول زیر تنها به برخی از آنها اشاره می‌شود:

جدول ۱۰. نمونه‌های نقض برای قاعده ۴

فارسی	رودباری	فارسی میانه	ایرانی باستان
بیر (صاعقه)	[gir]	wīr	*vadra-, Av. Vazra-
باد	[bād]	wād	*vāta-, Av. vāta-
بیوه	[bi.'wa]	wēwag	*vidavakā-, Av. viḍavā-
گراز	[go.'rāz]	warāz	*varāza-, Av. varāza-
بَدَسْت (وجب)	[ge.'dest]	widast	*vītasti-, Av. vītasti-
بیش (هلاهل)، گُش	[giš]	wiš	*viša-, Av. vīš-

شواهد بالا نشان می‌دهد که علاوه بر قاعده کلی ۴، تحولات آوایی [g], [b] → w در گذر از فارسی میانه به رودباری رخ داده است.

۳-۲-۳- جفت همخوان [r]-[r]

کاربرد موازی دو همخوان چندزنجی [r] و تک‌زنجی [r] با ارزش واجی مستقل، از دیگر موارد مهم تمایز واجگان رودباری با فارسی معیار است که هیچ‌کدام از پژوهشگران پیشین به وجود آن پی نبرده‌اند. باید گفت به جز عدم کاربرد [r] در جایگاه آغازین واژه، این جفت‌واج تابع هیچ محدودیت کاربردی دیگری نیستند و همان‌گونه که پیداست، جفت‌های کمیته مطلق زیر ارزش واجی مستقل و قوی این دو همخوان را در واجگان رودباری به نمایش می‌گذارند:

: [r]-[r]

[pār] «ریشه»- [pār] «پار(سال)»، [por]- «پُر»- [por] «خاکستر»، [pa.'rand] «بن ماضی سببی پُراندن»- [pa.'rand] «بزار بالا رفتن از درخت خرما».

۳-۲-۴- سیر تحولات جفت همخوان لرزشی رودباری

در باب پیشینه و تحول r، ابوالقاسمی (۱۳۹۲: ۱۵-۴) با ذکر شواهدی معتقد است که گروه همخوانی m ایرانی باستان در فارسی میانه به r تبدیل شده است. به علاوه، در ایرانی باستان نیم‌مصوت ɾ نیز وجود داشته که در اوستایی به صورت ərθ نمایانده می‌شود و در ایرانی میانه غربی (شامل فارسی میانه) به ur (بعد از همخوان‌های لبی) یا ir (بقیه جاها) تبدیل شده است. بر این اساس، شاید بتوان گفت منشأ r (تک‌زنجی) به تبدیل و تحولات نیم‌مصوت ɾ در ایرانی باستان و منشأ r (چند زنجی) نیز به گروه همخوانی m در آن زبان برمی‌گردد، یعنی قواعد تحولات آنها به شرح زیر است:

قاعده ۵. سیر تحول همخوان [r] چندزنجی رودباری

رودباری		ایرانی میانه		ایرانی باستان
r	>	rr	>	-m-

قاعده ۶. سیر تحول همخوان [r] تک‌زنجی رودباری^(۹)

رودباری		ایرانی میانه		ایرانی باستان
r	>	r	>	-VrV-

جدول ۱۱. شواهدی برای قواعد ۵ و ۶

فارسی	رودباری	فارسی میانه	ایرانی باستان
پَر-	[par]	parr	*parna-
پُر	[por]	purr	*p̄r̄na-, Av. p̄r̄əna-
کَر	[kar]	karr	*karna-
کور	[kuər]	kōr	*kaura-

به‌هرروی، برون‌داد بحث حاضر آن است که صرف‌نظر از افتراق یا اشتراک ریشه‌ی این دو همخوان، آنها اکنون به عنوان دو واج مستقل و دارای میزان تقابلی نقشی بسیار بالا در واجگان رودباری به کار می‌روند و ظاهراً تقابلی مذکور دوام زیادی خواهد یافت.

۴- نتیجه‌گیری

پژوهش حاضر در درجه‌ی اول نمایانگر سیر تحولات مربوط به سه جفت‌واج رودباری در جهتی بسیار متفاوت با فارسی معیار است، تحولاتی که نتیجه‌ی آنها پیدایش پنج واج ویژه در واجگان رودباری در مقایسه با فارسی است. از جمله موارد مهم این تفاوت‌ها در روند تحولات، گرایش کلی تحول واکه‌های ساده مجهول ē-ō فارسی میانه به جفت‌واکه مرکب فرودین و واجی [Iə] [Uə] در رودباری است و به جز در برخی از گونه‌های بلوچی که از زبان‌های ایرانی غربی شمالی است، در هیچ‌کدام از زبان‌ها و گویش‌های ایرانی غربی جنوبی مشاهده نمی‌شود. تحول دیگر مورد اختلاف، مربوط به شکل‌گیری جفت‌همخوان لبی‌شده [x^w]-[g^w] در رودباری است که در آغاز هجا دارای ارزش و نقش واجی‌اند، بدین شرح که [x^w] از رودباری میانه به این گویش رسیده حال آنکه امروزه تنها به صورت املائی تاریخی در معدودی از واژه‌های فارسی به چشم می‌خورد. به‌علاوه، همخوان w آغازین بسیاری از واژه‌های فارسی میانه به [g^w] در رودباری تحول یافته‌است ولی در فارسی امروز هیچ نشانی از آن حتی در نوشتار مشاهده نمی‌گردد. به علاوه، کاربرد موازی و واجی دو جفت‌همخوان چنـد- تک‌زنشی [r]-[r] در واجگان رودباری نمایانگر سومین مورد از سیر تحولات آوایی خاص این گویش است که از دوره‌های پیشین و ظاهراً از ریشه‌های جداگانه به آن رسیده‌است.

پی‌نوشت

۱. برای نمایش واج‌ها و نمونه‌های زبانی رودباری از بازنمایی آوایی غیرمفصل و برای نشان دادن مرز تکواژها، مرز هجاها و هجای تکیه‌بر نیز به ترتیب از علائم «-»، «.» و «'» استفاده شده‌است.
۲. ē و o صورتهای تحول‌یافته گروه‌های آوایی aya و awa فارسی باستان نیز هستند.
۳. برای آواهای فارسی دری و تحولات آنها نک. خانلری، ۱۳۸۲، ج ۲: ۴۱-۸۸.
۴. فرایند تحول واکه ساده به مرکب را «واکه مرکب‌شدگی» (diphthongization) و فرایند عکس آن را «واکه ساده‌شدگی» (monophthongization) گویند.
۵. واژه‌های فارسی باستان، برگرفته از کنت^۱ (۱۹۵۳) و فارسی میانه، برگرفته از مکینزی^۲ (۱۹۸۶) هستند.
۶. برپایه نظر باسمن^۳ (۲۰۰۶: ۶۲۴) لیبی‌شدگی (labialization) اصطلاحی کلی برای اشاره به مشخصه تولید ثانویه گردی لب‌هاست اما امروزه در علم زبان‌شناسی به‌طور خاص برای ارجاع به سه مفهوم متفاوت به کار می‌رود: الف) مشخصه تولید اصلی یک آوا با گرد کردن لب‌ها، مانند تولید اصلی واکه‌های u یا o؛ ب) مشخصه گرد شدن لب‌ها به عنوان فرایند تولید ثانویه یک آوا، مانند همخوان‌های d و k در واژه‌های [kur] و [dom] در فارسی؛ ج) همخوان‌های لیبی‌شده در برخی از زبان‌ها که لیبی‌شدگی همخوان دارای ارزش و پایگاه واجی است، مانند دو همخوان متفاوت [x] و [xw] در واژه‌های رودباری [xar] «خر» و [xwar] «خور». در پژوهش حاضر اصطلاح لیبی‌شدگی در مفهوم سوم آن مد نظر نگارندگان بوده‌است.
۷. به عقیده ذاکری (۱۳۸۶: ۵۶۴-۵۶۵) در فارسی دری سه آوای لیبی‌شده gV، xv و v به عنوان همخوان‌های مرکب رواج داشته‌اند و لذا، فارسی دری آمیخته‌ای از دو یا چند لهجه فارسی میانه است که این سه همخوان لیبی‌شده در آنها به کار می‌رفته‌اند.
۸. لدیفوگد و جانسون^۴ (۲۰۱۱: ۱۷۲) همخوان w را [دوآلبی-نرمکامی] می‌دانند.
۹. در این قاعده V نشانه واکه است.

1. R. G. Kent
2. D. N. MacKenzie
3. H. Bussmann
4. P. Ladefoged and K. Johnson

منابع

- ابوالقاسمی، م. ۱۳۹۲ الف. *تاریخ زبان فارسی*، تهران: سمت.
- _____ ۱۳۹۲ ب. *دستور تاریخی زبان فارسی*، تهران: سمت.
- باقری، م. ۱۳۶۹. «بررسی تاریخی صوت ۷= و در زبان فارسی». *پژوهش‌های فلسفی*. دانشگاه تبریز. (۳۴): ۴۲-۷۶.
- _____ ۱۳۸۰. *واج‌شناسی تاریخی زبان فارسی*، تهران: قطره.
- حسن‌دوست، م. ۱۳۸۹. *فرهنگ تطبیقی- موضوعی زبان‌ها و گویش‌های ایرانی نو*. تهران: فرهنگستان زبان و ادب فارسی.
- _____ ۱۳۹۳. *فرهنگ ریشه‌شناختی زبان فارسی*. تهران: فرهنگستان زبان و ادب فارسی.
- خانلری ناتل، پ. ۱۳۸۲. *تاریخ زبان فارسی*. تهران: نشر نو.
- ذاکری، م. ۱۳۸۶. «مباحث زبان‌شناسی در معیارالاشعار خواجه نصیرالدین طوسی». *فرهنگ*. (۶۱ و ۶۲): ۵۳۵-۵۷۴.
- کردستانی، س. ۱۳۸۹. *بررسی زبان‌شناسانه گویش محمدی (جبالبارز جنوبی)*. پایان‌نامه کارشناسی ارشد فرهنگ و زبان‌های باستانی، کرمان: دانشگاه شهید باهنر.
- _____ ۱۳۹۱. «گویش محمدی». *مجموعه مقالات اولین همایش بین‌المللی گویش‌های مناطق کویری ایران*، گلاله هنری. دانشگاه سمنان: ۱۷۳۹-۱۷۵۱.
- مطلبی، م. ۱۳۸۵ الف. «بررسی گویش رودباری (کرمان)». *رساله دکتری فرهنگ و زبان‌های باستانی*، تهران: پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی.
- _____ ۱۳۸۵ ب. «فعل در گویش رودباری (کرمان)». *مطالعات ایرانی*. (۹): ۱۹۱-۲۱۲.
- مطلبی، م. و شیبانی‌فرد، ف. ۱۳۹۲. «مواردی از واج‌شناسی تاریخی گویش رودباری کرمان». *ادب و زبان*. (۳۴): ۳۱۱-۳۲۹.
- Bussmann, H. 2006. *Routledge Dictionary of Language and Linguistics*, New York: Routledge.
- Kent, R. G. 1953. *Old Persian; Grammar, Texts and Lexicon*, Connecticut: New Haven.
- Korn, A. 2005. *Towards A Historical Grammar of Balochi*, Wiesbaden: Reichert.
- Ladefoged P. and Johnson K. 2011. *A Course in Phonetics*, Wadsworth: Cengage Learning.
- MacKenzie D. N. 1986. *Concise Pahlavi Dictionary*, London: Oxford University Press.
- Okati, F. et al. 2012. "Diphthongization in Five Iranian Balochi Dialects". *Orientalia Suecana*, LXI: 107-119.

- Skjærvø, P. O. 1988. "Baškardi". *Encyclopedia Iranica*, E. Yarshater (ed.) 3: 846-850.
- _____. 1989. "Languages of Southeast Iran: Lārestānī, Komzārī, Baškardī". *Compendium Linguarum Iranicarum*, R. Schmitt (ed.), Wiesbaden: Reichert, 363-369.
- Windfuhr, L. 1988. "Western Iranian Dialects". *Compendium Linguarum Iranicarum*, R. Schmitt (ed.), Wiesbaden: Reichert, 294-295.

زبان فارسی و گویش های ایرانی

سال سوم، دوره اول، بهار و تابستان ۱۳۹۷، شماره پیاپی ۵

پی‌بست‌ها و پیش‌بست‌های ضمیری در گویش ابوزیدآبادی

دکتر سید طیب رزاقی ✉

تاریخ پذیرش: ۱۳۹۶/۱۲/۲۶

تاریخ دریافت: ۱۳۹۶/۸/۵

چکیده

پی‌بست‌ها و پیش‌بست‌های ضمیری، صرف‌نظر از جایگاه، نقش‌های مختلف نحوی دارند. در گویش ابوزیدآبادی سه ضمیر پی‌بستی و یک ضمیر پیش‌بستی وجود دارند. پی‌بست‌های فاعلی، مانند فارسی، در پایان اغلب نمودهای فعلی، به‌جز ماضی متعدی ظاهر می‌شوند ولی برخلاف فارسی در ماضی متعدی نقش پی‌بست مفعولی و متممی دارند. افزون‌براین می‌توانند بیانگر شمار مفرد و جمع، و به‌ویژه در سوم شخص مفرد، بیانگر جنس دستوری مفعول نیز باشند. گروه دیگر پی‌بست‌های شخصی‌اند که به‌جز ملکیت در فعل‌های ماضی متعدی، به غیر از استمراری، عامل‌اند. این پی‌بست‌ها می‌توانند میزبان اکثر واژه‌های جمله باشند. گروه چهارم پیش‌بست‌هایی هستند که در فعل ماضی استمراری متعدی، کننده کار و در مضارع اخباری و التزامی متعدی در نقش مفعولی ظاهر می‌شوند، در نتیجه، غالب جمله‌هایی که در آنها از فعل متعدی استفاده می‌شود دو مفعولی هستند و براساس ساختار ارگتیو، مفعول در شمار و جنس با فعل مطابقت دارد. پی‌بست‌ها نقش عمده‌ای در آشکار ساختن واژه یا همخوان پایانی حذف شده دارند.

واژگان کلیدی: پی‌بست‌ها و پیش‌بست‌های ضمیری، گویش ابوزیدآبادی، ناحیه مرکزی ایران

✉ tayyeb333@yahoo.com

۱. دانش‌آموخته دکتری زبان و ادبیات فارسی، دبیر آموزش و پرورش شهرستان کلان، ایران

۱- مقدمه

ابوزیدآبادی از گویش‌های رایج در ناحیه مرکزی ایران است و گویشوران آن را ziyu di (زبان ده)^(۱) یا ziyu xumu (زبان خودمان) می‌نامند. این گویش در بخش کویرات، به مرکزیت شهر ابوزیدآباد، رایج است و اطلاق این نام بر گویش، صرفاً به دلیل تمرکز جمعیت بیشتر در ابوزیدآباد است. بخش کویرات، به جز ابوزیدآباد، نه روستا دارد که اغلب به ابوزیدآبادی سخن می‌رانند. بخش کویرات، جزء شهرستان آران و بیدگل استان اصفهان است. شهر ابوزیدآباد براساس سرشماری ۱۳۹۰ ش، ۵۵۵۹ نفر جمعیت دارد (درگاه ملی آمار).

از ویژگی‌های ابوزیدآبادی، وجود جنس دستوری، ساخت ارگتیو، کاربرد گسترده پیشوندهای اشتقاقی و انواع نقش‌نماها، دستگاه فعلی گسترده، و کاربرد چهار گونه پی‌بست و پیش‌بست ضمیری است. نگارنده، که خود گویشور ابوزیدآبادی است، براساس اطلاعات گویشی، تحقیقات میدانی و کتابخانه‌ای، موضوع را توصیف و تحلیل کرده‌است. مقاله چهار بخش اصلی و چند بخش فرعی دارد. از آنجا که در این گویش پی‌بست‌های ضمیری، صرف‌نظر از شکل ظاهری، غالباً در کارکرد نحوی و جایگاه با فارسی تفاوت اساسی دارد در مقاله نقش‌های نحوی بدین شکل نشان داده خواهد شد: فاعل (۱)؛ مفعول مستقیم: (۲)؛ مفعول غیرمستقیم: (۳)؛ ملکیت (۴).

۲- پیشینه تحقیق

ظاهراً اولین بار لکوک^۱ (۱۳۵۳) درباره ابوزیدآبادی تحقیق کرده و آن را به چاپ رسانده‌است. وی به شمارش ضمائر شخصی پیوسته و آزاد و انواع شناسه‌های فعلی اکتفا کرده و گاه به عملکرد نحوی آنها پرداخته‌است. البته به گفته گویشوران، بیلی^۲ پیش از لکوک در ابوزیدآباد تحقیق کرده ولی به پژوهش وی دست نیافته‌ایم. یارشاطر (۱۹۸۵) اشاره مختصری به گویش ابوزیدآباد و کاربرد ارگتیو، جنس دستوری و تأثیر آن دارد. او به پی‌بست‌های ضمیری اشاره نکرده‌است. مزرعتی (۱۳۸۰) نکته تازه‌ای درباره موضوع ندارد. سرافرازی (۱۳۹۱) شناسه‌های فعل‌های لازم و متعدی را، هرچند نارسا، برشمرده‌است. رزاقی در تحقیقی (۱۳۹۳) به گزارش و تحلیل برخی از نکات عمده زبانی و انواع شناسه‌های فعلی و جایگاه گوناگون آنها پرداخته و در پژوهش‌هایی (۱۳۹۵ و ۱۳۹۶) دستور زبان گویش ابوزیدآبادی را نیز منتشر کرده‌است.

1. Lecoq
2. W.H.Baiyly

۳ - پی‌بست‌ها و پیش‌بست‌های ضمیری

در ابوزیدآبادی چهار نوع ضمیر پیوسته، با جایگاه و عملکرد نحوی متفاوت دیده می‌شود. کاربرد و جایگاه هر یک از این ضمائر، مربوط به زمان، نمود، لازم و متعددی بودن، ساختمان فعل و حتی بافت آوایی واژه است.

پی‌بست‌های فاعلی مانند معادل‌های خود در فارسی، در پایان فعل ظاهر می‌شوند، مانند «i-» در فعل *eš-i* (می‌روی). این پی‌بست‌ها به جز سوم شخص مفرد ماضی لازم که برای تذکیر و تأنیث شکل‌های جداگانه‌ای دارند، در فعل‌های ماضی متعددی می‌توانند نمودار مفعول مستقیم یا غیرمستقیم نیز باشند، مانند پی‌بست *i-* مفعولی در ساخت *bē-šūd-i* (بردت).

ضمائر فاعلی فعل‌های ماضی متعددی، برخلاف فارسی، ضمائر پیوسته شخصی‌اند که به صورت میان‌بست، یعنی بعد از پیشوند و قبل از ماده فعل ظاهر می‌شوند و در ساختار جمله می‌توانند اغلب واژه‌ها را هسته خود قرار دهند. جز اینها، ابوزیدآبادی ضمیری دارد که به شکل پیش‌بست در آغاز فعل‌های ماضی استمراری متعددی، در نقش فاعلی، و در فعل‌های مضارع اخباری و التزامی، در نقش مفعولی (مستقیم و غیرمستقیم) ظاهر می‌شوند.

صرف نظر از شکل و جایگاه و عملکردهای نحوی ضمائر پیوسته، حضور آنها باعث فرایندهای آوایی متعددی می‌شود. برای نمونه واکه و همخوان واژگان زیادی را که حذف شده‌اند، آشکار می‌سازند. مانند *sang-am* (سنگم)؛ *vang-a hākā* (خالی کردی). در این دو نمونه، اصل واژه و جزء وصفی فعل مرکب به ترتیب *say* (سنگ) و *vay* (خالی) است که پی‌بست شخصی *-am* در نقش ضمیر ملکی «سنگ» و پی‌بست شخصی فاعلی *-a* (ت) در «خالی کردی» موجب ابدال *y* به *ng* جزء ساخت اصلی واژه شده‌است. این موضوع هرچند عمومیت ندارد، اما از آنجاکه می‌تواند ما را به اصل واژه رهنمون سازد، در بررسی‌های تطبیقی - تاریخی زبان فارسی اهمیت دارد.

وجود جنس دستوری منجر به نمود پی‌بست‌های فاعلی و جنسی خاصی می‌شود که در فعل‌های لازم دو جنس مذکر و مؤنث را متمایز می‌کند. این پی‌بست‌ها که جایگاه آنها معمولاً در پایان فعل است، در سوم شخص مفرد فعل‌های ماضی متعددی نمایانگر جنس و شمار مفرد مفعول مستقیم و غیرمستقیم هستند.

۳ - ۱ - پی‌بست‌های فاعلی

پی‌بست‌های فاعلی که در فارسی شناسه‌ها یا ضمائر پیوسته فاعلی نیز خوانده می‌شوند، در ابوزیدآبادی نیز مانند برابره‌های خود در فارسی عمل می‌کنند و در پایان فعل قرار می‌گیرند. در

ابوزیدآبادی، پی‌بست‌های فاعلی در اغلب ساخت‌های ماضی متعدی می‌توانند نمودار مفعول نیز باشند (نک. پی‌بست‌های مفعولی). پی‌بست‌های فاعلی ابوزیدآبادی به شرح زیر است:

جدول (۱): پی‌بست‌های فاعلی ابوزیدآبادی

مفرد	جمع
-u مَ	-im -یم
-i یَ	-īya -ید
-i دَ	-an -ند

پی‌بست‌های دوم و سوم شخص فاعلی یکسان‌اند و فاعل براساس ساخت جمله و تطابق فعل با فاعل یا مفعول مشخص می‌شود. پی‌بست‌های فاعلی، مثل فارسی در پایان فعل قرار می‌گیرند و در فعل‌های مضارع اخباری و التزامی لازم و متعدی و مستقبل لازم و متعدی و فعل‌های مجهول به کار می‌روند. مثال:

مفرد	جمع
əvīn-u, bayn-u (می‌بینم، ببینم)	əvīn-im, bayn-im (می‌بینیم، ببینیم)
əvīn-i, bayn-i (می‌بینی، ببیند)	əvīn-īya, bayn-īya (می‌بینید، ببینید)
əvīn-i, bayn-i (می‌بیند، ببیند)	əvīn-an, bayn-an (می‌بینند، ببینند)

در دوم شخص جمع مستقبل لازم و متعدی، پی‌بست شخصی وظیفه پی‌بست فاعلی را انجام می‌دهد: *kəmi-du xä* (خواهید خورد).

پی‌بست‌های فاعلی انواع فعل‌های ماضی لازم نیز همین‌اند جزاینکه پی‌بست فاعلی سوم شخص مفرد ماضی ساده لازم، و فعل‌های ماضی لازمی که در ساخت آنها از صفت مفعولی استفاده می‌شود، در تذکیر و تأنیث تمایز دارد. این تمایز در سوم شخص مفرد ماضی ساده با پی‌بست پایانی *-ä* (برای مذکر) و *-e* (برای مؤنث) نشان داده می‌شود، اما در فعل‌های ترکیبی افزون‌بر دو نشانه یاد شده، و شکل‌های دیگر پی‌بست‌های پایانی، نمودار جنس دستوری، و تذکیر و تأنیث صفت مفعولی به ترتیب با دو پی‌بست پایانی *-ä* و *-e* مشخص می‌شود و در نتیجه جنسیت اغلب فعل‌های ترکیبی ماضی، در صفت مفعولی و پی‌بست‌های پایانی مشخص می‌شود. همین پی‌بست‌ها در فعل‌های ماضی متعدی، معمولاً بیانگر جنس دستوری و شمار مفعول مستقیم و غیرمستقیم هستند. پی‌بست‌های شخصی جمع ماضی ساده، در فعل‌های لازم هیچ فرقی نمی‌کنند و همان پی‌بست‌های فاعلی‌اند، ولی در اشخاص جمع فعل‌های ترکیبی

ماضی پی‌بست *e*- صفت مفعولی بیانگر شمار جمع فاعل است: *büšd-e bəd-an* (رفته بودند). در این فعل، پی‌بست *e*- در ماده ماضی *(b-)üšd* بیانگر شمار جمع و پی‌بست *-an* که به ماده ماضی فعل کمکی *bəd* (بود) اضافه شده، فاعلی است.

از آنجاکه شناخت پی‌بست‌های فاعلی و نیز پی‌بست‌های جنسیت، از نظر جنس فاعل، مرتبط با هم هستند، لذا با چند مثال به بررسی آنها می‌پردازیم.

پیشتر گفته شد که پی‌بست‌های نمودار جنسیت فاعل، در سوم شخص مفرد شکل‌های جداگانه‌ای دارد. این تمایز معمولاً با نشانه‌های *-ä*، *-ā*، \emptyset (مذکر) و *-a*، *-e*، *-yä* و *-uwä* (مؤنث) مشخص می‌شود:

مفرد	جمع
<i>ederezuw-u</i> (می‌دویدم)	<i>ederezuw-im</i> (می‌دویدیم)
<i>ederezuw-i</i> (می‌دویدی)	<i>ederezuw-īya</i> (می‌دویدید)
<i>ederez-ā</i> (می‌دوید) مذکر	<i>ederezuw-an</i> (می‌دویدند)
<i>ederezuw-a</i> (می‌دوید) مؤنث	

در جدول بالا پی‌بست‌های فاعلی مفرد *-u* و *-i* و پی‌بست‌های اشخاص جمع برای هر دو جنس یکسان و در پایان فعل قرار گرفته‌اند. در سوم شخص مفرد پی‌بست *-ā* و *-e* با حفظ جایگاه، جنسیت را مشخص کرده‌است. چند مثال برای ساخت‌های دیگر:

bätät (دوید؛ مذکر)؛ پی‌بست جنسیت فاعلی این ساخت خنثی (\emptyset) است و شکل مؤنث آن *bätät-a* با پی‌بست پایانی *-a* همراه است. *bämd-ä* (آمده‌است؛ مذکر) *bämd-e yä* (آمده‌است؛ مؤنث)؛ پی‌بست‌های فاعلی که به ماده ماضی *ämd* اضافه شده‌اند با دو شکل *-ä* و *-yä*⁽³⁾ تذکیر و تأنیث، به اضافه پی‌بست پایانی *-e* صفت مفعولی را متمایز کرده‌اند.

در ابوزیدآبادی ساخت‌هایی به کار می‌رود که ظاهراً دو پی‌بست فاعلی دارند. این دو شناسگی بیشتر در اول شخص جمع مضارع اخباری و التزامی لازم و متعدی دیده می‌شود. مانند *bəš-im-īya* (برویم؛ ما و شما برویم).

۳-۲- پی‌بست‌های فاعلی - مفعولی

پی‌بست‌های فاعلی - مفعولی به پی‌بست‌هایی می‌گوییم که اگرچه مشابه پی‌بست‌های فاعلی‌اند و در پایان فعل قرار می‌گیرند ولی عملکرد آنها مانند پی‌بست‌های مفعولی است. همچنین در سوم شخص مفرد، شمار مفرد و جنس مفعول و در سوم شخص جمع، شمار جمع مفعول را

نشان می‌دهند. این پی‌بست‌ها معمولاً در فعل‌های ماضی متعدی به کار می‌روند. فاعل این گونه ساخت‌ها معمولاً پی‌بست‌های شخصی‌اند. تعدادی از این پی‌بست‌ها در نمونه‌های زیر آمده‌اند:

- (1) b(e)-ē-(1)kōšt-u(2) کشتم (مرا کشت)
- (2) b(e)-ē-(1)kōšt-i(2) کشتت (تو را کشت)
- (3) b(e)-ē-(1) kōš(t)(2) کشتش (او را کشت؛ مذکر)
- (4) b(e)-ē-(1)kōšt-a(2) کشتش (او را کشت؛ مؤنث)
- (5) bā-yu-(1)kōšt-e bād-im(2) کشته بودندمان
- (6) bā-yu-(1)kōšt-e bād-ia(2) کشته بودندتان
- (7) bā-yu-(1)kōšt-e bād-an(2) کشته بودندشان

در چهار مثال اول واژه *e* از جزء پیشین «*be-*» بر اثر فرایند آوایی حذف می‌شود. پی‌بست *e* در همین اشخاص به میزبانی *be-*، فاعل و *kōšt* = کشت، ماده ماضی است. در اشخاص جمع نیز پی‌بست شخصی *-yu* (آنها) فاعل و پی‌بست *e* که به ماده ماضی *kōšt* اضافه شده است نمودار شمار جمع مفعول است. پی‌بست‌های پایانی *-u* (مَم)، *-i* (ی)، \emptyset (ش: مذکر)، *-a* (ش: مؤنث) و *im* (مان)، *-ia* (تان)، *-an* (شان) به ظاهر فاعلی‌اند ولی عملکرد مفعولی دارند. پی‌بست‌های فاعلی (عامل) این گونه ساخت‌ها در ساختار جمله شناور است و اغلب واژگان می‌توانند میزبان باشند. همچنین هرگاه جمله صاحب مفعول حقیقی باشد این پی‌بست‌ها مفعول دوم به شمار می‌روند و در نتیجه دو مفعولی خواهند بود:

شغال مرغ‌ها را برد. (8) saktürä(1) kärkeje(2)-ye(1) bā-šüd-an(2)

در جمله بالا «شغال» فاعل و «مرغ» مفعول معنایی است. پی‌بست فاعلی *e* به *-ye* (شکل دیگری از *e*) تغییر یافته و به مفعول اضافه شده است. به تعبیر دیگر، مفعول جمع (مرغ‌ها) حالت فاعلی پیدا کرده و فعل برخلاف فاعل ظاهری آن که «شغال» (مفرد) است، از نظر شمار با پذیرش *-an* (ند: شان) با مفعول جمع («مرغ‌ها») مطابقت پیدا کرده است.

۳ - ۳ - پی‌بست‌های فاعلی - مفعولی غیرمستقیم (متممی)

این پی‌بست‌ها نیز همانند پی‌بست فاعلی - مفعولی مستقیم، با اینکه در پایان فعل (ماضی متعدی) قرار می‌گیرند و به ظاهر فاعلی می‌نمایند، عملاً متممی هستند و در شمار و جنس با فعل مطابقت می‌کنند. در ابوزیدآبادی، معمولاً نقش‌نماها یا حروف اضافه پُرسامدی مانند «*pi*» (از، به) و «*hey* (به)، میزبان پی‌بست ضمیری متممی می‌شوند:

- (9) pi-dun(3)-am(1) vot-e bəd-īya(3) بهتان (به شما) گفته بودم.
 (10) pi-ye(3) b(e)-am(1) rīd-e bəd-a(2) ازش (از او) خریده بودمش (مؤنث).
 (11) pi-ye(1) vest-ä bəd- i(3) بهش (به او؛ مذکر) زده بود.
 (12) hey-am(1) nə-duw-e-yi(3) بهت ندادمت (مؤنث).

در مثال (۹)، *-dun* پی‌بست شخصی متممی، و میزبان آن *pi* است. عامل (فاعل معنایی) آن پی‌بست شخصی *-am* است که به متمم اضافه شده. پی‌بست *-īya* پایانی در فعل کمکی *bəd* به ظاهر فاعلی، ولی متمم دوم است.

در مثال (۱۰)، *pi* نقش نما، *-ye* پی‌بست شخصی متممی است و *-am* (عامل) پی‌بست فاعلی است که جزء پیشین *be-* (تأکیدی) را میزبان قرار داده است و *rīd* ماده ماضی آن است. پی‌بست شخصی *-e* که به ماده ماضی اضافه شده و پی‌بست پایانی *-a* در فعل کمکی *bəd* نمودار شمار مفرد و جنس مؤنث مفعول مستقیم ناشناخته است و در نتیجه مثال (۱۰) یک مفعول غیرمستقیم (*-ye*: ش) و یک مفعول مستقیم (*-e* یا *-a*) دارد.

در مثال (۱۱)، پی‌بست سوم شخص مفرد *-ye* فاعلی به نظر می‌رسد. به درستی معلوم نیست چرا در این ساخت پس از حرف اضافه *piy*، که قاعداً باید پی‌بست متممی بیاید، پی‌بست فاعلی آمده است. (*pi-ye vest-ä*؟) بهش (به او؛ مذکر) زده است. پی‌بست *-ä* که ماده ماضی زدن (*vest*) را میزبان قرار داده، نمودار جنس مذکر متمم، و پی‌بست پایانی فاعلی *-i* (ت) که به فعل معین *bəd* (بود) اضافه شده، متمم است و این جمله دو متمم دارد.

در مثال (۱۲)، پی‌بست شخصی *-am* فاعل فعل *hāduwā* است که حرف اضافه «*hey*» را میزبان قرار داده است. *nə-* پیش‌بست منفی‌ساز است که بر سر ماده ماضی *duw* (داد) درآمده و پی‌بست *-e* در همین ساخت نمایانگر جنس مؤنث متمم و *-yi* شکل دیگری از *-i* (ای = ت) است که در نقش متمم ظاهر شده است.

۴ - پی‌بست‌های شخصی

ضمایر شخصی در ابوزیدآبادی، مشابه برابره‌های خود در فارسی، به دو شکل آزاد و پی‌بستی به کار می‌روند. ضمایر آزاد عبارت‌اند از: *ma/e(n)* (من)، *te* (تو)، *nä* (او، آن؛ مذکر)، *nün* (او، آن؛ مؤنث)، *hämä* (ما)، *šämä* (شما)، *nənü/nun* (آنها، ایشان). این ضمایر می‌توانند نقش‌های فاعلی و اضافی و مفعولی داشته باشند. ضمیر آزاد سوم شخص مفرد مذکر و ضمیر مفرد اشاره به دور، یکسان‌اند. ضمایر سوم شخص مفرد و جمع آزاد، در جنس دستوری، تمایز دارند. فعل

سوم شخص مفرد ماضی لازم و متعدی با ضمیر آزاد مذکر یا مؤنث فاعلی یا مفعولی در جنس دستوری مطابقت می‌کند.

پی‌بست‌های شخصی، شکل‌های دیگر ضمائر ابوزیدآبادی‌اند. این پی‌بست‌ها در اشخاص سه‌گانه مفرد، مانند گویش مزینانی (نک. مزینانی و دیگران، ۱۳۹۴: ۸۷) باتوجه به بافت آوایی واژه تکواژگونه‌های متفاوتی دارند. کاربرد تکواژگونه‌های ضمائر پی‌بستی مفرد، متکی به بافت و با یکدیگر در توزیع تکمیلی‌اند، به طوری که به جای هم به کار نمی‌روند. برای مثال، پی‌بست (سوم شخص مفرد) که به واژه *gəɫune* (گوساله) اضافه می‌شود، *-ye* است: *gəɫune-ye* (گوساله‌اش)؛ زیرا این واژه مختوم به واکه است و نیاز به صامت میانجی دارد. به نظر می‌رسد اشکال مختلف پی‌بست‌های مفرد مربوط به واکه پایانی واژه است. مثلاً هرگاه واژه‌ای مختوم به همخوان باشد پی‌بست اول شخص مفرد آن *-am* است نه *-m*؛ مانند: *däs* (دست)، *däs-am* (دستم). هرگاه مختوم به *-ä* باشد، پی‌بست آن *-d* است: *kiyə-d* (خانه)، *kiyə-d* (خانه‌ات) و اشکال مختلف ضمائر شخصی پی‌بستی در این گویش^(۴) بدین شرح است (لکوک، ۱۳۵۳: ۲۲۲):

جدول (۲): پی‌بست‌های شخصی

جمع	مفرد
-mu (n)	-am, m, yam, wam
-du (n)	-a, d, ya, wa
-yu (n)	-e, ye, we

با ملاحظه تکواژگونه‌های جمع در جدول فوق می‌توان دریافت که قاعده حذف *n* پایانی در خود این ضمائر عمل کرده‌است، اما هرگاه این پی‌بست‌ها میزبان پی‌بست یا واژه دیگری باشند *n*/ اصلی ظاهر می‌شود: *nu-mun* در جمله *nu-mun (4)-a häğərəä* (نارمان را گرفتی). از مهم‌ترین نقش‌های پی‌بست‌های شخصی آشکار کردن واکه یا همخوان محذوف در واژه‌هایی است که دچار فرایند آوایی حذف‌اند^(۵). البته جز حذف، باعث فرایندهای آوایی دیگری همچون اضافه، تضعیف، همگونی و ... نیز می‌شوند. متقابلاً، اشکال گوناگون پی‌بست‌ها، به‌ویژه در شکل مفرد نیز می‌تواند نتیجه بافت آوایی واژه‌ها باشد.

۴-۱- جایگاه پی‌بست‌های شخصی

ضمائر شخصی پیوسته در ابوزیدآبادی همان وظایف متناظرشان را در فارسی انجام می‌دهند. به‌علاوه آنها نایب فاعل فعل‌های ماضی متعدی هستند، خواه به واژه‌ای از جمله پیوسته باشند، یا مانند میانوند در ساختار فعل ظاهر شده باشند. آنها ظاهراً فقط به دو فعل پیوسته می‌شوند (لکوک،

۱۳۵۳: ۲۲۲) و مانند پی‌بست‌های فاعلی در پایان فعل می‌آیند: *därd-am* (داشتم)، *zunuw-a*^(۶) (می‌دانستی). به‌جز این دو فعل، جایگاه پی‌بست‌های شخصی در ساختار فعل‌های ماضی متعدی (جز استمراری) پس از پیشوند و قبل از ماده فعلی است. البته در ابوزیدآبادی به‌ندرت فعل ساده دیده می‌شود، اغلب فعل‌های فارسی ساده امروزی، در ابوزیدآبادی پیشوندی‌اند. پُرکاربردترین پیشوندها (به‌جز پیشوندهای صرفی) عبارت‌اند از: *-ār*، *-hā*، *-be*.

در فعل‌های مرکب متعدی و لازم، پی‌بست شخصی (فاعلی) قبل از فعل معین و پس از جزء اسمی و یا وصفی فعل می‌آید: *jay-mu(1) bəkä(rd)* (جنگ کردیم)، *šäb-du(1) bə-kärdä* (درست کرده‌اید). همخوان آغازی *-hā* و *-be* در فعل‌های مرکب معمولاً حذف می‌شود. به‌جز ساخت فعل، جای این پی‌بست‌ها، به‌عنوان یکی از ارکان نحوی، در سطح جمله مشخص نیست و اکثر واژه‌ها می‌توانند میزبان آن باشند.

در ابوزیدآبادی، اسم (۱۳)، ضمیر آزاد (۱۴)، قید (۱۵)، تکواژ نفی (۱۶)، برخی کلمات پرسشی (۱۷)، پیشوندها، به‌ویژه اشتقاقی (۱۸)، جزء اسمی یا وصفی فعل‌های مرکب متعدی (۱۹) یا لازم (۲۰)، گروه اسمی (۲۱)، گروه مفعولی (۲۲ و ۲۷)، گروه متممی (فعلی یا قیدی) با حرف اضافه (۲۳ و ۲۴) و گروه اضافی (۲۵ و ۲۶) می‌توانند میزبان پی‌بست‌های شخصی در نقش ملکی، اضافی و فاعلی باشند.

- | | |
|--|---------------------------------------|
| (13) lang-a ⁽⁷⁾ (4) | پایت |
| (14) men-ē(1) b(ə)ay šüd | مرا باید ببرد. |
| (15) hiyā(3) du(4) rā čāq-ä | برای فردایتان خوب است. |
| (16) n(e)-ē(2) šü bayn-i(1) | نبرش ببیند. |
| (17) kiyā-da (1)/ kīv-a ⁽⁸⁾ (1) bəđīdä bā | کجا را دیده بودی؟ |
| (18) dər-ē(1) howt | درآویخت، درآویختش (مذکر). |
| (19) xūrd(h)ā-mu(1) kă(rd) | خرد کردیم. |
| (20) qəsiyun-a(1) kă(rd) | استفراغ کردی. |
| (21) dässe kulay näčä-ye(1) bāx/h mār | دسته کلنگ (مذکر) خوب را شکست. |
| (22) pā espe gāle həmə-ya/äd(1) zäxmī bəkä(rd) | پای سگ گله ما را زخمی کردی. |
| (23) xər-am(1) da dəräxt-a(4) bāste bəd-a(2) | خر [را] به درخت بسته بودمش (مؤنث). |
| (24) da dādā-dun(4)-am(1) səpārde bəd-a(2) | به خواهرتان سپرده بودمش (مؤنث). |
| (25) da busune espe-mu(1) vest-an(2) | به باغ سگ انداختیمشان. ^(۹) |
| (26) müy-e xār-e(1) hā kărd-an(2) | موهایش را شانه زد. ^(۱۰) |
| (27) däs ita-du(1) bəgərä(t) | دست کسی را گرفتید؟ |

در (۱۳) lay میزبان پی‌بست دوم شخص مفرد و در (۱۴) پی‌بست سوم شخص مفرد (فاعل) -e به ضمیر آزاد ma پیوسته است. در (۱۵) قید زمان hiyā میزبان پی‌بست دوم شخص جمع -du (اضافی) و در (۱۶) حرف نفی -ne، که گاه واکنه پایانی آن با واکنه آغازی پی‌بست سوم شخص مفرد (-e) دچار همگونی می‌شود، میزبان -e (مفعول مستقیم) است. ضمیر پرسشی kiyā^(۱۱) در (۱۷) میزبان پی‌بست دوم شخص مفرد و فاعل است. در (۱۸) پی‌بست شخصی (فاعل) بعد از پیشوند -dār، پس از تغییر آوایی der یا dār یا dər، و قبل از ماده ماضی howt (ماده مضارع howj) آمده است. در فعل مرکب متعدی (۱۹) پی‌بست جمع -mu پس از پیشوند و قبل از ماده ماضی kārđ، و در فعل مرکب لازم (۲۰) جایگاه پی‌بست مانند فعل‌های مرکب متعدی است. در (۲۱) پی‌بست -ye که به nāčā^(۱۲) اضافه شده، فاعل فعل bāhmārdā است. در (۲۲) پی‌بست دوم شخص مفرد -ya پس از آخرین اسم (ضمیر hāmā) گروه مفعولی آمده و مفعول pā است. در (۲۳) xār (مفعول) میزبان پی‌بست -am (ضمیر ملکی) است و در (۲۴) پی‌بست -am (فاعل) به گروه متممی (فعلی) da dādā-du(n) و در (۲۵) پی‌بست -mu (فاعل) به گروه متممی (قیدی) da busun-e espe اضافه شده و -e پایانی در busu(n) نقش‌نمای اضافه است. در (۲۶) پی‌بست پایانی -e در müye و xāre به ترتیب اضافی و فاعلی است. در (۲۷) ita (مضاف‌الیه) میزبان ضمیر ملکی یا پی‌بست دوم شخص جمع است؛ نیز ita هرگاه میزبان پی‌بست مفرد باشد، n اصلی آن ظاهر می‌شود: itan -am nādīd [یک‌کسی] کسی را ندیدم.

پس در فعل‌های ماضی متعدی، نه تنها از شناسه‌های فعلی یا ضمائر فاعلی استفاده نمی‌شود، بلکه جایگاه آنها نیز هیچ‌گاه پایان فعل نیست.

۴-۲- کارکردهای پی‌بست‌های شخصی

در نمونه‌ها، پی‌بست‌های شخصی در نقش‌های متفاوت نحوی، می‌توانند اغلب واژه‌های جمله را هسته قرار دهند. در ابوزیدآبادی، مانند گویش همجوار-آرانی و بیدگلی-افعال متعدی ماضی، به جز استمراری، ساختی شبیه به ارگتیو دارند (راسخ مهند، ۱۳۹۱: ۱۶۴). در زمان گذشته، فعل بدون نشانه مطابقه با فاعل یا مفعول به کار می‌رود و برای نشان دادن فاعل جمله از واژه‌بست‌ها استفاده می‌شود. در ساختار جمله، فعل ماضی متعدی، شناسه (به معنای پسوند) ندارد و عامل فقط از طریق واژه‌بست‌ها آشکار می‌شود (همان‌جا). این واژه‌بست‌ها، پی‌بست‌های شخصی‌اند و گفته شد که در ساخت فعل قبل از ماده ماضی و پس از پیشوند ظاهر می‌شوند.

پی‌بست‌های شخصی در فعل‌های ماضی متعدی (جز استمراری) می‌توانند در نقش‌های ضمیر ملکی (۲۳ و ۲۶) فاعل، مفعول مستقیم و متمم حروف اضافه (به‌ای، برای، بایی و ...) ظاهر شوند. حال سه نقش عمده پی‌بست‌های شخصی در چند مثال نشان داده می‌شود:

۴ - ۲ - فاعلی

پی‌بست‌های شخصی، در نقش فاعلی، ظاهراً فقط در فعل‌های ماضی متعدی (جز استمراری) دیده می‌شوند. این پی‌بست‌ها در نقش فاعلی می‌توانند در ساخت فعل (قبل از ماده فعل) یا در سطح جمله ظاهر شوند:

آوردند. b(ə)-yu-(1) vār(d) (28)

بچه‌ها کتاب را آوردند. žüre kätāb-yu(1) bəvārd-an(2) (29)

در (۲۸) پی‌بست شخصی *-yu* در نقش فاعلی، پیش از ماده ماضی *bəvārd*^(۱۳) و در (۲۹) پس از مفعول *(kätāb)* آمده‌است. پی‌بست *-an* (مفعولی) در ماده ماضی *bəvārd* نیز اگرچه به ظاهر فاعلی است ولی برخلاف فارسی نمایانگر شمار جمع مفعول (کتاب) است.

تنور را برافروخته بودم. kər-am(1) ārvərāt-e bəd-a (2) (30)

در (۳۰) نیز پی‌بست *-am* فاعلی به *ker* که مفعول است اضافه شده و *-e* پایانی ماده ماضی *ārvərāt* و *-a* پایانی در ماده ماضی *bəd* نمایانگر شمار مفرد و جنس مؤنث *ker* است.

۴ - ۴ - مفعولی

پی‌بست‌های شخصی مفعولی را در فعل‌های مضارع التزامی^(۱۴) ساده (۳۱ و ۳۷) و امر (۳۲) و نهی (۳۳) و مستقبل متعدی (۳۴) و فعل‌های پیشوندی (۳۵) و مرکب متعدی (۳۶) و لازم (۳۷) می‌توان دید. در بقیه زمان‌ها و نمودهای فعلی، پیش‌بست‌ها یا پی‌بست‌های فاعلی مفعولی، این نقش را انجام می‌دهند. به‌ندرت فعل‌هایی هستند که به پیروی از فارسی، پی‌بست مفعولی و فاعلی در جای اصلی خود قرار گیرد (۳۹). پی‌بست‌های مفعولی در فعل‌هایی که یاد شد، می‌توانند مانند پی‌بست‌های فاعلی، به انتهای گروه حرف‌اضافه‌ای (۳۸)، پیشوند صرفی یا اشتقاقی، قید، مفعول یا گروه مفعولی، جزء اسمی یا وصفی فعل مرکب، ضمیر آزاد و فعل بپیوندند. پی‌بست‌های مفعولی برخلاف فارسی، غالباً پس از پیشوند و قبل از ماده فعل ظاهر می‌شوند. پی‌بست مفعولی در فعل‌های مرکب مانند فارسی پس از جزء اسمی یا وصفی فعل می‌آیند؛ (۳۶ و ۳۷):

- (31) bə-š-a(1) b(e)-ē-(2) vun bayn-i(1) برو بیاورش ببیند.
 (32) b(e)-yu(n)(1) -xā بخورشان.
 (33) bər-ē(2) nəvunā بیرونش نیاری.
 (34) men-ey kəmin-am(2) šüd مرا هم خواهی برد.
 (35) ār-e(2) say bay čanjä hä بسنجش بین چقدر است.
 (36) šāb-yu-(2) bəkər-īya درستشان کنید.
 (37) xədā näč-a(2) hā-kər-i(1) خدا خوبت بکند.
 (38) gābi da ma-du(2) d-an(1) شاید به من بدهندتان.
 (39) dār-im(1) -yu(2) tā beg-īya(1) داریشان تا بیاید.

در (۳۱) پی‌بست سوم شخص مفرد e- مفعولی قبل از مادهٔ مضارع vun و پس از پیشوند صرفی be- آمده‌است. در (۳۲) پی‌بست سوم شخص جمع -yu- مفعول است و جایگاه آن مانند (۳۱). در (۳۳) میزبان پی‌بست e- (مفعول) قید bār است که بر اثر حضور پی‌بست و همگونی آوایی به bər بدل شده‌است. در (۳۴) میزبان پی‌بست مفعولی -am- فعل معین^(۱۵) kəmun است که بر اثر فرایند آوایی با kəmin همگون شده، نیز در شماره‌های دیگر، صورت اصلی kəmun نمایان می‌شود: kəmun-e šüd (خواهم بردش). در (۳۵) پیشوند اشتقاقی -ār- میزبان پی‌بست مفعولی e- است و مادهٔ فعل مضارع say (sanj) پس از آن ظاهر شده‌است. در فعل مرکب متعدی (۳۶) پی‌بست مفعولی -yu- پس از جزء اسمی^(۱۶) šāb ظاهر شده‌است. در (۳۷) پی‌بست مفعولی a- پس از جزء وصفی näč، قبل از همکرد فعلی (h)ā kārđā (درمان کردن) آمده‌است. در (۳۸) پی‌بست -du- به انتهای گروه حرف‌اضافهٔ به‌ای (da) اضافه شده و میزبان آن ضمیر آزاد ma است. در (۳۹) پی‌بست مفعولی -yu- جایگاه خود را مشابه فارسی حفظ کرده و میزبان آن پی‌بست فاعلی -im- و dār مادهٔ مضارع است.

۴ - ۵ - متممی

اکثر حروف اضافهٔ ابوزیدآبادی، صرف‌نظر از شکل و معنی، در جایگاه ظهور نیز با برابره‌های خود در فارسی متفاوت‌اند. برخی با یک شکل دو معنی دارند. حروف اضافه به صورت پیشایند و پسایند به کار می‌روند. نیز متمم ممکن است به همراه دو حرف اضافهٔ پیشایند و پسایند بیایند. فقط برخی از حروف اضافهٔ ابوزیدآبادی میزبان پی‌بست‌های متممی می‌شوند: «pi» (به، از)، «hey» (به)، «vārā» (بای همراهی) (۱۰)، «pi» (با) (۵۰).

«hey» معمولاً نمودار متمم فعلی hāduwā (دادن) (۴۳)، «pi» متمم فعلی bāvātā (گفتن) (۴۴)، bārūtā (فروختن) و ... و «pi» نمودار متمم فعلی hāgərātā (گرفتن) و ... است (۴۵). برخی مانند «da» فقط میزبان اسم و ضمیر آزادند (۴۲). برخی دیگر مجازند میزبان اسم یا ضمیر آزاد باشند یا میزبان پی‌بست‌های شخصی متممی قرار گیرند (۴۰ و ۴۱).

(40) hemišā vərū-wam (3) ətāmā	همیشه بام (با من) می‌آمد.
(41) vārā ma(3) nūr-īya(1)	بام (با من) نیاید.
(42) da dās žüre hāgi	از دست بچه بگیر.
(43) pül-e hey-(e) (3)-d-īya(1) bəš-i(1)	پولش را بش (به او) بدهید، برود.
(44) pi-ye (3) vōj-īya(1) bēg-i(1)	بش (به او) بگویند بیاید.
(45) čəqū-yu(1) pi-du(3) hāgərā	چاقو را از شما گرفتند (چاقوشان ازتان گرفت).

در (۴۰) حرف اضافه «vārā» - که غالباً در معنی همراهی به کار می‌رود و ظاهراً همان «فرا» فارسی دری است - میزبان پی‌بست wam (أم) متممی اول شخص مفرد قرار گرفته است. در (۴۱) حرف اضافه یادشده میزبان ضمیر آزاد ma شده. «da» در (۴۲) میزبان اسم (dās) است. این حرف در معنی «به» نیز به کار می‌رود: da ma bārāsā به من رسید. در دو جمله (۴۳) چهار پی‌بست با چهار نقش متفاوت به کار رفته است. pül (مفعول) میزبان پی‌بست ضمیر ملکی سوم شخص مفرد e-، حرف اضافه «hey» میزبان پی‌بست سوم شخص مفرد متممی e- است. پی‌بست سوم شخص مفرد متممی، به میزبانی hey غالباً حذف می‌شود. دو پی‌بست -īya و -i فاعلی هستند.

در (۴۴) «pi» میزبان پی‌بست سوم شخص مفرد متممی -ye است و vōjīya (be) فعل است و در نتیجه ظاهراً «pi» نمودار متمم فعلی «گفتن» (bāvātā). در (۴۵) پی‌بست -yu فاعل فعل hā-yu-gərā(t) است که مفعول (čəqū) را میزبان قرار داده است. در همین جمله «pi» نمودار متمم فعلی hāgərātā، و متمم آن -ye سوم شخص مفرد است. در ابوزیدآبادی حرف اضافه پسین «rā» (برای) بسامد بالایی دارد؛ rā به صورت واحد، نقش‌نمای اسم یا ضمیر آزاد (متمم) است (۴۶)، اما گاه به همراه «pi» (به) پیشایند، پی‌بست‌های شخصی متممی را به شکل میان‌بست درمی‌آورد (۴۷) و در نتیجه پی‌بست، عملاً با دو حرف اضافه به کار می‌رود ولی pi...rā عملاً یک حرف به نظر می‌رسد. در ابوزیدآبادی «را» معمولاً نشانه مفعول مستقیم نیست و مفعول غالباً بی‌نشانه است.

- (46) ma(3) rā hānəvārz-īya(1) برای من نگذارید.
 (47) pi-du(n)-(3) rā bāsāj-u(1) برایتان (برای شما) بسازم.

در مثال (46) «rā» نقش‌نمای پسایند و ضمیر آزاد ma متمم است. در (47) پی‌بست دوم شخص جمع «-du» (تان)، میان‌بست‌گونه، در بین حرف اضافه pi و rā قرار گرفته و متمم است. pi در معنای «از» نمایانگر متمم فعل‌هایی مانند گرفتن، خریدن، برداشتن و ... است و در معنای «به» متمم‌نمای فعل‌هایی مانند بخشیدن، فروختن، گفتن، ساختن و ... است.

- (48) kiyä-(ä)d(4) pi-ya(2) arīn-u(1) خانهات (را) ازت (از تو) می‌خرم.

در (48) «pi» میزبان پی‌بست متممی دوم شخص مفرد -ya است. در (48) جایگاه حرف اضافه و متمم مانند فارسی است؛ جایگاه حرف اضافه و پی‌بست شخصی متممی، در جملاتی که در ساختار آنها از فعل مرکب استفاده می‌شود، به کلی با فارسی متفاوت است. گمان می‌رود حضور پی‌بست شخصی فاعلی باعث این ناهمگونی باشد. در تعداد قابل توجهی از فعل‌های مرکب متعدی، و نیز لازم، جزء اسمی یا وصفی، میزبان پی‌بست شخصی (فاعلی) می‌شود (49) و (50):

- (49) sərāq-am(1) pi-ye(3) ārgərə⁽¹⁷⁾ (?) (t) ارزش (از او) سؤال کردم.
 (50) dem-a(1) bəduwä bā pi-mu(3) حرف زده بودی بامون (با ما).

در (49) پی‌بست سوم شخص مفرد (متمم) -ye- حرف اضافه pi را میزبان قرار داده و پی‌بست اول شخص مفرد -am- فاعل فعل «(t) ar-ārgərə» (گرفتم)⁽¹⁸⁾ است که جزء اسمی فعل مرکب (sərāq) را میزبان قرارداده است.

در (50) «pi» میزبان پی‌بست اول شخص جمع متممی -mu- است. همچنین پی‌بست -a- فاعل b(e)-a duwä bā است که جزء اسمی فعل (dam)⁽¹⁹⁾ را میزبان قرار داده است. بررسی چند فعل مرکب نشان می‌دهد که ظاهراً پیشوند صرفی «-be» در فعل‌های مضارع التزامی یا امری می‌تواند در نقش حرف اضافه به‌ای (pi) عمل کند؛ (51 و 52).

- (51) hiyā zang-am(3) pi bəqā⁽²⁰⁾ فردا زنگم بزن (فردا زنگم به بزن).
 (52) əga beg-i(1) sang-a(3) pi kəm-u(1) kə⁽²¹⁾.

اگر بیایی سنگت خواهیم زد (اگر بیایی سنگت بخوایم کرد).

در (51) پی‌بست -am- (متمم) به جزء اسمی فعل مرکب (zang) اضافه شده و پیشوند -be- ظاهراً در اینجا حرف اضافه هم هست. همچنین در (52) -a- به جزء اسمی فعل مرکب (sang)

پیوسته و حرف اضافهٔ pi پس از آن آمده‌است. در فعل مرکب (۵۲) pi نیز ظاهراً تغییر یافتهٔ be- است. عملکرد pi در «pivestä» نیز به همین صورت است: pi-yam vest (زدمش).
قاعدهٔ عملکرد دوگانهٔ پیشوند و حرف اضافه، عمومیت ندارد و تعدادی از فعل‌های مرکب مشمول این قاعده‌اند.

بش (به او) هم گفت نرو. (53) pi-ye- (3)ey-e(1) vā(t) nōša

انعامش را هم بش (به او) داد. (54) anum-ey-ye(4) hey-e(3) dā

در (۵۳) «pi» حرف اضافهٔ به‌ای و میزبان پی‌بست متممی سوم شخص مفرد ye- است. پسوند ey- که به متمم اضافه شده به معنی «هم» است. پی‌بست سوم شخص مفرد e- که ey- را میزبان قرار داده، فاعل فعل (be-e-vāt) است که به «pi-ye-ey» اضافه شده‌است. در (۵۴) anum مفعول است و پسوند ey- به آن اضافه شده و همین پسوند میزبان پی‌بست سوم شخص مفرد (-ye) در نقش ضمیر ملکی شده. پی‌بست e- سوم شخص مفرد متممی است و حرف اضافهٔ آن hey است.

۵ - پیش‌بست‌های ضمیری

نوع سومی از ضمائر شخصی وجود دارد که به صورت پیشوند به ساخت‌های ماضی استمراری متعدی^(۲۲) می‌پیوندد و برکنندهٔ کار دلالت می‌کند. این پیش‌بست‌ها هرگاه به فعل‌هایی مانند مضارع اخباری و التزامی تأکیدی متعدی بپیوندند نقش مفعولی (مستقیم یا غیرمستقیم) را انجام خواهند داد (لکوک، ۱۳۵۳: ۲۲۲).

به‌جز ماضی استمراری متعدی، در ساخت‌های مضارع اخباری «خواستن» نیز پیش‌بست‌ها کنندهٔ کارند: mā-yi (می‌خواهم).

جدول (۳): پیش‌بست‌های ابوزیادآبادی

مفرد	جمع
mā ⁽²³⁾	-mun
dä-	-dun
yä-	-yun

پیش‌بست‌ها و پی‌بست‌های اشخاص سه‌گانه جمع یکسان‌اند، جز اینکه همخوان پایانی n در پیش‌بست‌ها همیشه ثابت است و دچار فرایند حذف نمی‌شود.

در فعل‌های بی‌شخص نیز غالباً از پیش‌بست استفاده می‌شود: xow mā-(ə) ti- (خواهم می‌آید)، xow dun-ä-(ə)-ti (خواستن می‌آید). پیش‌بست‌ها شکل‌های دیگری از پی‌بست‌ها هستند. آنها

در نقش ضمیر ملکی، و در جملاتی با فعل مضارع اخباری متعدی مجازند جای خود را به پی‌بست بدهند: *bāl-dä/a ätāru* (بیلت را می‌آورم). اما در جمله‌ای که فعل مضارع التزامی ساده یا تأکیدی است، این جابه‌جایی امکان ندارد: *bāru bāl-a* (بیلت را بیاورم).

۵-۱- جایگاه و کارکردهای نحوی پیش‌بست‌ها

ضمیر پیش‌بستی به ضمیری می‌گویند که پیش از ماده فعل، ماضی یا مضارع می‌آید و می‌تواند عملکردهای نحوی گوناگون داشته باشد. به نظر می‌رسد پیش‌بست‌های ضمیری افزون‌بر نقش اصلی، نقش پیشوند صرفی (می) را نیز در این ساخت‌ها داشته باشند.

جایگاه پیش‌بست در ساخت فعل‌های ماضی استمراری متعدی، در نقش فاعلی، و در مضارع اخباری و التزامی متعدی، در نقش مفعولی، غالباً ثابت است، اما پیش‌بست‌های این فعل‌ها و فعل‌های مرکب و پیشوندی (اشتقاقی)، در ساختار جمله گاه جای خود را به پی‌بست‌های شخصی می‌دهند و در نتیجه می‌توانند به هر یک از اجزای جمله بپیوندند. پیش‌بست‌ها چه در آغاز فعل بیابند و جزء ساخت آن باشند و چه در ساختار جمله به پی‌بست بدل شوند، می‌توانند نقش‌های فاعلی و مفعولی و متممی را داشته باشند. در اینجا کارکردهای گوناگون نحوی و جایگاه پیش‌بست‌ها را با مثال می‌آوریم.

۵-۲- فاعلی

نقش فاعلی پیش‌بست‌ها را در ماضی استمراری متعدی (۵۵)، ماضی نقلی (۵۶) و بعید مستمر (۵۷) و مضارع اخباری متعدی، از فعل خواستن^(۲۴) (۵۸) می‌توان دید. در فعل مرکب پیش‌بست پس از جزء اسمی یا وصفی و قبل از فعل معین می‌آید (۵۹). در فعل‌های پیشوندی (اشتقاقی) نیز جایگاه پیش‌بست پس از پیشوند است (۶۰).

(55) mǎ- (1) sāt	می‌ساختم.
(56) dǎ- (1) xǎrdǎ	می‌خورده‌ای.
(57) mun- (1) äbǎrdǎ bā	می‌برده بودیم.
(58) yǎ- (1) yi	می‌خواهد.
(59) jay- mǎ- (1) kǎ(rd)	جنگ می‌کردم.
(60) ā- dǎ- (1) gǎrǎ(t)	برمی‌داشتی.

در (۵۹) پیش‌بست فاعلی *mǎ-* پس از جزء اسمی *jay* و در (۶۰) پیش‌بست فاعلی دوم شخص مفرد *-dǎ-* پس از پیشوند *ār-* آمده‌است.

جایگاه پیش‌بست در ماضی استمراری در ساختار جمله نیز غالباً ثابت است (۶۱) اما پیش‌بست ماضی استمراری متعدی فعل مرکب یا پیشوندی (۶۲ و ۶۵) مجاز است به پی‌بست بدل شود (۶۳ و ۶۴) یا به یکی از اجزای جمله بپیوندد (۶۱).

- (61) šämä heze ow du(n)- (1)äbä(rd) شما دیروز آب می‌بردید.
 (62) ma nu(n) šäb mä- (1)kä(rd) من غذا درست می‌کردم.
 (63) ma nun-am (1) šäb äkä(rd) من غذا درست می‌کردم.
 (64) te ow-a(1) ārägärä(t) تو آب برمی‌داشتی.
 (65) te ow ār-dä-(1) gərä(t) تو آب برمی‌داشتی.

در (۶۱ و ۶۲) پیش‌بست در جای اصلی خود ظاهر شده و در (۶۳ و ۶۴) به پی‌بست شخصی -a و -am فاعلی بدل شده‌است.

در ابوزیدآبادی، از ماضی استمراری (متعدی) دو نمود دیگر نیز به کار می‌رود. یک نوع آن، که می‌توان آن را ماضی استمراری شرطی نامید، غالباً با حرف ربط «اگر» شرطی همراه است و فاعل آن پی‌بست شخصی است و بدین شکل ساخته می‌شود:

ماده ماضی + پی‌بست شخصی + kəmun = ماضی استمراری شرطی
 kəmun + a + šöš(t) = (اگر) می‌شستی

نمود دیگر، ماضی بعید استمراری شرطی است و به صورت زیر ساخته می‌شود:

مصدر مرخم از بودن + صفت مفعولی + پی‌بست شخصی + kəmun = ماضی بعید استمراری شرطی
 kəmun + e + xärdä + bā = (اگر) می‌خورده بود (خورده می‌بود)

در دو مثال یادشده، پی‌بست‌های دوم شخص مفرد (-a) و سوم شخص مفرد (-e) که در اینجا در جایگاه میان‌بست ظاهر شده‌اند، شخصی فاعلی‌اند.

۵-۳- مفعولی

پیش‌بست‌ها در ساخت مضارع اخباری و التزامی (تأکیدی)، غالباً نقش مفعولی دارند؛ (۶۶) و (۶۷) جایگاه پیش‌بست‌ها، در این نقش، چه در ساخت فعل (۶۶ و ۶۷) و چه در ساختار جمله بیابند معمولاً ثابت است و در جای اصلی خود ظاهر می‌شوند (۶۸ و ۶۹). جایگاه پیش‌بست‌های فعل مرکب و پیشوندی، در نقش مفعولی مانند فاعلی است (۷۰ و ۷۱).

- (66) mä-(2) sūjən-i(1) می‌سوزاندم.
 (67) bə-dä-(2) kuš-im(1) بکشیمت.

- (68) moy-mu(4) däs-e yä-(1) sūjənā مادرم^(۲۵) دستش را می‌سوزاند.
 (69) əga ī rā bi beg-i(1) bə-yä-(2) kuš-u(1) اگر یک بار دیگر بیاید، بکشمش.
 (70) hā-yun-(2) äcun-u(1) می‌نشانمشان.
 (71) xūrd (h)ā-yä-(2) kər-u(1) خردش می‌کنم.

در (۶۶) پیش‌بست اول شخص مفرد (mä-)، مفعول و قبل از مادهٔ مضارع sūjən آمده‌است. در این فعل پی‌بست سوم شخص مفرد i- (د) فاعلی است و در پایان فعل آمده‌است. در (۶۷) پی‌بست مفعولی دوم شخص مفرد dä- پس از پیشوند صرفی be- و قبل از مادهٔ مضارع kuš به صورت میان‌بست ظاهر شده‌است. فعل (۶۷) مضارع التزامی تأکیدی است و مفعول آن از طریق پیش‌بست نمودار می‌شود. در مضارع التزامی ساده، پی‌بست این وظیفه را انجام می‌دهد: b(e)- a-kuš-i (بکشدت). در (۶۸ و ۶۹) با اینکه فعل مضارع اخباری و التزامی در ساخت جمله به کار رفته‌اند، جایگاه پیش‌بست‌های مفعولی آن ثابت است. در (۷۰) پیش‌بست مفعولی پس از پیشوند آمده و در (۷۱) پیش‌بست مفعولی سوم شخص مفرد yä- پس از پیشوند hā- و جزء وصفی فعل مرکب ظاهر شده و پی‌بست‌های پایانی im- (۶۷)، i- (۶۶) -u فاعلی‌اند.

۵ - ۴ - متممی

پیش‌بست‌های متممی، جز در مضارع التزامی که مجازند به پی‌بست بدل شوند، در مضارع اخباری و التزامی تأکیدی دیده می‌شوند و جایگاه آنها بعد از حرف اضافه و قبل از مادهٔ مضارع است. این پیش‌بست‌ها غالباً با حرف اضافهٔ به‌ای (hey, pi) همراه است (۷۲ و ۷۳). حضور پی‌بست یا پیش‌بست معمولاً مربوط به فعل و حرف اضافهٔ مرتبط با آن است، به‌عنوان نمونه هیچ‌گاه متمم حرف اضافهٔ ازی (pi) نمی‌تواند پیش‌بست باشد (۷۶). حرف اضافهٔ به‌ای (pi) غالباً برای فعل‌های فروختن، بخشیدن، زدن (تنبیه کردن)، گفتن و ... به کار می‌رود، همان‌طور که حرف اضافهٔ ازی (pi) برای فعل‌های خریدن، برداشتن و ... (۷۶). هرگاه جمله دو مفعولی باشد پیش‌بست معمولاً به پی‌بست بدل می‌شود و به اولین مفعول (مستقیم) می‌پیوندد (۷۴ و ۷۷). نیز هرگاه فعل، منفی باشد پی‌بست، نقش متممی دارد (۷۵).

- (72) ma pi-dä-(3) əvāj-u(1) , ərūš-u(1) , əbāxš-u(1) , vis-u(1)

من (به تو) می‌گویم، می‌فروشم، می‌بخشم، می‌زنم.

- (73) māmā hey-mä-(3) əd-i(1) مادر به من می‌دهد.

- (74) māmā pül-am(3) hey-äd-i(1) مادر به من پول می‌دهد.

- (75) ma pi-ya(3) nā-vāj-u(1) من به تو نمی‌گویم.
 (76) nā merdā(1) pi-ya(3) ērīn-i(1) آن مرد از تو می‌خرد.
 (77) mōšī nāč(ā)-ād(3) piy-ārūš-u(1)/ mōšī nāčā pi-dā(3) rūš-u(1)

ماشین خوب به تو می‌فروشم.

در (۷۲) و نیز (۷۳) پیش‌بست *dā* و *mā* قبل از مادهٔ مضارع *vāj*، *rūš*، *bāxš* و *vis* و *d* ظاهر شده‌است (در این مثال‌ها *-ə* پیشوند صرفی است)^(۲۶). در (۷۴) *pīl*، مفعول مستقیم و هستهٔ پی‌بست متممی قرار گرفته‌است. در (۷۵) فعل منفی و پی‌بست متممی *-ya* به کار رفته‌است. در (۷۶) حرف اضافهٔ *ērīnī* از *ya* است و در نتیجه پی‌بست *-ya* نقش متممی دارد. در (۷۷) فعل در ساختار جمله به کار رفته و در نتیجه به جای پیش‌بست، پی‌بست *-d* (ت) نقش متممی دارد و وابستهٔ مفعول (*nāčā*) را میزبان خود کرده‌است. در حالی که اگر متمم در ساخت فعل به کار می‌رفت به صورت *pi-dā-ārūš* (به تو) می‌فروشم ظاهر می‌شد.

۷ - نتیجه‌گیری

بررسی دقیق دستگاه فعلی ابوزیدآبادی نشان می‌دهد که در آن چهار نوع ضمیر پی‌بستی به کار می‌رود. این ضمایر با شکل‌ها و جایگاه‌های متفاوت، عملکردهای مختلف نحوی دارند. گروه اول پی‌بست‌های شخصی‌اند که به جز نقش ملکیت، در فعل‌های ماضی متعدی کنندهٔ کارند و جایگاه آنها در ساخت فعل پس از پیشوند و قبل از مادهٔ ماضی است و در ساخت جمله می‌توانند گروه اسمی، گروه اضافه‌ای، حرف اضافه، مفعول مستقیم و غیرمستقیم، تکواژ امر و نفی، مادهٔ متعدی، ضمیر آزاد، قید، برخی کلمات پرسشی، جزء اسمی یا وصفی فعل مرکب لازم و متعدی و پیشوند را میزبان خود قرار دهند. در نتیجه پی‌بست‌های شخصی، به جز نقش ملکیت، چه در ساخت فعل بیابند و چه در سطح جمله شناور باشند، می‌توانند عملکردهای مختلف نحوی داشته باشند.

گروه دوم، همان پی‌بست‌های فاعلی (شناسه‌های فعلی) هستند که مانند برابره‌های خود در فارسی در پایان فعل قرار می‌گیرند. آنها فقط در برخی از نمودهای فعلی مانند مضارع اخباری و التزامی متعدی و مستقبل لازم و متعدی و ماضی لازم، با ملاحظهٔ جنس دستوری در سوم شخص مفرد، دیده می‌شوند.

گروه سوم، پی‌بست‌های فاعلی (گروه دوم) هستند با این تفاوت که به‌جز نقش اصلی، در ساخت فعل‌های ماضی می‌توانند نقش مفعولی (مستقیم و غیرمستقیم) داشته باشند. این پی‌بست‌ها که به ظاهر فاعلی‌اند ولی عملکرد مفعولی دارند پی‌بست فاعلی-مفعولی نامیده شده‌اند.

گروه چهارم، ضمایی هستند که برخلاف پی‌بست‌ها پیش از ماده فعلی می‌آیند. ضمائر پیش‌بستی، پیشوندگونه، در ماضی استمراری متعدی، با عملکرد نحوی فاعلی و در مضارع اخباری و التزامی متعدی (تأکیدی) عملکرد مفعولی (مستقیم و غیرمستقیم) دارند. با توجه به بافت آوایی جمله، پیش‌بست‌ها مجازند به پی‌بست بدل شوند. صرف‌نظر از فرایندهای آوایی دیگر، ضمائر، به‌ویژه پی‌بست‌ها، نقش عمده‌ای در آشکار کردن واکه یا همخوان‌های محذوف واژه‌ها دارند که دچار فرایند حذف شده‌اند.

پی‌نوشت

۱. ابوزیدآباد در گویش این شهر و روستاهای اطراف di خوانده می‌شود که ظاهراً همان ده یا دیه فارسی است.
۲. در کودکی به زبان فارسی ziyu kōšī (زبان کاشی = کاشانی) می‌گفتیم ولی امروزه فارسی می‌گوییم.
۳. پی‌بست پایانی -yä- (مؤنث) همان است که در برخی از گویش‌های اطراف کاشان، مانند تتماجی، به شکل yässa یا ässa نشان داده می‌شود.
۴. در صورتی که پس از ضمیر آزاد ma (من)، پسوندی بیاید همخوان پایانی n آشکار می‌شود: man-a bədiḍ (مرا دیدی). همچنین واکه میانی a بر اثر فرایند آوایی همگونی به e بدل می‌شود: men-e bəšüḍ (مرا برد) (لکوک، ۱۳۵۳: ۲۲۲).
۵. در این مقاله، هر واکه یا همخوان اگر محذوف باشد به‌ویژه در گفتار، در () آمده‌است.
۶. ماضی ساده از «دانستن» کاربردی ندارد و به جای آن از ماضی استمراری استفاده می‌شود.
۷. به مجموعه پا و ساق و ... lay گویند. این واژه اگر میزبان پی‌بست شخصی مفرد باشد، شکل اصلی آن؛ lang ظاهر می‌شود، ولی اگر میزبان پی‌بست‌های جمع باشد همخوان‌های n و g به y بدل می‌شود: lay-mu (پایمان).
۸. اصل واژه کجا، kiya است اما با نمود پی‌بست و فرایند آوایی به kīv تغییر یافته‌است.
۹. «به باغ سگ انداختن» کنایه است و غالباً برای کنار گذاشتن چیزهای بی‌ارزش و گاه از روی مزاح یا خشم به هرچیز بالارزش و غیر آن گفته می‌شود.

۱۰. شانه کردن به دو شکل *šunā kārđā* و *xārā kārđā* به کار می‌رود. گونهٔ اخیر غالباً برای موهای بلند است.
۱۱. همخوان *d* که معمولاً پس از *kiyā* می‌آید صورت مخفف *dar* و حرف اضافه است. در ابوزیدآبادی متمم با حرف اضافهٔ پسایند بسامد بالایی دارد: *kiyā dar-ä* (کجاست؟).
۱۲. پی‌بست پایانی *-ä* در صفت «*näč*» نشانهٔ جنس مذکر کلنگ است. در ابوزیدآبادی به جز فعل صفت می‌تواند بیانگر جنس دستوری اسم باشد. نشانه‌های جنسیت واکهٔ پایانی *-ä* (مذکر) و (*-e*) است: *xärgūš espīd-e* (خرگوش مادهٔ سفید).
۱۳. در ابوزیدآبادی، اغلب فعل‌ها پیشوندی‌اند و بدون پیشوند غالباً بی‌معنی. از این‌رو، به نظر می‌رسد در این فعل نیز باید «*bevärd*» (آورد) را مادهٔ ماضی به شمار آورد، چنانکه در فارسی کنونی هم نمی‌توان «*vard*» را مادهٔ ماضی دانست.
۱۴. در ابوزیدآبادی فعل مضارع التزامی دو نمود دارد؛ یک نمود آن مانند فارسی است که در این مقاله بدان مضارع التزامی ساده می‌گوییم، مانند: *bə-šim* (برویم). نمود دیگر از نظر ساخت مانند نوع اول است جز اینکه واکهٔ پایانی *-e* از پیشوند صرفی *be-* به *-ä* بدل می‌شود و گویشوران هرگاه بخواهند تأکید عملی را اراده کنند از این نمود استفاده می‌کنند. به همین دلیل این نمود را تأکیدی می‌نامیم. نکتهٔ دیگر اینکه مضارع التزامی تأکیدی برخلاف نمود اول معمولاً متضمن معنی امر و فرمان نیست.
۱۵. در ابوزیدآبادی فعل «خواستن» کاربردی ندارد اما تعدادی از مشتقات آن به کار می‌رود: *mägā* (می‌خواستم، می‌خواهم). *mäyi* (خواستن) را می‌توان فعل دومصدری یا دوریشه‌ای دانست. شکل دیگر آن *kəmun* است که می‌توان آن را فعل معین دانست و معمولاً در فعل‌های آینده می‌آید و تنها کاربرد ندارد.
۱۶. در این گویش *šäb* در ساخت فعل مرکب معنای (درست ساختن) دارد و به تنهایی صفت نیست.
۱۷. *ärgərät* (گرفت) و *bəduwä* (داد)؛ هر دو در اینجا مصدر مرخم یا مادهٔ ماضی‌اند و از آنها شخص و شمار اراده نمی‌شود.
۱۸. اصل معنی *ärgərätä* برداشتن است، ولی در فعل مرکب یاد شده، مجازاً به معنی گرفتن است.
۱۹. برابر ابوزیدآبادی حرف زدن *dam bəduwä* (دم دادن) است.
۲۰. در این گویش «زدن»، به‌عنوان فعل ساده یا در نقش فعل معین، در فعل‌های مرکب، به شکل‌های مختلفی به کار می‌رود: *pivestä, bəbəqātä, bəžədə* و ... در مثال (۵۲) نیز *pikärđä* در همین معنی است.
۲۱. فعل (کردن) *bekärđä* هرگاه به‌عنوان فعل معین، در برخی از فعل‌های مرکب به کار رود، پیشوند خود را از دست می‌دهد و غالباً معنی آن نیز به «زدن» تغییر می‌یابد. *lös kār kārđä* (کتک

زدن)، vāj bākārdā (صدا زدن) و ... پی‌بست ey- که در ابوزیدآبادی بسامد بالایی دارد و می‌تواند اغلب اسم‌ها و حتی فعل‌ها و به‌ویژه متمم حرف اضافه به‌ای یا ازی «pi» را میزبان قرار دهد، به معنای هم است (۵۳ و ۵۴).

۲۲. در ابوزیدآبادی، به جز استمراری، نمودهای دیگری از ماضی متعدی، مانند ماضی نقلی و بعید مستمر دیده می‌شود که قاعده کاربرد پیش‌بست در آنها مانند ماضی استمراری متعدی است: -dä dä xärdä (می‌خورده‌ای)، mun-äbärdä bə dä (می‌برده بوده‌ایم) و ...

۲۳. لکوک اشخاص سه‌گانه مفرد پیش‌بست‌ها را با حذف واکه پایانی ä- ثبت کرده‌است، ولی بررسی جایگاه پیش‌بست‌های مفرد در ساخت فعل یا پیوست آن به یکی از اجزای جمله را در ساخت‌های متعدد فعلی نشان داده‌است. البته شکل‌هایی که در جدول آمده ارجح است. گویا لکوک واکه آغازی پیشوند صرفی e- یا واکه s اضافی، در برخی از فعل‌ها را که با ä- همگون می‌شود در نظر نداشته‌است. مثلاً: mä šūni = mä-(ə)(=e)šūn-i (می‌بری‌ام). دلیل دیگری که با آن می‌توان به اشتباه وی پی برد این است که گاه پیش‌بست عملاً نقش پی‌بست را انجام می‌دهد مانند: -däs-dä əhəmār- (دستت را می‌شکنم). پی‌بست a- و پیش‌بست -dä (ت) مجازند جای خود را به یکدیگر بدهند. این جابه‌جایی در جملات با فعل مضارع التزامی متعدی امکان‌پذیر است.

۲۴. در ابوزیدآبادی مصدر «خواستن» معادل ندارد و برخی از ساخت‌های آن نیز به کار نمی‌رود. مثلاً به جای مضارع التزامی از ماضی التزامی استفاده می‌شود: ginam (خواستسته باشم، بخواهم).

۲۵. در ابوزیدآبادی اعضای خانواده مانند پدر، مادر، برادر، خواهر، عمو و ... غالباً میزبان پی‌بست‌های شخصی (ملکی) مفرد نمی‌شوند: dādā mū (خواهرم، خواهرمان).

۲۶. پیشوند تصریفی فعل مضارع به‌جز «-ə» بر اثر فرایندهای آوایی، ممکن است به صورت‌های e- ä- ، a- نیز دیده شود.

منابع

- راسخ مهند، م. ۱۳۹۱. «واژه‌بست‌های ضمیری در گویش رایجی (آرانی و بیدگلی)»، *ویژنامه زبان‌ها و گویش‌های ایرانی*، فرهنگستان زبان و ادب فارسی، (۱): ۱۶۱-۱۷۲.
- رزاقی، ط. ۱۳۹۳. *فرهنگ امثال و کنایات و اصطلاحات در گویش ابوزیدآبادی*، تهران: منشور سمیر.
- _____ ۱۳۹۵. *دستور زبان گویش ابوزیدآبادی*، رساله دکتری زبان و ادبیات فارسی، دانشگاه آزاد اسلامی، واحد نجف‌آباد اصفهان.
- _____ ۱۳۹۶. *گنجینه گویش‌های ایرانی، استان اصفهان (۳)*، تهران: فرهنگستان زبان و ادب فارسی.

سرافرازی، ن. ۱۳۹۱. توصیف فعل در زبان بینا/وایی، کاشان: شاسوسا.
 لکوک، ۱۳۵۳. «سخنرانی و بحث درباره زبان فارسی، گویش ابوزیدآباد»، اداره کل نگارش وزارت فرهنگ و هنر به مناسبت جشن فرهنگ و هنر.

مزرعتی، ع. و مزرعتی، م. ۱۳۸۰. فرهنگ بینوی، تهران: بلخ.
 مزینانی، ا؛ زعفرانلو کامبوزیا، ع. و گلفام، ا. ۱۳۹۴. «بررسی واژه‌بست‌های ضمیری گویش مزینانی»،
 ویژنامه زبان‌ها و گویش‌های ایرانی، فرهنگستان زبان و ادب فارسی. (۵): ۸۰-۱۰۱.

Yarshater, e. 1985. "Abūzaydābādī" Encyclopedia Iranica, vol 1, face .8. London:
 401-402.

تقسیمات کشوری (www.protal2.moi.ir)

درگاه ملی آمار (www.amar.org.ir)

Key words: pronoun enclitic and proclitics, Abuzeidabad, Abuzeidabadi, Central Iran

References

1. Mazreati, A. (2002). *Bezvavi dictionary*. Tehran: Balkh Publications. [In Persian].
2. Rasekh Mahand, M. (2013). Pronoun clitics in Raji dialect (Arani and Bidgoli). *Iranian Languages and Dialects*, 1, 15-30. [In Persian].
3. Razzaqi, S. (2015). *A dictionary of proverbs and idioms in Abuzeidabadi dialect*. Tehran: Manshure Samir Publications. [In Persian].
4. Razzaqi, S. (2017). *Abuzeidabadi grammar*. Isfahan: Islamic Azad University. [In Persian].
5. Razzaqi, S. (2018). *The anthology of Iranian dialects: Isfahan Province (3)*. Tehran: Persian Language and Literature Academy. [In Persian].
6. Sarafrazi, S. (2013). *A description of verbs in Beyzavaee language*. Kashan: Shasusa Publications. [In Persian].
7. Schmit, R. (2008). *A guide to Iranian languages*, Voume 2, Translated under the supervision of Hasan Rezaei Baghbidi. Tehran: Qoqnus Publications. [In Persian].
8. Yarshater, E. (1985). *Abūzaydābādī" Encyclopedia: Iranica*, vol 1, face.8. London.

make the verbs transitive and are normally used after prefixes and before past verbal roots such as *b-am-kä(rd)* (I did). These clitics can use noun phrases, propositional phrases, propositions, direct and indirect objects, imperative and negative morphemes, transitive verb roots, adverbs, some questions words the nominal part of compounds and transitive and intransitive verbs as their host.

In the second group we have the subjective enclitics which like their Persian equivalents are attached to the end of the verbs. These clitics are only seen in third person singular of some Persian moods such as intransitive and transitive future and past intransitive forms.

The members of the third group are the same subjective enclitics of the second group with just this difference that in addition to their main function, they can also hold objective functions. *bē- šüd-u* (He take-past-me; He took me), *piy-am-vest-I* (hit-I-you; I hit you) are two examples of this category. These enclitics which look like subjects but represent objective functions are called subjective-objective clitics.

The fourth group includes pronouns which against the enclitics are normally used before the verbs. The proclitic pronouns are prefix like and in transitive past progressive have the syntactic role of subject and with transitive present progressive verbs play the role of direct or indirect objects. Examples are *mä- rüt* (I was selling), *dä- sâj-u* (I am building you), and *bə-yä- vun-u* (I may bring it).

5. Conclusions and suggestions

The results of this study show that in Abuzeidabadi dialect three enclitic and one proclitic pronouns can be seen. Like Persian, enclitic subjects are often present at terminal verbal forms with the exception of transitive past forms in which they function as objective pronouns or complements of their verbs. They can also represent singularity and plurality, and in third person singular they might be the sign of grammatical object's gender.

The third group includes personal enclitics which can choose all types of words as their hosts except for the verbs. The fourth group contains proclitics which play the role of agent and doer of the action in transitive past progressive verbs and object in present progressive and *mozare eltezami*. Most of the sentences with transitive verbs receive two objects and according to the ergative structure agree with the verbs in number and gender.

Proclitic and Enclitic Pronouns in *Abuzeidabadi* Dialect

Sayyed Tayyeb Razzaghi¹

Received: 2017/10/27

Accepted: 2018/03/17

1. Introduction

A considerable number of central Iranian dialects are spoken in the cities and villages around *Kashan*, Isfahan Province, Iran. *Abuzeidabadi* is one of these dialects which is spoken in Abuzeidabad located in the district of *Kavirat*, about 33 kms from the south east of *Kashan*. It is a part of *Aran* and *Bidgol*, Isfahan Province, Iran. According to 1390's census, the population of the district of *Kavirat* was 13509.

Except for other unique properties, the existence and use of four types of proclitic and enclitic pronouns are of considerable peculiarities of *Abuzeidabadi* dialect which is also the subject of this study.

2. Theoretical framework

Like other Iranian languages and dialects, this dialect has its own features and peculiarities. *Abuzeidabadi* is clearly different from Persian in many respects. One of the main sources of these differences is that Persian belongs to the group of south-west Iranian languages while *Abuzeidabadi* is a member of the north-west Iranian languages. Among these differences can be seen in the pronoun system of these two languages. The pronouns of *Abuzeidabadi* are different from Persian and are more freely added to their hosts.

3. Methodology

The basis of this study was mainly the researcher's personal experience of teaching Persian grammar at high schools and also his intuition as the native speaker of this dialect together with library and field studies.

4. Results and discussion

A thorough analysis of *Abuzeidabadi* verb system reveals that four different kinds of pronouns are used in this language variety. First, personal enclitics which in addition to possessiveness, in past tenses

1. PhD in Persian Language and Literature., a high school teacher in Kashan. Iran

*Email: tayyeb333@yahoo.com

in any Iranian languages and dialects, except in some Baluchi variants. Other idiosyncratic changes include using the labialized pair-consonants of [x^w]-[g^w] in Rudbari's syllable's onset with a phonological value and function. Besides, parallel and phonological use of trill-flapped pair consonants of [r]-[r̥] in Rudbari's phonological system depicts the idiosyncratic phonological changes in this dialect.

Key words: Rudbari Dialect, Historical Phonology, Falling Diphthong, Labialized Consonant, Trilled Consonant.

References

1. Abulqasemi. M. (2013). *The History of Persian Language*. Tehran: Samt Publication. [In Persian].
2. Hassan-doost. M. (2010). *The Comparative-thematic Dictionary of New Iranian Languages and Dialects*. Tehran: Academy of Persian Language and Literature. [In Persian].
3. ————— (2014). *The Etymological Dictionary of Persian Language*. Tehran: Academy of Persian Language and Literature. [In Persian].
4. Kent, R. G. (1953). *Old Persian: Grammar, Texts and Lexicon*. Connecticut: New Haven.
5. MacKenzie A. (1986). *Concise Pahlavi Dictionary*. London: Oxford University Press.
6. Natel-Khanlari. P. (2003). *Persian Language History*. Tehran: Nashr-e Now Publication. [In Persian].

The above general phonological change rule, has the two following counter examples:

- a) The same as Baluchi, stems of “wast-en” (to want) show a change of the Middle Persian [xw] into [w] in Rudbari, an evidence which proves that these verb stems are loan-words from Baluchi.
 - b) The same as Persian, in all inflectional forms of “xont-en” (to read), the Middle Persian [xw] has changed into [x] in Rudbari, an argument reinforcing the possibility of its being imposed from Persian to Rudbari.
- 2) [g^w]: It's a change from the Initial [w] in Middle Persian. This change, through an intra-lingual process, has occurred in the syllable onsets having [a] and [ɑ] as their vowel peaks. Nonetheless, some counter-examples show that besides the above general phonological change rule, the w → [b], [g] change rule has occurred in Rudbari. Besides Rudbari and Bashkardi Dialects Group, this change can be seen in Baluchi, as well. Also, in ‘Translated Quran’, known as “Quds Quran”, the initial [w] has changed into [g^w] or [g]. Yet, in some cases, it has changed into [g] in Pazand texts.

C-1- Phonological value of [r]-[r̥] pair-consonants:

Based on dialectal absolute minimal pairs, these sounds show phonological contrast with each other.

C-2- Historical change route of [r]- [r̥] pair-consonants:

- 1) [r]: The Old Iranian [rn] consonant cluster has changed into [rr] in Middle and Dari Persians. However, it has changed into trilled [r̥] in Rudbari.
- 2) [r̥]: Perhaps one can say that the Old Iranian intervocalic [r] (= VrV) is the source of flapped [r̥] in Rudbari.

5. Conclusions and Suggestions

This research shows that these sounds have undergone far different change routes from those of Standard Persian so that it has resulted in using six idiosyncratic phonemes in Rudbari phonological system. The general tendency of Middle Persian [ē]-[ō] monophthongs changing into the falling and phonological diphthongs of [ɪə]-[ʊə] in Rudbari, are among these differences in change procedures which could not be found

4. Results and Discussion

A-1- Phonological value of [ɪə]-[ɪə] pair-vowels:

- 1) [ɪə]: Based on dialectal absolute minimal pairs, this vowel shows phonological contrast with the vowels of [i], [eɪ], and [e].
- 2) [ʊə]: Based on dialectal absolute minimal pairs, this vowel shows phonological contrast with the vowels of [u], [əʊ], and [o].

A-2- Historical change route of [ɪə]-[ɪə] pair-vowels:

The Old Persian short diphthongs of [ai] and [au] have changed respectively into [ē] and [ō] in Middle Persian and Dari Persian. From Dari Persian, they have changed into [ī] and [ū] in Modern Persian. Despite this phonological change tendency, in Rudbari [ē] has mainly changed into the falling diphthong of [ɪə], and symmetrically, [ō] has been replaced by the falling diphthong of [ʊə].

Besides, we observed that alongside with general change rule of $\bar{e} \rightarrow [\text{ɪə}]$, the phonological change rule of $\bar{e} \rightarrow [i],[e\text{ʊ}],[e]$ has occurred in some Rudbari words, as well. Also, in some few cases, the phonological change rule of $\bar{o} \rightarrow [u],[ə\text{ʊ}],[o]$ has occurred besides the main change rule of $\bar{o} \rightarrow [\text{ʊə}]$.

In this regard, Okati et. al (2012) claim that diphthongization is an intr-lingual and innate process limited to some Balochi dialects, with Khashi dialect at the center of this process. Findings of the present study openly contradicts the above claim.

B-1- Phonological value of [g^w]-[x^w] pair-consonants:

- 1) [x^w]: Based on dialectal absolute minimal pairs, this consonant shows phonological contrast with the consonants of [x] and [w].
- 2) [g^w]: Based on dialectal absolute minimal pairs, this consonant shows phonological contrast with the consonants of [g] and [w].

B-2- Historical change route of [g^w]-[x^w] pair-consonants:

- 1) [x^w]: The Old Iranian [hw] has arrived to the Old Persian and has changed into [x^w] in Middle Persian which is found persistent in Dari Persian. [x^w] has changed into [x] in Modern Persian, but Rudbari has preserved the labialized consonant of [x^w] in its syllable's onset position.

A Diachronic Study of Three Idiosyncratic Pair-sounds in Qaleganji Variant of Rudbari (Kerman)

Sepehr Seddiqi-nejad¹
Dr. Mohammad Motallebi^{2*}

Received: 2016/09/07

Accepted: 2017/10/18

1. Introduction

Rudbari (=Rūdbari) dialect is spoken in southern area of Kerman province. It is a sub-branch of Bashakardi (Baškardi) dialect group, and hence, genealogically belongs to the new south-west Iranian dialects. Rudbari's phonological system makes use of six idiosyncratic sounds which are nonexistence in today's Persian including: the falling diphthongs of [uə]-[ɪə], the labialized consonants of [x^w]-[g^w], and the trilled consonants of [r]-[r̄]. The present research, besides determining the phonological value of these sounds, basically tries to investigate their historical route of change from Old Iranian into present Rudbari.

2. Theoretical Framework

The present research mainly uses a descriptive framework, i.e. the research's dialectal data have been investigated, described, and compared with their equivalent items in the previous historical linguistic periods using a historical-comparative method.

3. Methodology

This study exploits a combined use of fieldwork and library methodology. The linguistic corpus of Rudbari was mainly collected through interviewing with informants of Qal'eganj district, and the data related to the historical periods of Iranian languages were gathered from library resources. In historical investigation, there was no direct access to the word-forms of Middle Rudbari, and thus the Middle Persian word-forms were used instead, a language very close to the Middle Rudbari.

1. Ph.D candidate in General Linguistic, University of Sistan and Baluchestan. Zahedan, Iran.

2. Assistant Professor in Ancient Culture and Languages, University of Shahid Bahonar, Kerman,

Iran. *Email: motallebi51@yahoo.com

- Dictionary of today*. Tehran: Kalameh publishing company. [In Persian].
26. Sajedi, Abolfazl. (2002). John Austin's Speech Action Theory and Understanding the Quranic Language. *Qabasat*. 25, 122-130. [In Persian].
 27. Schmitt, N. (2002). *An Introduction to Applied Linguistics*. London: Arnold.
 28. Serena, Carla. (1983). *People and Religions in Iran: Madame Carla Serena Travel*. Translation by Ali Asqar Saidi. Tehran: Zavvar. [In Persian].
 29. Shamlu, Ahmad. (2000). *Alley book (comprehensive vocabulary, idioms, interpretations, Persian proverbs)*. Volume 1. Letter T. First Publication. Tehran: Maziyar Publications. [In Persian].
 30. Shokri, Giti. (2003). *Culture of primary school*. Tehran: Institute of Humanities and Cultural Studies. [In Persian].
 31. Simmel, Georg. (1971). "The problem of sociology", in *Georg Simmel on individuality and social forms*. Edited by Donald N. Levine. Chicago Press. pp. 23-35.
 32. Spencer-Oatey, H. (2005). (Im) "politeness, face and perceptions of rapport: unpackaging their bases and interrelationships". *Journal of Politeness Research Language, Behaviour, Culture*. 1(1). 95-119.
 33. Taussig, G. (2002). *Coleridge and the Idea of Friendship. 1789-1804*. Newark: University of Delaware Press.
 34. Watts, Richard. (1992). *Politeness*. Cambridge: University Press.

- Nameye Parsi*. 25, 57-72. [In Persian].
10. Dehkhoda, Ali Akbar. (2006). *Dehkhoda Dictionary (Dehkhoda Middle Dictionary)*. Under the supervision of Seyyed Ja'far Shahidi. Volume 1. Tehran: University Tehran Publications. [In Persian].
 12. Dorkich, Monir. (2007). Why do foreigners not understand Persian compliments?. *Nameye Parsi*. 42, 17-42. [In Persian].
 13. Eshqavi, Maliheh. (2008). Necessity of teaching Persian compliments to foreign students. *Articles collection of Seminar of Learning Farsi to Non-Persian Speakers*. Collectors Tajeddin & Abbasi. Tehran. 269-281. [In Persian].
 14. Faika, Soren. (2016). Courtesy and compliments in Iran. *Iranian Studies*. 6(1). 105-124. [In Persian].
 15. Goffman, E. (1959). *The Presentation of Self in Everyday Life*. New York: Doubleday: Garden City.
 16. Hashemi, Seyyed Mohammad Reza & Hosseini Fatemi, Azar & Davai, Saba. (2011). Comparison of cultural-social boundaries of compliments in English and Farsi. *Journal of Language Studies and Translation*. 44(1). 25-38. [In Persian].
 17. Kasper, G. (1992). "Pragmatic transfer". *Second Language Research*. 8:3. 203-231.
 18. Kerbrat-Orecchioni, C. (2012). *Politeness variations and constants in France, from the classic age to today*'. In M. Bax & D. Z. Kádár (Eds.), *Understanding Historical (Im) Politeness: Relational linguistic practice over time and across cultures* (pp. 131-153). Amsterdam: John Benjamins Publishing.
 19. Khorshid Nam, Abbas. (2010). About compliments. *Barg Farhang*. 22, 182-195. [In Persian].
 20. Leech, G. (2005). "Politeness: Is there an East-West Divide?". *Journal of Foreign Languages*, 6(1). 1-30. doi=10.1.1.122.4402.
 21. Moin, Mohammad. (2003). *Persian Dictionary*. Tehran: Rahe Roshd Publications. [In Persian].
 22. Norden, Hermann. (1977). *Under Persian skies*. Translation by Hossein Samii. Tehran: Tehran University Publications. [In Persian].
 23. Pan, Y., & Kádár, D. Z. (2011). *Politeness in Historical and Contemporary Chinese*. London: Bloomsbury Academic.
 24. Pinto, D. (2011). "Are Americans insincere? Interactional style and politeness in everyday America". *Journal of Politeness Research, Language, Behaviour, Culture*. 7. 215-238.
 25. Sadri Afshar, Gholam Hossein & Hokmi, Nasrin. (1996). *Persian*

these can help increase learners' knowledge of Iranians' cultural behavior. It can also help learners understand ceremonious politeness and employ correct models in their communication. They will also acknowledge that ceremonious politeness is an indispensable part of Iranians' language and culture and that they can use such knowledge in order to resolve cultural obstacles in their learning. Therefore, it is highly recommended that in teaching a cultural phenomenon such as ceremonious politeness, the characteristics of different levels of the language should be taken into account. Having said this, since the application of ceremonious politeness entails a wide range of social interactions, learners' needs should also be taken into account and categorized into different areas such as individual, social, professional, educational, and training. Such categorization can help both the learners and the teachers identify the most applicable contexts in which ceremonious politeness is more likely to happen.

References

1. Alirezai, Shaili. (2008). Compliments in Iranian Culture. *Najvaye Farhang*. 8 & 9. 101-114. [In Persian].
2. Ambady, N., Koo, J., Lee, F., & Rosenthal, R. (1996). "More than words: Linguistic and nonlinguistic politeness in two cultures". *Journal of Personality and Social Psychology*. 70. pp. 996-1011.
3. Amid, Hasan. (1996). *Persian Dictionary*. Tehran: Amirkabir Publications. [In Persian].
4. Asjedi, Minu. (2000). Comparison between compliments and Lima in Farsi and Chinese. *Articles collection of the fourth theoretical and applied linguistics conference*. Volume 2. Theran. [In Persian].
5. Austin, John. (1962). *How to do things with words* (The William James Lectures delivered in Harvard University in 1955) edited by J. O. Urmson. Un vol. 19 x 12,5 de IX- 167 pp. Oxford, Clarendon Press. (distributor: Harvard University Press).
6. Azad Aramaki, Taqi & Bikaran Behesht, M. (2010). Compliments in Iranian daily life. *Barg Farhang*. N 22, 196-209. [In Persian].
7. Chardin, John. (1971). *Travels in Persia*. Translation by Mohammad Abbasi. Volume 4. Tehran: Amirkabir Publications. [In Persian].
8. Council of Europe. (2009). *The Common European Framework in its political and educational context*. Strasbourg: Language Policy Division of Council of Europe.
9. Daneshgar, Mohammad. (2002). Compliments and culture of Iranians.

3. Methodology

This study uses the exploratory method of phenomenology in order to understand foreign students' experience with ceremonious politeness. Data were collected through random in-depth interviews with 48 respondents who were aged 18-45. These individuals were foreign students of advanced and graduate courses at Imam Khomeini University, Dehkoda Institute's International Centre for Teaching Persian, and Iranology at the University of Tehran. Interviews were digitally recorded and then carefully transcribed for content analysis. All interviews were conducted in Persian but from time to time English words were also used to resolve potential misunderstandings.

4. Results and discussion

During the research, a majority of respondents happened to talk about their most common difficulties in learning Persian at different stages. Ceremonious politeness appeared to recur at all three levels of elementary, intermediate, and advance. At the elementary level, the form and context of ceremonious politeness remains unknown to them. For example, learners do not know that for ceremonies politeness to function, there is a need for both parties to take part in speaking so balance can be established. Given this lack of knowledge, when they encounter ceremonious politeness from Iranians, they put an end to the conversation by destroying the balance. At the intermediate level, they are familiar with the form of ceremonious politeness. They know that both sides need to express words so that the concept can maintain its meaning; however, they are not able to fully understand the verbal complexities and social protocols that underpin the concept and hence cannot decode it. Most of such misunderstandings appeared to happen when students participate in social activities and interactions. Finally, and at the advance level, students know both form and context and can understand the verbal complexities of ceremonious politeness. Yet, a full understanding of the social protocols and native codes and their details is still difficult. Such difficulties usually occur in individuals' professional and social interactions. The study shows that most of such difficulties occur at the intermediate level, where learners are familiar with the form of ceremonious politeness but are still less familiar with the context of the phenomenon.

5. Conclusions and suggestions

In teaching Persian as a Foreign Language, the sociological structures and verbal complexities should be taken into consideration. Familiarity with

Ceremonious politeness and Iranians' social relations: A case study of teaching Persian as a second language

Fatemeh Jafari^{1*}
Dr. Abolghasem Ghiasi Zarch²

Received: 2018/01/26

Accepted: 2018/07/01

1. Introduction

Using Simmel's (1971) formal sociology and Austin's (1962) performative utterance theory in linguistics, this article examines the role of ceremonious politeness (i.e., *ta'arof*) in teaching Persian as a Second Language. Ceremonious politeness is a prominent phenomenon in Iranians' communications, which span from simple verbal and non-verbal social relations to written and formal correspondence. Aside from Iranians, foreign learners of the Persian language also encounter the phenomenon, but most often they are not able to decode this social protocol. Since, in their everyday life experiences with Persian, these individuals face ceremonious politeness, it is very important that they gain a better understanding of the social relationships of Iranians, establish a two-way communication with the people around them, and become familiar with both the verbal codes and social structures of the Iranian society.

2. Theoretical framework

From a sociological perspective, ceremonious politeness is a social subject that relates to mutual relationships between individuals. Stressing the need to differentiate between social forms and their context, the German sociologist Simmel (1971: 25) argues that such distinction occurs through the abstraction of the form of mutual social interactions in different situations and different contexts. However, seen from Austin's (1955) lens, the form of ceremonious politeness, which includes verbal and non-verbal communications, becomes important in teaching Persian as a Second Language. As such, Austin (1962) states that one can do many things with language as reaction to speech can help the speaker utter a word or words.

1. M.A Student in Teaching persian language, Imam Khomeini international University of Qazvin, Qazvin, Iran. *Email : Fateme.Jafari24@gmail.com

2. Assistant Professor in Teaching Persian Language, Imam Khomeini international University of Qazvin, Qazvin, Iran.

21. Rezayati Kische-Khaleh, M. & B. Soltani. (2015). "A Morphological, Syntactic and Semantic Study of Reduplication in Farsi". *Literature Related Research*, Vol. 48, No. 2, Pp:81-112. [In Persian].
22. Safa, P. (2001). "Aspects and its Functions in Language". *Modarres*, Vol. 5, Pp:95-114. [In Persian].
23. Shaghghi, V. (2000). "Reduplicating process in Farsi". *Papers of 4th Conference in Theoretical and Applied Linguistics*. Tehran: Allame Tabatabai University Press. Vol. 1, Pp:519-533. [In Persian].
24. Taleghani, A. H. (2008). *Modality, Aspect and Negation in Persian*. John Benjamins Publishing co.
25. Vendler, Z. (1967). *Linguistics in Philosophy*. New York: Cornell University Press.
26. Zanned, L. (2011). *Aspect as a scanning device in natural language processing: The case of Arabic*. Edited by: Patard, A. & F, Bisard. Cognitive approaches to tense, aspect and epistemic modality, Amsterdam: John Benjamins Publishing co. Pp:181-213.

6. Evans, V. & M. Green. (2006). *Cognitive Linguistics, An Introduction*. Edinburgh: Edinburgh University Press.
7. Golfam, A. (2015) *The Principles of Grammar*. Tehran: Samt. [In Persian].
8. Hall, R. (1943). *Melanesian Pidgin English: Grammar, texts, vocabulary*. Baltimore: Linguistic Society of America.
9. Haspelmath, M. (2002). *Understanding Morphology*. New York: Oxford University Press.
10. Jahanpanah Tehrani, S. (1983). "Punctual and Durative Verbs". *Linguistics Journal*, Vol.1, No. 2, Pp: 64-100. [In Persian].
11. Karimi Doostan, Gh. (2011). "Separability of light verb constructions in Persian". *Studia Linguistica*, 65 (1), Pp:70-95.
12. Khanjan, A.& B. Alinezhad. (2010). "A morphological doubling approach to full reduplication in Persian". *SKY Journal of Linguistics*, 23 (2010), Pp:169-198.
12. Khomeijani Farahani, A. (1990). *A Syntactic and Semantic Study of the Tense System of Modern Persian. Ph.D. Dissertation*. Leeds: University of Leeds.
13. Mahootian, Sh. (1999). *Persian*. Translated by: Medi Samai. Tehran: Markaz Publications. [In Persian].
14. Majidi, M. (2009). "Manifestations and Functions of Aspect in Farsi". *Quarterly of Persian Language and Literature*, Vol. 15, Pp:145-158. [In Persian].
15. Naghzguy Kohan, M. (2010). "Auxiliary Verbs and the Manifestation of Aspect in Farsi". *Literary Investigating*, Vol. 14, Pp:93-110. [In Persian].
16. Natel Khanlari P. (1986). *The History of Persian Language*, Voll: 1&2, Tehran: Nou. [In Persian].
17. Patz, E. (1982). *A grammar of the KuKuYalanji language of North Queensland*. Ph.D. Dissertation. Canberra: Australian National University.
18. Peck, J. J. Lin & C. Sun. (2013). "Aspectual Classification of Mandarin Chinese Verbs: A Perspective of Scale Structure". *Language and Linguistics*, Vol. 14, No. 4, Pp:663-700.
19. Rahimian, J. (1995). *Clause types and other aspects of clause structure in Persian: A study oriented towards comparison with English*. Ph.D. Dissertation. Queensland: The University of Queensland.
20. Reza'i, V. (2012). "Progressive Aspect in Farsi". *Literary Technics*, Vol. 4, No. 1, Pp:79-92. [In Persian].

The aspectual features of iterative aspect is another issue that has been taken into consideration. The foregoing verbs that bear the notion of iteration have internal structure, their internal structure is continually changing, and the continuation of the verb requires effort and input of energy. In this respect, iteratives seem to fall in the category of activity aspect; but the other features like being telic and repetitive distinguish iteratives from other situation aspects like state, activity and habitual aspect. It seems that by introducing the new aspectual feature " \pm Iterative", iterative aspect can be distinguished from the other situational aspects and conceptualized exclusively as: dynamic, durative, telic and iterative.

4. Conclusions and suggestions

Referring back to the questions posed in the introductory part, it revealed that iterative aspect which is defined as successive repetition of an event in a current situation has a distinctive structure and is expressed by some full verbal reduplicates in Persian. The aspectual features of the above mentioned verbs that distinguish them from other situation aspects are: dynamic, durative, telic and iterative.

Key words: Aspect, Iterative aspect, Reduplication, Verbal reduplicates, Farsi

References

1. Abolhasani Chime, Z. (2004). "An Investigation in Aspectual Verbs in Farsi". *Papers of 6th Conference in Linguistics*. Tehran: Allame Tabataba'i University Press. Vol. 1. [In Persian].
2. Bybee, J. R. Perkins, & W. Pagliuca. (1994). *The Evolution of Grammar: Tense, Aspect and Modality in the Languages of the World*. Chicago: The University of Chicago Press.
3. Comrie, B. (1976). *Aspect*. Cambridge: Cambridge University Press.
4. Dabir-Moghadam, M. & S. Maleki. (2016). "Formal and Semantic Analysis of Full Reduplication in Farsi". *The Journal of Linguistics and Khorasani Dialects of Ferdowsi University of Mashhad*, Vol. 8, No. 1, Pp:1-23. [In Persian].
5. Dastlan, M., Z. Mohammadebrahimi, R. Mehdi Beyraghdar & B. Rowshan. (2016.) "Aspect in Farsi; A New Perspective on the Basis of Cognitive Approach of Metaphorical Extension and Aspectual Features". *Language Related Research*, Vol. 7, No. 3, Pp:69-86. [In Persian].

Iterative Aspect in Persian: A New Perspective on the Basis of Reduplication

Dr. Morteza Dastlan¹

Received: 2017/12/24

Accepted: 2018/07/01

Extended abstract

1. Introduction

"Aspects are different ways of viewing the internal temporal constituency of a situation" (Comrie, 1976:3). In this definition, "the internal temporal constituency" refers to stativity, progression, repetition, internal change and telicity of the situation from speaker's perspective. The aspect that is inherent in the semantics of some content words like verbs is called lexical aspect or situation aspect. Iterative aspect is an interesting type of situation aspect that stands for the repetitive occurrence of an action in current situation. In this article, attempts are made to find out if there is any distinctive iterative aspect in Persian, how it is constructed, and what the aspectual features of iterative aspect are.

2. Theoretical Framework & Methodology

This is a descriptive-analytical research that has been conducted on the basis of Comrie's (1976) and Bybee, Perkins and Pagliuca's (1994) ideas.

3. Results and Discussion

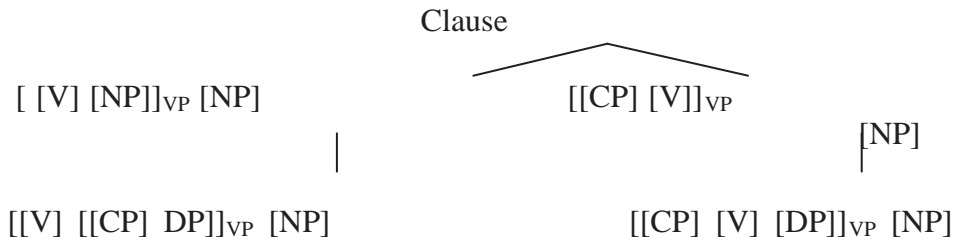
Iterative aspect refers to the successive occurrence of several instances of the given situation; in other words, it denotes a single event that occurs repeatedly in a more or less short period of time. The most frequent method of expressing iterative aspect in various languages is the mechanism of reduplication. By studying verbal reduplicates in Persian, a relatively new type of reduplicated verbs was found that convey the exact meaning of iteration; verbs like "*qeime qeime kardan*" (slice slice to make: to mince), "*miu miu kardan*" (mew mew to make: to mew), "*bepar bepar kardan*" (fly fly to make: to gambol).

1. Assistant Professor in General Linguistic, University. of PNU, Theran, Iran.

*Email: mo.dastlan@pnu.ac.ir

25. ————— (1988). A usage-based model. In *Topics in Cognitive Linguistics* (Rudzka-Ostyn, B., ed.). 127–161. John Benjamins.
26. Leino, P. and J.O. Östman (2008). Language change, variability, and functional load: Finnish genericity from a constructional point of view. In J. Leino (ed.), *Constructional Reorganization*. 37–54. Amsterdam/Philadelphia: John Benjamins.
27. Moyne ,J and G. Carden. (1974). Subject Reduplication in Persian, *Linguistic Inquiry* 5, 206-249
28. Soheili-Isfahani, A. (1976). Noun Phrase Complementation in Persian, Ph.D. Dissertation, University of Illinois at Urbana-Champaign.
29. Tabaian, H. (1974). Conjunction, Relativization and Complementation in Persian, Ph.D. Dissertation, University of Illinois at Urbana-Champaign.
30. Tomasello, M. (2003). *Constructing a Language: A Usage-Based Theory of Language Acquisition*. Harvard University Press.

8. Dabir-Moghaddam, M. (1982). Syntax and Semantics of Causative Constructions in Persian, Ph.D. Dissertation, University of Illinois at Urbana-Champaign.
9. Darzi, A. (1996). Word Order, NP-Movement, and Opacity Conditions, Ph.D. Dissertation, University of Illinois at Urbana-Champaign.
10. Dowty, D. (2003). The Dual Analysis of Adjuncts/Complements in Categorical Grammar, In *Modifying Adjuncts*, ed. Lang, Maienborn, and Fabricius-Hansen, Mouton De Gruyter.
11. Farudi, A. (2007). An Antisymmetric Approach to Persian Clausal Complements. Manuscript, Massachusetts, Amherst University.
12. Goldberg, A. E. (1995). *Constructions: A Construction Grammar Approach to Argument Structure*. Chicago: University of Chicago Press.
13. ————— (2003). Constructions: a new theoretical approach to language. *Trends in Cognitive Sciences*. Vol.7 No.5. 24-219.
14. ————— (2006). *Constructions At Work: The Nature of Generalization in Language*. Oxford, UK: Oxford University Press.
15. Gries, S. T. and S. Wulff (2005). Do foreign language learners also have constructions? Evidence from priming, sorting, and corpora. *Annual Review of Cognitive Linguistics* 3:182–200.
16. Israel, M. et al. (2000). From states to events: the acquisition of English passive participles. *Cognitive Linguistics* 11. 1–27
17. Iwata, S. (2008). *Locative Alternation: A Lexical-Constructional Approach*. (Constructional Approaches to Language, 6.) Amsterdam: John Benjamins.
18. Jackendoff, R. (2007). A Parallel Architecture Perspective on Language Processing, *Brain Research* 1164, 2-22.
19. Karimi, S. (1989). Aspects of Persian Syntax, Specificity and the Theory of Grammar. Ph.D. Dissertation, University of Washington.
20. Karimi, S. (2001). Persian Complex DPs: How Mysterious Are They? *Canadian Journal of Linguistics* 46.5: 63–96.
21. Karimi, S. (2005). *A Minimalist Approach to Scrambling: Evidence from Persian*. Berlin: Mouton de Gruyter.
22. Kay, P. and Fillmore, C.J. (1999). Grammatical constructions and linguistic generalizations the What's X doing Y? construction. *Language* 75. 1–34
23. Kayne, R. (1994). *The Antisymmetry of Syntax*, MIT Press.
24. Langacker, R. W. (1987). *Foundations of Cognitive Grammar 1: Theoretical Prerequisites*. Stanford, CA: Stanford University Press.



(9) Inheritance of Constructions

4. Conclusion

Based on Construction Grammar (Goldberg, 1995) two different constructions were proposed to account for different positions of CP. There is no movement or derivational relationship between two constructions. As for internal structure of complex DP, following Simpler Syntax Hypothesis (Culicover and Jackendoff, 2005) a flat configuration for syntactic structures were employed in which complements and adjuncts are combined with their head as sisters. Based on this analysis, complex DP in Persian can provide strong evidence to support constructional account of Persian grammar.

Keywords: Complex DP, Complementizer Phrase, Construction Grammar, Simpler Syntax Hypothesis, Construction

References

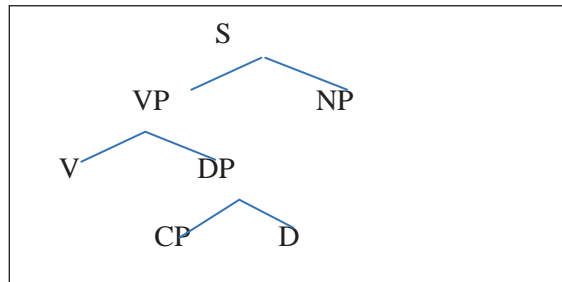
1. Aghayi, B. (2006). *Clausal Complementation in Modern Persian*, Ph.D. Dissertation, University of Texas at Austin.
2. Barlow, M. and Kemmer, S. (2000). *Usage-Based Models of Grammar*. CSLI Publications/Cambridge University Press.
3. Barðdal, J. (2008). *Productivity: Evidence from case and argument structure in Icelandic*. Amsterdam/Philadelphia: John Benjamins.
4. Boas, H.C. (ed.) (2010). *Contrastive studies in Construction Grammar*. Amsterdam/Philadelphia: John Benjamins.
5. Croft, W. and A. Cruse (2004). *Cognitive Linguistics*. Cambridge: Cambridge University Press.
6. Chomsky, N. (1957). *Syntactic structures*. The Hague: Mouton.
7. Culicover, P. and R. Jackendoff. (2005). *Simpler Syntax*, Oxford: Oxford University Press.

Syntax: [CP] [V] [DP] [NP]
 Semantics: **CP** V DP NP

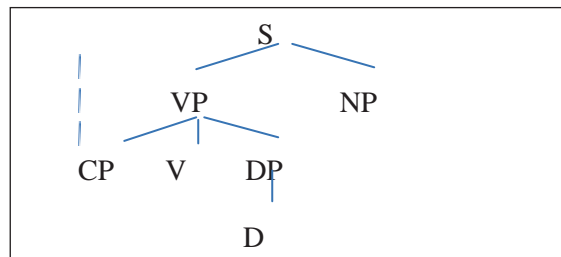
(6) construction of the sentence 2(b)

There is a difference in semantics of constructions in (5) and (6). The CP in (6) is focused so it is written as bold in semantics of construction (6).

As for syntactic structure, based on Simpler Syntax Hypothesis, the structure of the sentences in (2) is shown in (7) and (8). The structure of the sentences are simple and flat.

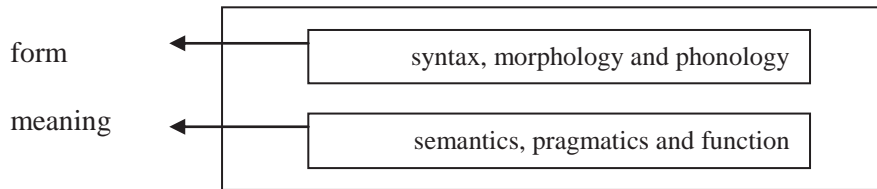


(7) syntactic structure of 2(a)



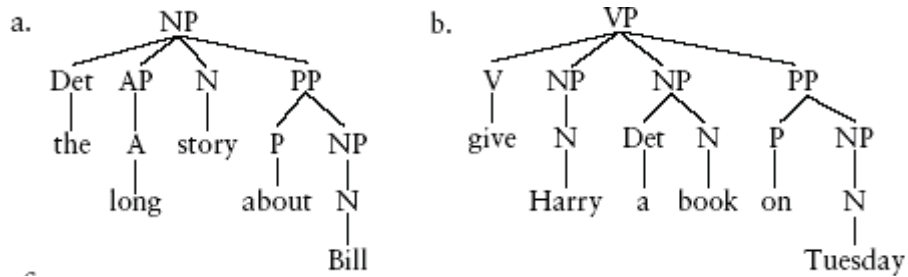
(8) syntactic structure of 2(b)

Each construction in (6) and (7) inherit their features from a higher level construction. The inheritance relation an hierarchy of constructions is shown in (9).



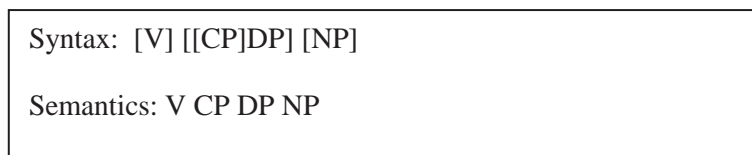
(3)The structure of a construction

As for syntactic structure, the theory of Simpler Syntax Hypothesis were employed. The position advocated by the Simpler Syntax Hypothesis is that syntactic structure should be minimum necessary to map between phonological and semantic structures. Based on this hypothesis the appropriate complexity for syntax is relatively flat; Headed phrases that are linearly ordered and that correspond to constituents in Conceptual Structure. There are no hierarchical distinction between attachment of the complements and adjuncts. Some examples are shown in Figure (4). Figure 4(a) is the configuration for [*The long story about Bill*](4) and 4(b) for [*give Harry a book on Tuesday*](4).



3. Results and Discussion

Based on Construction Grammar, there is no derivational relationship between sentences in 2(a) and 2(b). Each sentence is related to a construction shown in (5) and (6). (5) is the construction related to sentence 2(a) and (6) is related to the sentence 2(b) in which the CP is disjointed of the DP and appears after the verb.



(5) construction of the sentence 2(a)

- (2) a *hame* [_{DP} *in vaqeyiat*] -o [_{CP} *ke Hasan bigonahe*] *mipaziran*
 all this fact -OM that Hasan innocent accept
 Everybody accept this fact that Hasan is innocent.
- b *hame* [_{DP} *in vaqeyiat*] -o *mipaziran* [_{CP} *ke Hasan bigonahe*]
 all this fact -OM accept that Hasan innocent
 Everybody accept the fact that Hasan is innocent.

In this paper complex DP in Persian will be discussed within the theory of Construction Grammar (Goldberg, 1995). As for internal structure of complex DP, following Simpler Syntax Hypothesis (Culicover and Jackendoff, 2005) a flat configuration were employed in which complements and adjuncts are combined with their head as sisters.

2. Theoretical Framework: Simpler Syntax and Construction Grammar

A new theoretical approach to language has emerged in the past 10–15 years that allows linguistic observations about form–meaning pairings, known as ‘constructions’, to be stated directly. Constructionist approaches aim to account for the full range of facts about language, without assuming that a particular subset of the data is part of a privileged ‘core’. Researchers in this field argue that unusual constructions shed light on more general issues, and can illuminate what is required for a complete account of language. Constructions - form and meaning pairings - have been the basis of major advances in the study of grammar since the days of Aristotle. Observations about specific linguistic constructions have shaped our understanding of both particular languages and the nature of language itself. But only recently has a new theoretical approach emerged that allows observations about constructions to be stated directly, providing long-standing traditions with a framework that allows both broad generalizations and more limited patterns to be analyzed and accounted for fully. Constructions are stored pairings of form and function, including morphemes, words, idioms, partially lexically filled and fully general linguistic patterns. To capture differences in meaning or discourse properties between surface forms, constructionist theories do not derive one construction from another, as is commonly done in mainstream generative theory so there is no derivational relationship between constructions. Constructions form a hierarchy with higher- level construction on top from which lower- level construction inherit their features. The structure of a construction is shown in (3).

Construction Grammar: Evidence from Complex DP in Persian

Dr. Ali Safari¹

Received: 2018/02/13

Accepted: 2018/07/01

1. Introduction

This article aims to provide answers to a number of questions concerning Persian complex DPs containing an embedded CP. Most of the accounts concerning complex DPs have been proposed in generative grammar framework but none of them are free of problems. First, there is a mismatch of semantic and syntax of DP embedded CPs. Syntax requires it to be adjunct and semantics requires it to be complement. This sort of mismatch cannot be resolved in CG since it posits two different positions for complements and adjuncts.

The following sentences illustrate an instance of a complex DP containing an embedded CP in modern spoken Persian. Case (1a) contains a complex DP in object position and case (1b) a complex DP in subject position.

- (1) a *hame* [_{DP} *in vaqeyiat*] -o [_{CP} *ke Hasan bigonahe*] *mipaziran*²
 all this fact -OM that Hasan innocent accept
 Everybody accept this fact that Hasan is innocent.
- b [_{DP} *in vaqeyiat*] [_{CP} *ke Hasan bigonahe*] *hama ro xoshhal kard*
 this fact that Hasan innocent all OM happy made
 This fact that Hasan is innocent made everybody happy.

As illustrated by the sentences in (1), the demonstrative ‘in’ (this), which can also function as a pronominal elsewhere in the language, may be accompanied by an NP from a class of expressions including *vaqe’iyyat* ‘fact’, *edde’a* ‘claim’, *dastan* ‘story’, *xabar* ‘news’ and other such proposition denoting nouns (Aghayi, 2006).

The other issue is the possibility of associate CP to be disjointed of DP and appear postverbally. In 2(b) The CP associate of complex DP is separated of the DP and follows the verb. The relative data is given in (2).

1. Assistant Professor of English-language in Hazrat Masoumeh University, Qom, Iran.

* Email: alisafari228@gmail.com

48. ————— (1998). *The Contemporary Theory of Metaphor: A Perspective from Chinese*, Amsterdam: John Benjamins.
49. ————— (2003). *Metaphor, Body and Culture: The Chinese Understanding of Gallbladder and Courage*, *Metaphor & Symbol*, 18(1), 13-31.
50. ————— (2009). *The Chinese Heart in a Cognitive Perspective: Culture, Body & Language*, Berlin: Mouton de Gruyter.

34. Rosaldo, M. (1980). *Knowledge and Passion*. Cambridge: Cambridge University Press.
35. Rowshan, B. and Ardabili, L. (2014). *An introduction to cognitive linguistics*. Tehran: Elm Publications. [In Persian].
36. Safavi, K. (2014). *Applied semantics*. Tehran: Hamshahri Publications. [In Persian].
37. Sasani, F. (2005). Metaphor: The basis of thought and creation. Tehran: Surehe Mehr. [In Persian].
38. Schmit, R. (2004). *Iranian Languages Guide*, Volume 2, Translated into Persian Under Rezaee Bagh Bidi Supervision. Tehran: Qoqnu Publication. [In Persian].
39. Sharifian, F. (2013). *An introduction to cultural linguistics*, Translated by Ardabili. Tehran: Nevis Publication. [In Persian].
4. Sorahi, M. and Amouzadeh, M. (2014). A contrastive analysis of anger metaphors in Persian and English. *Contrastive Linguistics*, 3, 6, 27-44. [In Persian].
41. Sorce, J. F., J.J. Emde, and M. D. Klinnert. (1985). *Maternal Emotional Signaling: Its Effects on Visual Cliff Behavior of 1-year-olds*. *Developmental Psychology*, 21, 195-200.
42. Stearns, P.N. (1994). *American cool. Constructing a twentieth-century emotional style*. New York, New York University Press.
43. Stefanowitsch, A. (2004). *Happiness in English & German: A metaphorical-pattern analysis*. In: Michel Achard and Suzanne Kemmer (eds.), *Language, Culture, and Mind*, 134-149. Stanford: CSLI.
44. ————— (2006). *Words and their metaphors: A corpus-based approach*. In A. Stefanowitsch & S.Th. Gries (Eds.), *corpus-based approaches to metaphor and metonymy* (pp. 63-103). Berlin & New York: Mouton de Gruyter.
45. Sweetser, E. (1990). *From Etymology to Pragmatics: Metaphorical & Cultural Aspects of Semantic Structure*, Cambridge & New York: Cambridge University Press.
46. Taylor, J. & T. Mbense. (1998). *Red Dogs & Rotten Mealies: How Zulus Talk about Anger*, In A. Athanasiadou & E. Tabakowska (Eds.), *speaking of emotions: Conceptualisation & Expression*, 191-226, Berlin: Mouton de Gruyter.
47. Yu, N. (1995). *Metaphorical Expressions of Anger & Happiness in English & Chinese*, *Metaphor and Symbolic Activity*, 10(2), 59-92, Lawrence Erlbaum Associates, Inc.

20. Lee, D. (2001). *Cognitive Linguistics, An Introduction*, Oxford University Press.
21. Liu, Ch. (2014). *Chinese, why don't you show your anger? A comparative study between Chinese and Americans in expressing anger*. International journal of social science and humanity, Vol. 4, No. 3.
22. Lutz, C. (1982). *The Domain of Emotion Words on Ifaluk*, American Ethnologist 9:113-128.
23. ————— (1988). *Unnatural Emotions: Everyday Sentiments on a Micronesian atoll & Their Challenge to Western Theory*, Chicago: University of Chicago Press.
24. Matsuki, K. (1995). Metaphors of Anger in Japanese, in John R. Taylor and Robert E. MacLaury, eds., *Language & the Cognitive construal of the world*, 137-151, Berlin: Mouton de Gruyter.
25. Matsumoto, D. (2001). *Culture and Emotion*. In D. Matsumoto (Ed.), *The Handbook of Culture and Psychology*, pp 171-194. New York: Oxford University Press.
26. Matsumoto, D. and L. Juang. (2007). *Culture and Psychology* (4th ed.), Belmont, CA: Wadsworth.
27. Matsumoto, D. D. Keltner, and M. O'Sullivan. (2007). *Culture and Emotion*, <http://www.davidmatsumoto.com/>
28. Matsumoto, D. H. Y. Seung, Ch. Joanne. (2010). *The expression of anger across cultures*, (chapter to appear in Potegal, M., Stemmler, G., and Spielberger, C. *Handbook of anger*. New York: Springer.
29. Matsumoto, D. P, Ekman, J. Witte, and R. Pargas. (2006). *Anger, angrier, angriest: Can you tell?* (publication :[http:// magma.nationalgeographic.com/ngm/survey](http://magma.nationalgeographic.com/ngm/survey))
30. Matsumoto, D. S. H. Yoo. (2006). *Toward a New Generation of Cross-cultural Research*, *Perspectives on Psychological Science*, 1(3), 234-250.
31. Oranski, J. M. (2000). *Iranian Languages*, Translated by Dr. Ali Ashraf Sadeghi. Tehran: Sokhan Publications. [In Persian].
32. Pirezad Mashak, SH. & M.R. Moradi. (2014). *Anger Conceptualization in Persian and English*, *International Journal on Studies in English Language and Literature (IJSELL)* Volume 2, Issue 11, November 2014, PP 105-111.
33. Rasekh Mahand, M. (2008). Principles and concepts of cognitive linguistics. *Bokhara*, 63, 172-191. [In Persian].

5. Croft, W. and D. Alan Cruse. (2004). *Cognitive Linguistics*, Cambridge: Cambridge University Press.
6. Darwin, C. (1872/1998). *The Expression of Emotion in Man and Animals*, London.
7. Esenova, O. (2011). *Metaphorical Conceptualization of Anger, Fear & Sadness in English*, Summary of PhD Thesis, Linguistic Doctoral School, Budapest.
8. Fotuhi Rud-Mojani, M. (2012). *Stylistics: Theories, approaches and methods*. Tehran: Sokhan Publications. [In Persian].
9. Grady, J. (2007). *Metaphor*. In: Oxford handbook of cognitive linguistics, ed. By D. Geeraerts and H. Cuyckens, Oxford University Press.
10. Harris, P. L. G.R. Guz, M.S. Lipian, & Z. Man Shu. (1985). *Insight into the Time-course of Emotion among Western and Chinese Children*. *Child Development*, 56, 972-988.
11. Hofstede, G. H. (2001). *Cultural Consequences: Comparing Values, Behaviors, Institutions and Organizations across Nations* (2nd edition). Thousand Oaks, CA: Sage Publications.
12. King, B. (1989). *The Conceptual Structure of Emotional Experience in Chinese*, Ph.D. thesis, Ohio state University.
13. Koveceses, Z. (2000). *The Concept of Anger: Universal or Culture Specific*, *Psychopathology*, Vol. 33, No. 4, 159-170.
14. ————— (2005). *Metaphor in Culture*, New York and Cambridge: Cambridge University Press.
15. Koveceses, Z. (2010). *Metaphor: A Practical Introduction*, second edition, Oxford University Press.
16. Koves, N. (2002), *Hungarian & American dream works of life*. Term paper, Department of American Studies, Eotvos Lorand University, Budapest.
17. Lakoff, G. (1987). *Women, Fire, and Dangerous Things: What Categories Reveal about the Mind*, University of Chicago: Chicago Press.
18. Lakoff, G. & M. Johnson. (1980). *Metaphors We Live By*, University of Chicago Press, Chicago.
19. Lakoff, G. & Z. Koveceses. (1987). *The Cognitive Model of Anger Inherent in American English*, In D. Holland & N. Quinn (Eds.), *Cultural Models in Language and Thought*, 195-221, Cambridge: Cambridge University Press.

Islam is the religion of almost all speakers of these languages, and the trace of religion was seen in forming some metaphors in these languages.

The analysis of our data revealed that anger is heat/fire/animal behavior was frequently used in these languages. However, anger is darkness and anger is death/forgetfulness were just seen in Kurdish and Guilaki, respectively. After classifying metaphors, no unique metaphor was detected. But congruent metaphors were more than alternative metaphors.

5. Conclusions and suggestions

This study tried to investigate metaphorical expressions of anger in three western Iranian languages. After identifying and classifying anger metaphors in these languages, some similarities and differences were recognized. Similarities can be the result of the same human experiences or the same origin of these three languages. Differences can be related to different cultures.

The reasons for this variation cannot be obviously explained unless some other studies are done on Iranian languages from different branches and the results compared with the results of this study.

Also, some studies can be done on languages whose speakers have different religions, because it seems that religion can also influence conceptualization. Investigating and comparing conceptualization in spoken and written forms of languages can be another interesting topic of study.

Keywords: cognitive semantics, metaphorical pattern analysis (MPA), congruent metaphors, alternative metaphors and unique metaphors.

References

1. Afrashi, A. (2005). The history of metaphor studies, in Frahad Sasani (Ed.), *Metaphor: The basis of thought and aesthetic creation* (pp. 11-36). Tehran: Sure-he Mehr. [In Persian].
2. ————— (2012). *New research trends in cognitive semantics*. Pazhuheshgaran, 21 and 22, Tehran: Research institute of Humanities and Cultural Studies. [In Persian].
3. Afrashi, A. Asi, M. and Jowlae, K. (2016). Conceptual metaphors in Persian: A cognitive corpus analysis. *Zabanshenakht*, 6, 2, 39-61. [In Persian].
4. Briggs, J. L. (1970). *Never in Anger: Portrait of an Eskimo Family*, Cambridge: Harvard University Press.

experiences whereas differences in metaphorical expressions can be related to specific different cultural modes in these languages.

2. Theoretical framework

In this study, the standard conceptual metaphor theory (Lakoff and Johnson, 1980) and Kovecses's (2005) cultural approach were adopted as the analytical framework. The conceptual metaphor theory is so famous and some of its concepts and terms like source and target domains and mappings are well-known that there is no need to define and explain them again. Kovecses (2005) tries to explain the role of culture in forming metaphors. He introduces some universal and near- universal metaphors and explains the expectation which conceptual metaphors vary cross-culturally. Then, he classifies different kinds of this variation in three groups: congruent metaphors, alternative metaphors and unique metaphors. In this study, first, similarities and differences were recognized and then extracted metaphors were classified based on Kovecses's introduced groups.

3. Methodology

In this article, the spoken form of three Iranian languages i.e. Persian, Kurdish and Guilaki was the topic of investigation. The Data was collected by interviewing 40-70 year-old native speakers of these languages regardless of their gender. Persian, Kurdish and Guilaki are spoken in wide areas of Iran but three cities were chosen for gathering our data: Tehran, Saanandaj and Rudsar, respectively. Lexical items (anger, indignation and fury) referring to the target domain under investigation were selected and extracted in the corpus. Then, all metaphorical expressions were identified and categorized in coherent groups representing general mappings. Then, metaphorical expressions of these three languages were classified and compared.

4. Results and discussion

In the beginning, researchers expected a great deal of variation in metaphorical expressions of anger in these languages, especially Kurdish and Guilaki, because Kurdish is spoken in cold mountainous regions and Guilaki is spoken in mild and humid climate. It was expected that more harsh metaphors might be found in Kurdish and more colorful metaphors in Guilaki, but it was not so.

Metaphors of Anger in Persian, Kurdish, and Guilaki: A cognitive Linguistics Perspective

Mehri Rouhi¹
Dr. Belghis Rowshan^{2*}
Dr. Mohammad Rasekh Mahand³

Received: 2017/05/10

Accepted: 2018/03/17

Extended abstract

1. Introduction

Against the traditional view which considers metaphor as an ornamentation used in literature, cognitive linguistics holds that metaphor is not a deviant phenomenon of normal language, rather, it is a way of thought and a powerful instrument of cognition. It is apparently embedded in our cognition, and reflected in our language and action. Both our reasoning and emotion are conceptualized and structured metaphorically (Lakoff and Johnson, 1987).

Emotions, as an important aspect of human experience, have been among the focuses of cognitive linguistics. Emotions, which are experienced personally, are remarkably subjective and intangible in nature. Thus, metaphor can be regarded as an efficient tool to depict the emotions vividly.

The present study aims to examine and compare metaphorical expressions of anger in three western Iranian languages i.e. Persian, Kurdish and Guilaki. Stefanowitsch's (2006) metaphorical pattern analysis was used for collecting metaphors and the conceptual metaphor theory (Lakoff and Johnson, 1980) and Kovecses's cultural view (2005) were adopted as the analytical framework.

This paper tries to shed light into the similarities and differences between metaphorical expressions related to anger in these three languages. The findings of this study show that these languages share many metaphorical expressions of anger. The similarities can be attributed to the universality of conceptual metaphors and similar human

1. PhD candidate in General linguistics, University of PNU, Tehran, Iran.

2. Associate professor, General linguistics department, University of PNU, Tehran, Iran.

*Email: bl_rovshan@pnu.ac.ir

3. full professor, General linguistics department, University of Bu-Ali Sina, Hamedan, Iran.

26. Rashidian, A. (2014). *Postmodern culture*. Tehran: Ney. [In Persian].
27. Reza'i, V. (2012). Syntactic and semantic study of static verbs in Persian language, *Linguistics and Dialects of Khorasan*, 7, 23-38. [In Persian].
28. Selden, R., & Widdowson, P. (2013). *The contemporary literary context guide*, Fifth Edition. Tehran: New Design. [In Persian].
29. Shadkhahat, M. (2005). *In the bright spot*. Tehran: Atayi. [In Persian].
30. Shamisa, S. (2017). *Literary schools*, 10th edition, Tehran: Ghatre. [In Persian].
31. Tabib-zadeh, O. (2006). *The constitutional capacity and contemporary constructions in Farsi today*. Tehran: Nashre Markaz [In Persian].
32. Tajik, M. R. (2000). *Discourse analysis*. Tehran: Discourse Culture. [In Persian].
33. Vafayi, A. A. (2013). *Descriptive instruction based on linguistic units*. Tehran: Sokhan. [In Persian].
34. Yarmohammadi, L. (1999). *Introduction to discourse*, Second Edition, Tehran: Hermes. [In Persian].
35. ————— (2001a). Nuclear and non-nuclear vocabulary in coping vocabulary, discourse analysis "Critical and literary translation". *Letter from the Academy of Sciences*, 17, 197-206. [In Persian].
36. ————— (2001b). The occurrence of language, thought, collective behavior and terminology. (*Literature and language*) *Shahid Bahonar University, Kerman*, 9 and 10, 94-110. [In Persian].

6. Bateni, M. R. (1994). *Language and thinking*, Fifth Edition. Tehran: Farhang Moaser. [In Persian].
7. Davari, S. & Naghzgho-e Kohan, M. (2017). *Modal verbs in Farsi language*. Tehran: Nevis Farsi. [In Persian].
8. Dorpar, M. (2013). *Critical stylistics: Stylistics of Ghazali letters with critical discourse analysis*. Tehran: Elmi. [In Persian].
9. Farshidvard, Kh. (1954). *The current verb and its current group and its transformation in Persian language*. Tehran: Soroush. [In Persian].
10. ————— (1955). *Detailed order today*. Tehran: Sokhan. [In Persian].
11. ————— (1971). The verb forms in contemporary Persian. *Literature and Humanities College of Tehran University*, 7, 218-244. [In Persian].
12. Fowler, R. (1986). *Linguistic criticism*. Oxford: Oxford University Press.
13. Holliday, M., & Hassan, R. (2014). *Language, texture, text* [Translated by Mohsen Nobakht]. Tehran: Sinhrood. [In Persian].
14. Homayounfar, M. (2013). *The effect of the verb system in Persian language*. Master's Thesis, Allameh University. [In Persian].
15. Ilkhanipour, N. (2015). *Characteristics of Farsi language*. Tehran: Markaz. [In Persian].
16. Khayyampour, A. (1975). *Persian grammar*. Tehran: Tehran Bookstore.
17. Lazar, Z. (2005). *Contemporary Persian grammar* [Translated by Mahasti Bahreini], Tehran: Hermes. [In Persian].
18. Mahoutian, S. (2003). *Persian grammar from the point of view of rheology*, [Translation of Mehdi Samaee]. Tehran: Markaz. [In Persian].
19. Mashkour, M. J. (1987). *Instruction to Persian language and syntax*. Tehran: Shargh. [In Persian].
20. Meshkatoddini, M. (1987). *Persian grammar based on the theory of motivation*. Mashhad: Ferdowsi University. [In Persian].
21. Mazaheri, J., Hashemi, S. M. & Motavali, S. M. (2004). Investigating and analyzing the subjectivism of the grammar. *Literature and Humanities College of Isfahan University*, 38, 95-108. [In Persian].
22. Natel khanlari, P. (1973). *Persian grammar*, Second Edition, Tehran: Iran Culture. [In Persian].
23. ————— (2017). *History of Persian language*, 10th edition, Tehran: Nashre No. [In Persian].
24. Nowzari, H. A. (2014). *Postmodernity and postmodernism*, Fourth Edition, Tehran: The Role of the World. [In Persian].
25. Palmer, F. R. (2012). *A new look in semantics* [Translated by Kourosh Safavi, Sixth Edition]. Tehran: The Book of Mad. [In Persian].

3. Methodology

In this study, ten sets of postmodern sonnets have been investigated through qualitative method. The verb moods in these specific poems have been specified and their discursive functions have been examined.

4. Results and discussion

The use of an indicative mood in the present time represents a direct and passive narrative and shows the speaker's certainty in the veracity of propositions. The indicative mood is sometimes used in the sense of a subjunctive. Together with subjunctive elements such as modal verbs and adverbs, it creates a semantic change. Subjunctive mood also carries a sense of regret and emptiness. Imperative mood which often conveys a respectful and sincere request in the postmodern sonnet is more common in the form of present imperative. This mode changes the uniaxial speech and engages the poet in a conversation with the audience.

5. Conclusions and suggestions

To strengthen the certainty of utterances, poets make use of past and present indicative mood and in cases of uncertainty or hesitation and expression of regret, subjunctive mood is usually used. This challenge in the verb tense in the subjunctive mood is a discourse feature. In imperative mood, the poet engages the audience through directly addressing them in the process of creating meaning, getting out of passivity of other moods while contributing to the action and functionality of propositions.

Key Words: Postmodern sonnet, Discourse, Indicative mood, Subjunctive mood, Imperative mood.

References

1. Aghagol-zadeh, F. (2006). *Critical discourse analysis*. Tehran: Elmi Farhangi Publishing. [In Persian].
2. ————— (2012). The study of the verb forms in Farsi based on the theory of mental spaces. *Literature Research*, 20, 135-154. [In Persian].
3. Aghagol-zadeh, F. & Kheirabadi, M. (2013). The absence of the verb in the news headlines of Persian-language newspapers. *Language Research*, 9, 1-20. [In Persian].
4. Arjang, Gh. (1995). *Persian dates today*. Tehran: Ghatre. [In Persian].
5. Azdanlou, H. (2001). *Discourse and society*. Tehran: Ney. [In Persian].

Discourse Functions of Verb Mood in Postmodern Sonnets

Dr. Ali Safa'i Sangari^{1*}
Somayye Ghorbanpoor Delivand²

Received: 2017/10/18

Accepted: 2018/03/17

Extended abstract

1. Introduction

Various properties of each verb can encompass certain intentions among which mood and modality can be considered as the bearer of the main discourse meanings. In this study, various moods of verbs, and the reasons and ways of choosing indicative, subjunctive and imperative moods in postmodern sonnets (*ghazal*) have been investigated and the relationship or conflict of these moods with respect to dominant discourse is characterized.

Postmodernism in Iran emerged in the 1990s and, in particular, in poetry by Reza Barahani. Paradox, defamiliarization, anti-enlightenment, desire for turmoil, colloquial language and language games are the main characteristics of postmodern poetry. A decade later, postmodernism entered classical poetry, and in this context, several works with features such as deviation, attention to language games, anti-enlightenment, deconstruction of common structures, dialogism and nihilism were created.

2. Theoretical framework

Modality as a constituent of sentence, reflects the attitude of the speaker about the accuracy of an utterance and the speaker's certainty in expressing a proposition that defines the type of social relations. Verb modality is a set of grammatical tools employed to show the speaker's attitude in the verb. Grammarians have enumerated three up to seven types of verb mood and have defined it as the occurrence or non-occurrence of an action in the form of indication, probability and imperative. Concerning the difference between the two ones, modality and mode have been considered to be semantic and grammatical categories in turn.

1. Associate Professor in Persian Language and Literature, University of Guilan, Rasht, Iran.

*Email: safayi.ali@gmail.com

2. PhD candidate in Persian Language and Literature, University of Allameh Tabataba'i, Tehran, Iran.



University of Guilan

Semiannual

Persian Language and Iranian Dialects

**3st Year, Vol. 1, No.5 (Tome 5)
Spring & Summer 2018**

Extended abstract

Discourse Functions of Verb Mood in Postmodern Sonnets	2
A. Safa'i Sangari, S. Ghorbanpoor Delivand	
Metaphors of Anger in Persian, Kurdish, and Guilaki: A cognitive Linguistics Perspective	6
M. Rouhi, B. Rowshan, M. Rasekh Mahand	
Construction Grammar: Evidence from Complex DP in Persian	13
A. Safari	
Iterative Aspect in Persian: A New Perspective on the Basis of Reduplication	20
M. Dastlan	
Ceremonious politeness and Iranians' social relations: A case study of teaching Persian as a second language	24
F. Jafari, A. Ghiasi Zarch	
A Diachronic Study of Three Idiosyncratic Pair-sounds in Qaleganji Variant of Rudbari (Kerman).....	29
S. Seddiqi-nejad, M. Motallebi	
Proclitic and Enclitic Pronouns in <i>Abuzeidabadi</i> Dialect	33
S. T. Razzaghi	



University of Guilan

Semiannual

Persian Language and Iranian Dialects

(Former Adab Pazhuhi)

3st Year, Vol. 1, No.5 (Tome 5)
Spring & Summer 2018

Concessionaire: University of Guilan

Managing Director: Dr. Firooz Fazeli

Editor –in-Chief: Dr. Moharram Rezayati Kishekhaleh

Editorial Board:

Associate Professor, Behzad Barekat, University of Guilan

Professor, Mahmood Ja'fari Dehaghi, University of Tehran

Associate Professor, Abbas Khaefi, University of Guilan

Associate Professor, Maryam Danaye Tous, University of Guilan

Professor, Mohammad Rasekh Mahand, Bu-Ali Sina University

Professor, Moharram Rezayati Kishekhaleh, University of Guilan

Professor, Hasan Rezayi Baghbidi, University of Tehran

Professor, Ali Ashraf Sadeghi, University of Tehran

Associate Professor, Firooz Fazeli, University of Guilan

Professor, Gholamhosein Karimi Doostan, University of Tehran

Associate Professor, Mojaba Monshizadeh, Allameh Tabataba'i University

The journal *Persian Language and Iranian Dialects* is published according to the authorization no 79387 dated 18/2/1396 (8.5.2018) issued by the Ministry of Culture and Islamic Guidance and also according to the letter no 3/18/28751 dated 17/2/1396 (7.5.2017) from the State Inspection Committee of Academic Journals, is rated as a scientific- research journal from the first issue.

Internal Director: Dr. Ma'soomeh Ghayoori

Scientific Editor: Dr. Ali Nosrati Siyahmazgi

English Editor: Dr. Mohammad Amin Sorahi

Typesetting and Layout: Hamideh Shajari

Publisher: University of Guilan

Circulation: 200

Website: <http://zaban.guilan.ac.ir>

Email: zaban@guilan.ac.ir

zabanmag1395@gmail.com

Address: Faculty of Literature and Humanities, University of Guilan, Rasht, P.O.Box: 41635-3988

Tel & Fax: (+98) 031 33690590

This Periodical will be indexed in the following informational centers:

1. Isc.gov.ir
3. noormags.ir
5. ensani.ir

2. riest.ac.ir
4. magiran.com
6. sid.ir



University
of Guilan

Persian Language

Semiannual

and

Iranian Dialects

5

ISSN: 2476 - 6585

- Discourse Functions of Verb Mood in Postmodern Sonnets 2
A. Safa'i Sangari, S. Ghorbanpoor Delivand
- Metaphors of Anger in Persian, Kurdish, and Guilaki: A cognitive Linguistics Perspective 6
M. Rouhi, B. Rowshan, M. Rasekh Mahand
- Construction Grammar: Evidence from Complex DP in Persian 13
A. Safari
- Iterative Aspect in Persian: A New Perspective on the Basis of Reduplication 20
M. Dastlan
- Ceremonious politeness and Iranians' social relations: A case study of teaching Persian as a second language 24
F. Jafari, A. Ghiasi Zarch
- A Diachronic Study of Three Idiosyncratic Pair-sounds in Qaleganji Variant of Rudbari (Kerman)..... 29
S Seddiqi-nejad, M. Motallebi
- Proclitic and Enclitic Pronouns in *Abuzeidabadi* Dialect 33
S. T. Razzaghi